



مركز
للبحوث والتحريات الكمبيوترية

اصبهان

للغلام



عليه
صلى
عليه
وآله
وسلم

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

مكتبة الميرزا محمد عثمان

شريعة التسمية

حول حرمة تسمية



تأليف

المعلم الشيخ الفيلسوف العارف الفقيه الامام

الميرزا محمد عثمان

سنه ١٠٤١ ق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شرعه التسميه: حول حرمه تسميه صاحب الامر (عج) باسمه الاصلى فى زمان الغيبه

كاتب:

محمد باقر بن محمد ميرداماد

نشرت فى الطباعة:

مهديه ميرداماد

رقمي الناشر:

مركز القائمية باصفهان للتحريات الكمبيوترية

الفهرس

5	الفهرس
8	شرعه التسميه: حول حرمه تسميه صاحب الامر(عج) باسمه الاصلى فى زمان الغيبه
8	اشارة
8	اشارة
10	پيشگفتار
10	اشارة
29	مسألة:
30	الجواب
32	الحديث الأول
32	اشارة
34	فائدة
47	وأما كشف الأمر في المسألة الثالثة
50	ثم إن في هذه المسألة مقامين:الأول:
50	الثاني
52	الحديث الثاني
52	اشارة
57	تلويح
60	الحديث الثالث
61	الحديث الرابع
62	الحديث الخامس
62	اشارة
63	افادة جليلة
64	الحديث السادس

65	الحديث السابع
65	الحديث الثامن
66	الحديث التاسع
67	الحديث العاشر
68	الحديث الحادي عشر
68	الحديث الثاني عشر
70	الحديث الثالث عشر
70	الحديث الرابع عشر
71	الحديث الخامس عشر
72	الحديث السادس عشر
73	الحديث السابع عشر
75	الحديث الثامن عشر
75	اشارة
76	تبيينه
76	الحديث التاسع عشر
77	الحديث العشرون
77	اشارة
78	تبصير
79	تشبيد
80	ومما يستغرب الامر في ذلك
81	ومما يستغرب منه أيضاً
93	إيقاظ
97	تذنيب
98	استبصار
100	إزاحة وهم

111	زُخْلِفَةٌ وَتَثِيْبٌ
125	شُكٌّ وَإِمَاطَةٌ
130	تَكْمَلَةٌ
139	تَمَمَةٌ مَنْمَةٌ
142	تَخْتَمَةُ نُصْحِيَّةٍ
143	خَتَامَةُ كِرْعَةِ الْعِرْقِ نَجِيْبَةِ الْأَصْلِ
149	مِصَادِرُ وَ مِرَاجِعُ مَقْدَمِهِ وَ اَصْلِ كِتَابٍ
154	اَشْعَارُ مَعْلَمٍ ثَالِثٍ مِرْحُومٍ مِيرِدَامَادٍ (رِه) دَر بَارَه: اَنِمَه مَعْصُومِيْنَ (ع) خَاصَه حَضْرَتِ صَاحِبِ الْاَمْرِ (عِج)
154	اِشَارَةٌ
155	مِنَاجَاتٍ اَوَّلٍ
156	مِنَاجَاتٍ دَوِّمٍ
158	دَر طَلَبِ مَغْفَرَتِ اَز خُدَاوَنْدِ عَظِيْمٍ
163	نَعْتِ اَوَّلٍ
163	نَعْتِ دَوِّمٍ
164	دَر مَدْحِ وَ مَنَقِبَتِ اَمِيْرِ مَوْمِنَانَ عَلِيِّ بْنِ اَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ
164	فَضْلِ الْخُطَابِ فِي مَنَقِبَتِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ
167	دَر مَدْحِ وَ مَنَقِبَتِ اَنِمَه هَدْيِ سَلَامِ اللّٰهِ عَلَيْهِمْ
167	دَر نَعْتِ وَ فِضَائِلِ اِمَامِ دَوَاذِهِمْ عَجَلِ اللّٰهِ تَعَالَى فَرَجِهِ
168	دَر مَعْرِفِي خُودِ كُوَيْدٍ
171	تَعْرِيفِ مَرَكِزٍ

شرعه التسميه: حول حرمة تسميه صاحب الامر (عج) باسمه الاصلی فی زمان الغيبه

اشاره

سرشناسه : ميرداماد، محمدباقر بن محمد، - 1041ق

عنوان و نام پديدآور : شرعه التسميه: حول حرمة تسميه صاحب الامر (عج) باسمه الاصلی فی زمان الغيبه/ تالیف محمدباقر الداماد؛ اعداد رضا استادی

مشخصات نشر : اصفهان: موسسه مهديه ميرداماد، 1409ق. = 1368.

مشخصات ظاهري : 155ص.

فروست : (مهديه الميرداماد2)

يادداشت : در پيوست اشعار ميرداماد درباره ائمه (ع) و امام زمان (عج) آمده است

يادداشت : مقدمه و برخی از اشعار به زبان فارسی می باشد.

يادداشت : کتابنامه: ص. [142] - 143؛ همچنين به صورت زیرنویس

موضوع : محمدين حسن (عج)، امام دوازدهم، 255ق. - - حرمت تسميه

شناسه افزوده : استادی، رضا، 1316 - ، گردآورنده

رده بندي کنگره : BP51/م935 ش4

رده بندي ديوي : 297/959

شماره کتابشناسی ملی : م70-2715

ص: 1

اشاره

شرعه التسميه

حول حرمه تسميه صاحب الامر (عج)

باسمه الاصلى

فى زمان الغيبه

تاليف محمدباقر الداماد

ص: 2

بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه ای که تقدیم می شود در ده بخش تنظیم شده است:

۱-حتماً می دانید که از زمان امامت و غیبت حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف تا امروز صدها کتاب و رساله، مستقل و غیر مستقل به زبان های مختلف پیرامون آن حضرت نگاشته شده، که بیش از سیصد و پنجاه تایی آنها در کتابی به نام کتابنامه امام مهدی علیه السلام چاپ 1398 معرفی شده است. این کتاب ها و رساله ها، برخی درباره شرح حال آن حضرت، و برخی در مسائلی از قبیل، طول عمر، فائده امام غائب، فلسفه غیبت، کسانی که خدمت آن حضرت رسیده اند، وظایف مردم نسبت به او در زمان غیبت و... می باشد.

یکی از مسائل مربوط به آن حضرت که در ده ها روایت مطرح شده، مسأله حرمت یا کراهت یا جواز تصریح به اسم و کنیه اصلی آن بزرگوار در زمان غیبت است. کتابی که ملاحظه می فرمایید «شرعة التسمية» یکی از رساله هایی است که در این موضوع نگاشته شده و مورد توجه دانشمندان قرار گرفته است. البته این رساله علاوه بر موضوع مذکور، پر است از فوائد رجالی و ادبی و غیره، و این فوائد متفرقه بر ارزش آن افزوده است.

2- در کتاب شریف الذریعة إلى تصانیف الشيعة چند کتاب و رساله در این موضوع یاد شده است مانند:

رسالة حرمة التسمية تأليف سيد محمد تقی قزوینی (ذریعه ج 11)

ص: 3

رسالة تحريم تسمية صاحب الزمان ع تأليف شيخ سليمان الماحوزي از دانشمندان سده 11 و 12 (ذريعه ج 11)

رسالة في تحريم تسمية صاحب الزمان، تأليف یکی از اساتيد علامه مجلسی مرحوم ميرزا رفيع طباطبائي نائيني (ذريعه ج 11)

كشفت التعمية في حكم التسمية تأليف مرحوم شيخ حر عاملی صاحب وسائل الشيعة. اين كتاب در پاسخ كتاب شرعة التسمية نگاشته شده است. (ذريعه ج 18)

رسالة في ردّ شرعة التسمية تأليف پدر سلطان العلماء اين رساله هم در پاسخ شرعة التسمية نوشته شده است (ذريعه ج 10) و شايد اين كتاب با كتاب سوم یکی باشد.

فلك المشحون تأليف سيد باقر بن احمد موسوی قزوینی متوفای 1244 (نجم الثاقب نوری)

رساله ای در جواز تسميه از کمال الدين حسين بن حيدر کرکی (يادداشت آقای ميردامادی و الذريعه ج 11 ص 80)

مرحوم محدث قمی و استادش حاجی نوری رضوان الله عليهما فرموده اند:

این مسأله در عصر شيخ بهائي نظری شد و در میان فضلا محل تشاجر شد تا آنکه رسائل منفرده تأليف شد مانند شرعة التسمية محقق داماد و رساله تحريم التسمية شيخ سليمان ماحونی و كشف التعمية شيخنا الحرالعاملی رضوان الله عليهم...

3- كتاب شرعة التسمية تأليف محقق داماد رحمة الله عليه از سال تأليف آن (1020) تا امروز کم و بيش مورد استفاده قرار گرفته است.

قطب الدين اشکوری صاحب کتاب ارزنده محبوب القلوب که از تلاميذ ميرداماد بوده برخی از عبارات شرعة التسمية را در محبوب القلوب یاد کرده است.

سيد باقر قزوینی نیز عبارتی از شرعة التسمية در فلك المشحون خود نقل نموده

ص: 4

1- و شايد اين كتاب بتمامه درباره موضوع مذکور نباشد

است.

و نیز مرحوم میرلوحی صاحب کتاب کفایة المهندی و تلمیذ محقق داماد و شیخ بهائی در کفایة المهندی می نویسند: این ضعیف نزد آن دو تحریر عدم النظیر (یعنی شیخ بهائی و میرداماد) علیهما الرحمة بتعلم و تلمذ تردّد داشت در میان ایشان بر سر جواز تسمیه و حرمت آن در زمان غیبت مناظره و مباحثه روی نمود و آن گفتگو مدتی در میان بود و لهذا سید مشارالیه کتاب مذکور (شرعة التسمیة) را تألیف نمود.

4- نسخه های متعددی از این رساله پر ارج در دست بوده و هست.

نسخه ای به خط یکی از شاگردان مؤلف، شیخ محمد گنابادی که آن را نزد مؤلف خوانده بود. این نسخه را علامه طهرانی نزد شیخ محمد رضا فرج الله دیده است.

نسخه ای مورخ 1251 در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران به شماره 8852 موجود است

نسخه ای که عکس چند صفحه آن نزد جناب آقای سید جمال الدین میردامادی موجود بود و در اختیار ما گذاشتند و نمی دانیم اصل آن کجا است.

نسخه ای که در کتابخانه مجلس شورا در تهران موجود است و عکس آن را حضرت آیه الله حاج شیخ لطف الله صافی در اختیار گذاردند که به این وسیله از ایشان تشکر می شود.

نسخه ای که در کتابخانه حضرت آیه الله نجفی مرعشی در قم موجود است و با موافقت حضرت آقای حاجی سید محمود مرعشی ریاست محترم کتابخانه اصل نسخه مدتی در اختیار قرار گرفت و به این وسیله از ایشان هم سپاسگزاری می شود.

نسخه بسیار خوب و ارزنده ای که در کتابخانه استان قدس رضوی موجود است و عکس آن را حضرت آقای سید جمال الدین میردامادی در اختیار گذاردند از ایشان هم صمیمانه تشکر می نمایم.

نسخه دیگری که نیز در کتابخانه استان قدس موجود است. در اینجا از

ص: 5

همکاری ریاست آن کتابخانه حضرت آقای شاکری و سایر همکارانشان که زحمت ما را تحمل میکردند قدردانی میکنیم.

از این هفت نسخه، نسخه های چهارم و پنجم و ششم و هفتم مورد مراجعه و اساس کار تصحیح بوده است.

5- مؤلف کتاب شرعة التسمیة عالم جامع، محقق کامل، عارف الهی، معلم ثالث آیه الحق، حضرت سید محمد باقر بن عالم بزرگوار میر شمس الدین محمد حسینی استرآبادی مشهور به میرداماد متولد حدود 960-970 و متوفای 1014 است. شرح حال این بزرگوار در بیشتر کتابهای تراجم و نیز در مقدمه برخی از تألیفات چاپ شده ایشان آمده و نیازی به تکرار آن در این مقدمه نیست. ولی لازم می دانیم چند مطلب را یاد آوری کنیم:

الف: پدر بزرگوار مرحوم میرداماد، داماد محقق کرکی صاحب جامع المقاصد بوده و به لقب داماد مشهور شده بود و پس از وفات ایشان این شهرت و لقب به فرزندش منتقل شد. بنابراین گفتار برخی اشخاص بی اطلاع یا مغرض، که میگویند او داماد شاه صفوی بوده و از این راه به عقیده خود بر آن جناب و علماء شیعه خرده می گیرند هیچ اساسی ندارد.

ب: شاید بهترین کتابی که در شرح حال میرداماد نوشته شده کتابی باشد که جناب آقای سید علی موسوی بهبهانی در این زمینه به عنوان رساله دکتری خود تألیف کرده و گزیده ای از آن به عنوان «میرداماد و فلسفه و شرح حال و نقد آثار او» در مجله دانشکده الهیات تهران چاپ شده است.

ج: مرحوم میرداماد شعرهم میگفته و مجموعه اشعار او دو بار یا بیشتر چاپ شده است. نمونه ای از شعر او که در باره امیر مؤمنان است می آوریم:

ای علم ملت و نفس رسول *** حلقه کش علم تو گوش عقول

ای به تو مختوم کتاب وجود *** وی به تو مرجوع حساب وجود

خازن سبحانی تنزیل وحی *** عالم ربانی تأویل وحی

تا که شده کنیت نوبوتراب *** نه فلک از جوی زمین خوره آب

راه حق و هادی هرگمرهی *** ما ظلمانیم و تو نور اللهی

آنکه گذشت از تووگیری گزید *** نور بداد ابله وظلمت خرید

6-تالیفات مرحوم میرداماد بسیار فراوان است و هنوز فهرست جامعی برای آنها تهیه نشده است.

در مقدمه شرح صحیفه او که چندی است چاپ شده، نام هشتاد و یک تألیف یاد شده است.

آقای بهبهانی نود تألیف از ایشان یاد کرده اند. (مجله دانشکده الهیات تهران) و بین این دو فهرست عموم و خصوص من وجه است، یعنی برخی از کتابها که در فهرست مقدمه صحیفه است در فهرست آقای بهبهانی نیست و بالعکس.

و ما نیز به برخی از تالیفات ایشان آگاه شدیم که در هیچ کدام از آن دو فهرست نیست مانند «حق الیقین» که در شارع النجاة از آن یاد شده است.

بنابراین برای اطلاع بیشتر و جامع تر تتبع و بررسی جدید و گسترده تری لازم است. در اینجا بد نیست اشاره شود که این تألیفات فراوان در رشته های زیر است.

فلسفه کلام، عرفان، تفسیر، حدیث، درایه، فقه، اصول فقه، ریاضیات، منطق و ادبیات.

7-از تالیفات آن مرحوم تا آنجا که ما اطلاع داریم کتاب ها و رساله های زیر چاپ شده است:

1-قبسات، دو بار چاپ شده است. (فلسفه)

2- جذوات، (فلسفه) چاپ سنگی و افست آن

3-الرواشح السماویة (حدیث و درایه) چاپ سنگی و افست آن

4-شارع النجاة (فقه) در الاثنی عشر رساله چاپ شده. مقدمه آن نیز در مجله نور علم چاپ شده است

5-عیون المسائل (فقه) در الاثنی عشر رساله چاپ شده

6-الاعضالات العریصات فی فنون العلوم و الصناعات. با السبع الشداد چاپ شده

7-الایقاضات فی خلق الاعمال و افعال العباد. در حاشیه قبسات چاپ سنگی

ص: 7

8-الابماضات و التشریفات في مسألة الحدوث و القدم. در حاشیه قبسات چاپ شده

9-تعليقة على الاستبصار. در الاثني عشر رسالة چاپ شده

10-تعليقة على اصول الكافي. در يك جلد اخيراً در قم چاپ شده 11-تعليقة على رجال الكشي. با خود رجال اخيراً در قم چاپ شده

12-تعليقة على الصحيفة السجادية. در يك جلد توسط مهديه ميرداماد منتشر شده

13-تعليقة على قواعد العلامة، در الاثني عشر رسالة چاپ شده 14-تعليقة على مختلفاًحكام للعلامة. در الاثني عشر رسالة چاپ شده

15-تعليقة على نغلية الشهيد. در الاثني عشر رسالة چاپ شده 16-تفسير سورة الاخلاص. در الاثني عشر رسالة چاپ شده. و ترجمه فارسی

آن كه توسط سيد محمود ميردامادی انجام شده در قم به چاپ رسیده است

17-خطب صلاة الجمعة. در الاثني عشر رسالة چاپ شده

18-خلسة الملكوت=صحيفة القدس. باقبسات چاپ جديد، چاپ شده 19-رسالة في وجوب صلاة الجمعة. در الاثني عشر رسالة چاپ شده

20-السبع الشداد. چاپ سنگی (اصول فقه). ونيز در الاثني عشر رساله افست شده است

21-ضوابط الرضاع(فقه)به ضميمه چند رساله رضاعيه ديگر. چاپ سنگی

22-الكلمات القصار. در الاثني عشر رسالة چاپ شده

23-الجمع و التوفيق بين رأيي الحكيمين في حدوث العالم. در حاشیه قبسات چاپ شده

24-الخلعية=الرسالة الخلية در سال 1956 ميلادی به كوشش هنري كربين چاپ شده

25-ميزان المقادير. در 1894 ميلادی در بمبئی چاپ شده. (طبق گفته آقای بهبهانی)

26- مشرق الانوار=مثنوی است به پیروی مخزن الاسرار نظامی با دیوان او چاپ شده

27- دیوان اشعار. دو بار یا بیشتر چاپ شده. یک بار آن در اصفهان توسط انتشارات میثم.

28- همین کتاب(شرعة التسمیة)

8- از کسانی که در این اواخر، این بحث، یعنی «حکم تسمیة صاحب الامر علیه السلام با سمة الاصلی» را خوب تحقیق کرده اند و نوشته آنان را می توان مکمل رساله شرعة التسمیة دانست دو نفرند، یکی مرحوم حاج میرزا حسین نوری صاحب مستدرک، در کتاب نجم الثاقب، و دیگری مرحوم حاج میرزا محمد تقی موسوی در کتاب مکیال المکارم

در اینجا کلام مرحوم محدث نوری را که فارسی و مختصرتر است نقل میکنیم و به خوانندگان عزیز توصیه می نمایم که حتماً این بحث کتاب مکیال المکارم را هم مطالعه فرمایند. مرحوم حاجی نوری، در نجم الثاقب چاپ علمیه اسلامیة ص 48 تا 54 فرموده است:

مخفی نماند که به مقتضای اخبار کثیره معتبره قریب به متواتره به حسب معنی، حرمت بردن این اسم مبارک است (محمد) در مجالس و محافل تا ظهور موفور السرور آن حضرت، و این حکم از خصایص آن حضرت و مسلم در نزد قدمای امامیه از فقها و متکلمین و محدثین، حتی آنکه شیخ اقدم ابو محمد حسن بن موسی نوبختی از علمای غیبت صغری، در کتاب «فرق و مقالات» (1) در ذکر فرقه دوازدهم شیعه بعد از وفات اما حسن عسکری علیه السلام فرموده: که ایشان امامیه اند آنگاه مذهب و عقیده ایشان را نقل می کند تا آنکه می فرماید: «و لا- یجوز ذکر اسمه و لا- السؤال عن مکانه حتی یؤمن بذلك» و از این کلام در این مقام معلوم می شود که این حکم از خصایص مذهب امامیه است.

و از احدی از ایشان خلافتی نقل نشده تا عهد خواجه نصیرالدین طوسی، که آن

ص: 9

1- فرق الشیعه نوبختی ص 117

مرحوم قائل بجواز شدند و خلاف ایشان مضر نیست، چه به جهت قلت زمان و کمی وقت برای مراجعت به کتب نقلیه گاهی به مذاهب نادره بلکه منحصر به خود قائل می شدند مثل انکار بداء و توقیفی بودن اسماء حسنی و غیر آن

و پس از ایشان از کسی نقل خلاف نشده جز از صاحب کشف الغمه علی بن عیسی که علماء را اعتنائی نیست به ترجیح ورد و قبول او در امثال این مقام با آنکه در اینجا اشتباه عجیبی کرده و آن این است که در آن کتاب گفته: «من العجب انّ الشيخ الطبرسي و الشيخ المفيدره تعالی قال لا يجوز ذکر اسمه ولا کنيته ثم يقولون اسمه اسم النبي صلی الله علیه وآله وکنيته و همایظنان آنها لم یذکرا اسمه ولا کنيته و هذا عجیب» (1) یعنی از آنکه شیخ طبرسی و شیخ مفید گفتند که جایز نیست ذکر اسم و کنیه آن حضرت می گویند که اسم او اسم پیغمبر صلی الله علیه وآله است و کنیه او کنیه آن حضرت و ایشان گمان میکنند که ذکر اسم و کنیه آن

جناب نمودند. و از این تعجب او باید تعجب کرد که فرق نکرده میان تلفظ به اسم و کنیه که حکم بحرمت فرمودند و میان اشاره باسم و کنیه.

و بالجمله در عصر شیخ بهائی این مسئله نظری شد و در میان فضلا محل تشاجر شد تا آنکه در آن رسائل منفرده تألیف شد مانند شرعة التسمیه محقق داماد.

میرلوحی در کفایة المهتدی (2) گفته: که این ضعیف در نزد آن دو تحریر عدیم النظیر یعنی شیخ بهاء الدین محمد و امیر محمد باقر داماد علیهما الرحمة بتعلّم و تلمذه تردد داشت در میان ایشان بر سر جواز تسمیه و حرمت آن در زمان غیبت مناظره و مباحثه روی نمود و آن گفتگو مدتی در میان بود و لهذا سید مشارالیه کتاب مذکور را تألیف نمود انتهى.

و رساله تحریم التسمیه از عالم جلیل شیخ سلیمان ماحوزی، و کشف التعمیه از شیخ حر، و فلک المشحون از جناب سید باقر قزوینی.

ص: 10

1- کشف الغمة اربلی 438/3

2- معاصر علامه مجلسی بوده و این کتاب هم ظاهراً چاپ نشده است

در شرعة التسمیه دعوی اجماع نموده و ما عبارت او را به نحویکه تلمیذ رشید فاضل او قطب الدین اشکوری در محبوب القلوب و جناب سید باقر در فلك المشحون نقل کردند ذکر میکنیم قطب الدین فرموده:

قال السيد السند خاتم الحكماء و المجتهدين طاب ثراه في كتابه شرعة التسمية... (1)

و سید نعمة الله جزایری در شرح عیون الاخبار (2) قول بحرمت را نسبت به اکثر علما داده و قول بجواز را جزبان سه و بعضی از معاصرین خود بکسی نسبت نداده.

و با این حال متبع دلیل است و آن اخبار معتبره کثیره است که متفرقاً در این کتاب ذکر شده و بعضی از آنها اشاره می شود:

اول حدیث سیزدهم از باب پنجم از نصوص خاصه که شیخ جلیل فضل بن شانان در کتاب غیبت خود روایت کرده از جابر انصاری که جندل بن جناده که از یهودان خیبر بود خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید و بعد از چند سؤال از اسامی اوصیای آنجناب پرسید یک یک را اسم بردند تا بامام حسن عسکری علیه السلام آنگاه فرمود بعد از آن غایب گردد از مردمان امامی از ایشان، جندل گفت: یا رسول الله حسن از ایشان غایب گردد فرمود نه و لکن پسر او حجة غایب گردد غیبتی طولانی، جندل گفت: نام او چه باشد رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود نام برده نشود تا زمانیکه خداوند او را ظاهر سازد

دوم حدیث بیست و سیم آنجا که آنرا صدوق و دیگران نیز به طرق معتبره از عبدالعظیم حسنی روایت کردند که او عرض عقاید و معالم دین خود را خدمت حضرت امام علی نقی علیه السلام کرد و امامان خود را شمرد تا آن جناب پس حضرت فرمود: بعد از من امام و خلیفه و ولی امر فرزند من حسن است پس مردمان را چگونه عقیده است در باره خلف بعد از او گفت: بر چه وجه است آن ای مولای من فرمود: از آن جهت که نینند شخص او را و حلال نباشد بر زبان آوردن

ص: 11

1- آنگاه عبارت صفحه سوم رساله شرعة التسمیته را بتمامه نقل فرموده است که ما حذف کردیم

2- این کتاب هم چاپ نشده

نام او تا آنکه خروج کند و پر گرداند زمین را از عدل و داد آن چنان که پر شده باشد از جور و ظلم.

سیم حدیث بیست و هفتم آنجا که از ابراهیم بن فارس نیشابوری روایت کرده که چون خدمت حضرت عسکری علیه السلام رسید و حضرت حجة علیه السلام در پهلوی پدر بزرگوارش نشسته بود و از ضمیر او خبر داد پس از حال آن جناب پرسید حضرت فرمود که او فرزند من و خلیفه من است بعد از من تا آنکه گفت: پس از نام آن حضرت پرسیدم فرمود که همانم و هم کنیه پیغمبر صلی الله علیه و اله است و حلال نیست کسی را که او را بنام او یا به کنیت او ذکر کند تا زمانی که ظاهر سازد خداوند دولت و سلطنت او را.

چهارم خبر صحیح مشهوری است که آنرا ثقة الاسلام در کافی و صدوق در عیون و کمال الدین و طبرسی در احتجاج از امام محمد تقی علیه السلام روایت کردند که فرمود در خبری طولانی که حاصلش آنکه روزی امیرالمؤمنین علیه السلام در مسجد الحرام بود که ناگاه مردی پیش آمد خوش هیئت و خوش لباس و سلام کرد و چند سؤال کرد و حضرت امام حسن علیه السلام حواله فرمود آن جناب جواب داد پس آن شخص گفت اشهد ان لا اله الا الله و لم ازل اشهد بها و اشهد ان محمداً رسول الله و لم ازل اشهد بذلك آنگاه شهادت برخلافت و وصایت آنجناب و یک یک از اوصیای آنحضرت داد تا آنکه گفت شهادت میدهم بر مردی از فرزندان حسن که بکینه نام برده نمیشود و با اسم نام برده نمیشود تا آنکه ظاهر شود امر او پس پر کند زمین را از عدل چنانچه پر شده از جور که او قائم است با مر حسن بن علی و السلام عليك يا اميرالمؤمنين و رحمة الله و برکاته آنگاه برخاست و رفت پس حضرت امام حسن علیه السلام فرمود: در پی او برو ببین بکجا می رود پس حضرت فرمود که او خضر بود.

و در این خبر شریف چند فایده است.

اول آنکه نبرد نام شریف او از صفات معروفة آن حضرت بود که تداول داشت در زمان انبیاء و اوصیای گذشته.

دوم آنکه آن از جمله تکالیف و معتقد اهل حق بود در جمیع عصرها.

سیم آنکه حکم ثابت است تا زمان ظهور و اختصاصی به زمان غیبت صغری یا اوقات تقیه ندارد مطابق اخبار سابقه و آینده. و علامه مجلسی در بحار بعد از ذکر چند خبر که تحدید فرمودند حرمت را تا زمان ظهور، فرموده: که این تحدیدات صریح است در نفی قول آنکه تخصیص داده اینرا بزمان غیبت صغری به جهت اتکال بر بعضی تعلیلات مستنبطه و استبعادات وهمیه.

چهارم در کافی و کمال الدین بسند صحیح مروی است از جناب صادق علیه السلام که فرمود صاحب این امر مردی است که نام او را باسم او نمیبرد کسی مگر کافر.

و فاضل صالح مازندرانی در شرح این خبر (1) گفته: که مراد بکافر در اینجا تارک اوامر و فاعل نواهی است نه منکر پروردگار و مشرک با وجل جلاله و در آن مبالغه ایست در تحریم تصریح باسم آن جناب، و شاید آن مختص باشد بزمان تقیه بدلیل آنچه ذکر نمودیم در مواضع متفرقه و دلالت بعضی اخبار بر آن ظاهراً، و مؤید این کلام است باقی نبودن بتحریم در آن در جمیع اوقات و ازمان اتفاقاً، و هر گاه تخصیص ما بآن راه یافت جایز است حمل آن بر آنچه ذکر نمودیم پس دلیل نمیشود بر شمول تحریم مرتمام زمان غیبت را انتهی.

و جهات ضعف این کلام برناظر مخفی نیست خصوص قرار دادن جواز در ایام ظهور را مخصص عمومات ادله حرمت با آنکه در همه آنها آن زمانرا غایت تحریم قرار دادند پس گاهی داخل نبود تا باتفاق خارج شود و پیش از ظهور قائلین بحرمت که جمهور علمایند هیچ زمانی را خارج نکردند، و بر فرض تسلیم خروج زمانی سبب جواز تصرف در عام نمیشود و حمل بر تقیه در بسیاری از آنها راه ندارد بلکه در معدودی که احتمال می رود شبهه ایست که خواهیم گفت.

پنجم در کافی و عیون و کمال الدین و غیبت شیخ طوسی و غیره مروی است که حضرت امام علی نقی علیه السلام به ابوهاشم داود بن قاسم جعفری فرمود: خلف بعد از من حسن پسر من است پس چگونه است حال شما با خلف بعد از خلف؟

ص: 13

گفت: گفتم: چرا فدای تو شوم؟ فرمود: زیرا که شما نمی بینید شخص او را و حلال نیست برای شما ذکر او بنام او.

ششم در کافی و کمال الدین از ریان بن صلت مروی است که گفت: شنیدم حضرت رضا علیه السلام می فرماید در حالتیکه سؤال کرده بودند از آن جناب از قائم علیه السلام پس فرمود: به جسمش دیده نمیشود و با اسم نام برده نمیشود.

هفتم در کمال الدین مروی است که حضرت صادق علیه السلام فرمود به صفوان بن مهران که مهدی از فرزندان من است پنجم از فرزندان هفتم غایب می شود. از شما شخص او و حلال نیست برای شما نام بردن.

و همین خبر را در آنجا به سند دیگر از عبدالله بن یعقوب روایت کرده. هشتم نیز در آنجا روایت کرده از حضرت کاظم علیه السلام که فرمود در ضمن ذکر قائم علیه السلام که مخفی می شود بر مردم ولادت او، و حلال نیست برای ایشان نام بردن او تا آنکه ظاهر نماید او را خدای عز و جل پس پر کند با و زمین را از داد چنانچه پر شده باشد از جور و ظلم.

نهم نیز در آنجا و خراز در. کفایه الاثر روایت کردند از حضرت جواد که فرمود قائم ما آن کسی است که مخفی می شود بر مردم ولادت او و غایب میشود از ایشان شخص او و حرام است برایشان نام بردن او و او همان رسول خدا صلی الله علیه و آله و هم کینه اوست.

دهم و نیز در آنجا مروی است که بیرون آمد در توقیعات صاحب الزمان صلوات الله علیه که ملعون است کسیکه مرا نام برد در محفل مردم.

یازدهم و نیز در آنجا از محمد بن عثمان عمری قدس الله روحه مروی است که گفت بیرون آمد توقیع بخط آن جناب که آنرا میشناختم که هر که مرا نام برد در مجمعی از مردم با اسم من پس بر او باد لعنت خدایتعالی.

دوازدهم و نیز در آنجا مروی است که از حضرت باقر علیه السلام که عمر پرسید از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام از حال مهدی و گفت ای پسر ابی طالب خبر ده مرا از مهدی که اسم او چیست فرمود: اما اسم پس نمیگویم زیرا که حبیب من و خلیل من وصیت کرد بمن که او را بنام خبر ندهم تا آنکه مبعوث فرماید او را

خدای عزوجل و آن اموری است که خدای در علم خود آنرا برسول خود بودیعت سپرده.

سیزدهم شیخ حسن بن سلیمان حلی در کتاب محتضر⁽¹⁾ نقل کرده از سید حسن بن کشی که در کتاب خود روایت کرده با اسناد خود از جناب صادق علیه السلام که آنجناب اشاره فرمود به پسر خود موسی علیه السلام و فرمود پنجم از فرزندان او غایب میشود شخص او و حلال نیست ذکر او باسمش.

و این اخبار کثیره معتبره که شرایط حجیت آنها تمام و مؤید است باجماع منقول و شهرة محققه، وافی است در اثبات مدعی.

و با اینحال موید است بچند چیز.

اول آنکه در تمام اخبار معراج که در آنجا خدایتعالی اسامی یک یک از امامانرا برای پیغمبر خود نام برده همه را بنام اسم برده جز حضرت مهدی علیه السلام که بلقب ذکر فرموده و آن خبر بیاید در این باب و باب آینده

دوم آنکه در جمیع اخبار نبویه که در آنجا رسول خدا صلی الله علیه و آله ذکر فرمودند نام هر یک از اوصیای خود را و جمله ای از آن ها بیاید در باب پنجم، همه را بنام خود اسم بردند جز آن جناب را که بلقب یاد کردند یا فرمودند همانام من و حال آنکه حضرت باقر و امام محمد تقی نیز همانام آنجناب بودند.

سیم کثرت القاب شایعه متداوله آن جناب که پیش از ولادت و پس از آن در میان امت شایع بود حتی آنکه در جمیع امم سالفه که بشارت می دادند بظهور آنجناب چنانچه بیاید از خطبه روز غدیر رسول خدا صلی الله علیه و آله در نزد همه بلقب معروف و در زیارت آنجناب است «السلام علی مهدی الامم».

و اما حمل این اخبار بر تقیه پس از جهاتی جایز نیست.

اول آنکه تمام محدثین خاصه و عامه این فقره را از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کردند که فرمودند اسم مهدی اسم من است چنانچه باسانید و مأخذ آن در باب چهارم اشاره خواهد شد پس همه دانا بودند باسم آن جناب پس کیست آنکه از او باید پنهان داشت.

ص: 15

دوم آنکه در بسیاری از این اخبار و غیر آن با نهی مذکور به نبرد اسم نصریح فرمودند که او همانم رسول خدا صلی الله علیه و آله است و با این کلام راوی و سامع دانا شدند بنام اصلی پس اگر تقیه از آنها بود که دانا شدند و اگر از غیر است که باید ایشان در جای دیگر ذکر نکنند پس عدم ذکر در آن مجلس راهی ندارد بلکه لازم بود تنبیه ایشان که نکردند.

سیم آنکه ذکر نکردن جناب خضر اسم آن حضرت را در محضر شریف امیر المؤمنین علیه السلام و اسم نبرد را از اجزای شهادت و صفات آن حضرت قرار دادن و همچنین اسم نبرد رسول خدا صلی الله علیه و آله برای جندل یهودی خیبری قابل حمل بر تقیه نیست.

چهارم آنچه گذشت که غایت این حرمت را ظهور قرار دادند و این جمع نشود با آنکه حرمت دائر مدار خوف باشد.

پنجم آنکه مجرد ذکر این اسم منشاء خوف و فساد بود بملاحظه آنکه جبارین در صدد قمع و قتل آن جناب بودند چون بایشان رسیده بود که زوال ملک جبارین و انقطاع دولت ظالمین بر دست آن حضرتست پس بهتر آن بود که بهیچ اسم و لقب معروفی ذکر نشود خصوص لقب مهدی که در همه آن وعدها و وعیدههای نبوی آنجناب باین لقب ذکر شده و معروف شده بود به آن تا آنکه پسر خطاب از امیرالمؤمنین علیه السلام از حال مهدی می پرسد، و عبدالملک از زهری، و منصور از سیف چنانچه بیاید.

پس در اختصاص باین اسم راهی نباشد جز بودن آن از اسرار مکنونه و خصائص الهیه مثل بودن امیرالمؤمنین از خصایص جد بزرگوارش.

بعضی احتمال دادند که شاید سبب حرمت آن باشد که عوام به شنیدن آن معتقد اهل کتاب شوند که میگویند پیغمبر آخر الزمان بعد از این ظاهر خواهد شد.

و اما آنچه دلالت بر جواز می کند پس چند خبر است که بحسب سند یا متن ضعیفند.

مثل خبری که در لقب سید گذشت که کنیز خیز رانی گفت که نرجس خواتون در حیات امام حسن علیه السلام وفات کرد و بر سر قبر او لوحی بود که

در آن نوشته بود هذا قبرام محمد این قبر مادرم ح م د است.

و این خبر علاوه بر ضعف سند و مجهول بودن راوی، و معلوم نبودن نویسنده، و دلالت نکردن نوشتن بر جواز گفتن، معارض است با چند خبر که بعضی بیاید در باب ششم که نرجس خواتون بعد از وفات آن حضرت حیات داشت و احتمال می رود که ام محمد کنیه نرجس خواتون باشد پس دلالتی بر مدعی نخواهد کرد، و در خبر همین کنیزك است که اسم مادر آن حضرت صقیل بود، و در کمال الدین صدوق مروی است که صقیل در وقت وفات حضرت عسکری حاضر بوده و او آبرا با مصطکی جوش داد و خدمت آن جناب آورد و بعد از نماز صبح و نیشامیده وفات کرد.

و مثل خبر لوح، آن اگر چه در نهایت اعتبار است و لکن در متن آن اختلاف بسیار است و در بسیاری از آن بلقب و کنیه ذکر شده اگر کسی بخواهد بجلد نهم بحار مراجعه کند که بیشتر آنها را ضبط کرده و علاوه ذکر در آن لوح که از اسرار مخزونه است و جز جابر کسی او را ندید دلالت بر جواز گفتن نمی کند، و به طریقی که صدوق روایت کردند اسم مذکور است، و لکن بعد از ذکر خبر فرموده خبر چنین رسیده و آنچه من باو اعتقاد دارم نهی است از نام بردن آن جناب.

و مثل خبری که از علی بن احمد نقل شده که در مسجد کوفه سنگریزه را دید که در آن این اسم مبارک نقش شده بود بحسب خلقت، و ضعف دلالت آن نیز واضح است.

و روایت ابی غانم که حضرت را فرزندی شد و او را فلان اسم گذاشت و معلوم است که در نام بردن او یا مثل او از رواة غیر معروفین حجتی نباشد، و خصوص که نام نهادن غیر از نام بردن است.

و بعضی ادعیه که با اسم مذکور شده، و آن علاوه بر قلّت، و معارضه با بیشتر از آنها که بلقب ذکر شده، و معلوم نبودن رسیدن باین نحو، چه احتمال می رود که امام اول را اسم بردند و باقی را حواله بخواننده کردند، چنانچه در مواضع بسیار تصریح شده پس برگشت آن بنادانی راوی باشد، دلالت بر جواز در غیر آن موضع

نکند.

واضعف از همه استشهد بکنیه امام حسن علیه السلام که ابی محمد است، چه کنیه برای آن جناب هر گاه اسم علم شد التفاتی در آن بولد نیست مثل ابوالحسن اول و ابوالحسن دوم، و اجزای اعلام مرکبه دلالت بر جزء معنی نکند مثل عبد شمس و ابی بکر و امثال آنها.

و بالجمله دست برداشتن از آن اخبار صحیحه صریحه مؤیده به اجماع و شهرت و وجوه سابقه، به جهت این رقم اخبار خروج است از قانون استدلال و طریقه فقهاء، و در این مقام بعضی مباحث علمیه بود که با کتاب فارسی مناسبت نداشت.

این بود کلام محدث نوری رحمة الله علیه، و همان طور که ملاحظه خواهید کرد می توان آن را خلاصه فارسی رساله شرعة التسمیة دانست.

9- مهديه ميرداماد واقع در خیابان عبدالرزاق اصفهان، موسسه ای دینی و علمی است که به کمک حجة الاسلام و المسلمین حضرت آقای حاج سید بحر العلوم میردامادی تأسیس و به نشر و ترویج معارف اسلامی و احیاء کتب علماء شیعه بخصوص مرحوم میرداماد و خاندان او پرداخته و می پردازد.

اولین کتابی که توسط این مؤسسه خیریه منتشر شد شرح صحیفه سجادیه تألیف میرداماد است این کتاب در 454 صفحه وزیری با جلد زرکوب در اختیار علاقمندان قرار گرفت.

دومین کتاب از منشورات این موسسه همین کتاب شرعة التسمیة است.

شرح تقدمه تقویم الایمان در باره امیر مؤمنان علیه السلام، کتاب دیگری است از تألیفات میرداماد، که با عنایت حضرت امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف توسط همین مؤسسه چاپ و منتشر خواهد شد

علاقة التجريد که شرح تجرید الکلام خواجه طوسی، و تألیف میر محمد اشرف نواده میرداماد است، نشریه بعدی این مؤسسه خواهد بود.

ان شاء الله امید است این مؤسسه دینی فرهنگی بتواند هر چه بیشتر به مکتب تشیع و آستان ولایت و اهل بیت خدماتی انجام دهد و نیز آثار سودمند خاندان میرداماد را به تدریج منتشر سازد.

10- از همه کسانی که در راه نشر این کتاب با دادن نسخه خطی، یا عکس برخی نسخه ها کمک کردند و به خصوص از حضرت حجة الاسلام و المسلمین آقای حاج سید مهدی ابن الرضا که مدتی یکی از مصححین (استادی) در مدرسه خوانسار مهمان ایشان بوده و از کتابخانه آنجا برای آماده کردن این کتاب خیلی استفاده کرده، و همچنین از آقایان شیخ رضا مختاری و شیخ علی اکبر زمانی که قسمتی از استنساخ و تصحیح را انجام داده اند و نیز از سروران عزیز آقایان سید محسن احمدی و سید حسین میردامادی و امیر آقا حسن زاده صمیمانه تشکر می شود، پاداش همه با حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف.

اللهم هب لنا رأفته ورحمته ودعائه

قم-رضا استادی. اصفهان-سید محمود میردامادی

ص: 19

آية الله عليه
السلام

بمصر
في شهر ربيع الثاني
سنة 1280

فهد الكاتب
شعبة التسمية
في زمان الغيبة
استفتانا ههنا
الاصحاب فافتونا
هم



ا

بسم الله الرحمن الرحيم وعليه السلام
الحمد لله رب العالمين حمدا لا يبلغه حمد الجاهدين
والصلاة على الرسول الكريم افضل المرسلين واله
المكرمين الاكرمين صلوة تنزل المصلين من
الاولين والآخرين **مسئلة ما قولك**
سيدنا وسندنا ومولانا ومفتدانا سيد اعظم المحققين
سدا فاحم المدققين سلطان الحكماء المتألمين
برهان العظماء المتبحرين قوام الفضلاء المتطهين
عصام الفقهاء المتميزين قدوة العقلاء والشايعين اسوق
العلماء الاسخيين عروة الاسلام والمسلمين حجة الايمان
والمؤمنين ميزان موازين الحق واليقين وارث
علوم الانبياء والمرسلين صاحب الصبر والمستم
والافق المبين خاتم المهتدين آية الله في العالمين
فحل العقول امام العقول كبش الغرقة الناجية ركن
المسئلة السامية قررة عين العقول العاليتين والنفوس

الواكيز

للزكية نافذة الفلسفة اليونانية ما هي الحكمة الحقيقية التي
 الا ائمة شمس الخافقون تألفوا لهم بل المعلم الا
 لوديع الجد ليعر البين وكثيرا الغيا من المعين
 محو باسم ائمة الظاهرين سمي فليسوا الا ائمة من اجساد
 الله فوهي من جود علم الاقرب والافرح اية الله
 تقار على بقى المعلم والحكمة تبتا الواسدة الا انما لاجلها
 والابادة والاضيق للويعم الدين في تسمية من لا تعلم
 بانوار سيدنا المنظر لدينا الله صاحب الامام المعص
 ختم الله سبحانه بعملوا تميزه عليه وحققه به كانت
 تقنا له منه ليعر من جود وسئل من جود يستر الغيرة
 وهكذا اوجدهم اجعلنا في برودة ايجل في نعمنا هذا
 ذكره ليه للسلامة الشرف وكينته الشريفة في المجال
 والاباع لم لا يحق ذلك لاحد من الناس بل انما السيل
 لدية ذكره الذكرو في صلواتهم وجعواتهم ومحافلهم ومجا
 محمد يالقابة البنية الماقرة عن آيات السانين في
 صا الكريمة المنقولة من لسلافة الشارعية مطران

الهدى بالكلية
 تقام

السنن الطرية
 السنة الشريفة

بسم الله الرَّحْمَن الرَّحِيمِ وَعَلَيْهِ التَّكْلَانِ

الحمد لله رب العالمين حمدا لا يبلغه جهد حامدين، والصلاة على الرسول الكريم أفضل المرسلين وآله المكرمين الاكرمين صلاةً تَبْدَأُ (1) صلوات المصلين من الأولين والآخرين.

وبعد فهذا كتاب شرعة (2) التسمية في زمان الغيبة استفتانا رهط من الاصحاب فأفتيناهم.

مسألة:

ماقول سيّدنا وسنّدا ومولانا ومقتدانا سيد أعظم المحقّقين، سند أفاخم المدقّقين، سلطان الحكماء المتألّهين، برهان العطاء المتبحرين، قوام الفضلاء المتنتهين (3) عصام الفقهاء المتّهّرين، قدوة العقلاء الشامخين، اسوة العلماء الراسخين، عروة الاسلام والمسلمين، حجّة الايمان والمؤمنين، ميزان موازين الحق واليقين، وارث علوم الانبياء والمرسلين، صاحب الصراط المستقيم والافق المبين (4) خاتم المجتهدين، آية الله في العالمين، فحل الفحول، امام العقول، كبش (5) الفرقة الناجية،

ص: 22

1- بَدْه يَبْدُو بَدْأً غَلْبَهُ. صحاح اللغة [561/2]

2- الشرعة بكسر الأول وسكون الراء: الشريعة، والشريعة: مورد الشاربية. الصحاح [1236/3]

3- تَنْطَعُ فِي الْكَلَامِ: تَعَمَّقُ فِيهِ. (الصحاح [1291/3])

4- اسمان لكتابين للسيد الداماد

5- كبش القوم سيدهم. [الصحاح [1017/3]

ركن الملة السامية، قرة عين العقول العالية، والنفوس الزاكية، ناقد الفلسفة اليونانية، ماهد(1) الحكمة الحقة اليمانية اليمانية، شمس الخافقين، ثالث المعلمين، بل المعلم الاوّل لورفع الجدل من البين وكشف الغطاء عن العين، محيي مراسم آباءه الطاهرين، سمي خامس الائمة من أجداده المعصومين، محمد باقر علوم الاولين والآخرين، أيده الله تعالى على مسند العلم والحكمة مزيئاً لوسادة(2) الارشاد والاجتهاد والافادة والافاضة إلى يوم الدين في تسمية مولانا القائم بأمر الله، وسيدنا المنتظر لدين الله، صاحب الأمر وإمام العصر خضه الله سبحانه بصلوات منه عليه، وحفّه ببركات متنازلة منه إليه، وعجل فرجه وسهل مخرجه ويسر نال نصرته ومكّننا في دولته وأدخلنا في زمرة.

أيحلّ في زمننا هذا ذكره عليه السلام باسمه الشريف وكنيته الشريفة في المحافل والمجامع أم لايجوز ذلك لأحد من الناس، بل إنّها السبيل أن يذكره الذاكرون في صلواتهم ودعواتهم ومحافلهم ومجامعهم بألقابه السنّية الماثورة عن آباءه الساتين،(3) وأوصافه الكرية المأخوذة عن أسلافه الشارعين صلوات الله وتسليماته عليهم أجمعين.

فالمأمول من مولانا سيّد العلماء والحكماء أطل الله تعالى دوامه وأدام أيامه أن يفتينا وهدينا سبيل الدين في ذلك، موضحة للدليل ومبيّنا لما عليه التعويل حرس الله تعالى مجده وبسط ظلّه.

الجواب

الثقة بالله تعالى وحده، والاعتصام بفضله العظيم في أجزل لنا من رفته(4) بلطيف صنعه، وأنجر لنا من وعده بجميل لطفه، تبارك اسمه وتقدّس عزّه، وتعالى جدّه(5) وتعاضم مجده.

ص: 23

1- مهديت الفراش مهدياً: بسطته. [الصحيح 541/2]

2- الوسادة بالكسر: المخذة. الصحيح [550/2]- [نهايته ابن الاثير] [182/5]

3- السنن: الطريقة. السنّة: السيرة. الصحيح [2138/5]

4- الرشد: العطاء والصلة. الصحيح [475/2]

5- في حديث الدعاء: «تبارك اسمك وتعالى جدك» أي علا جلالك وعظمتك، والجدّ

شرعة الدين وسبيل المذهب أنه لا يحلّ لأحد من الناس في زمننا هذا-وأعني به زمان الغيبة إلى أن يحين حين الفرج، ويأذن الله سبحانه لوليّه وحجّته على خلقه القائم بأمره والراصد لحكمه بسطوع الظهور وشروق المخرج-أن يسمّيه ويكتبه صلوات الله عليه في محفل ومجمع مجاهراً باسمه الكريم معالناً بكنيته الكرعة، وإثها الشريعة المشروعة المتلقاة عن ساداتنا الشارعين صلوات الله تعالى عليهم أجمعين في ذكرنا إيّاه مادامت غيبته عليه السلام الكناية عن ذاته القدسيّة بألقابه المقدّسة كالخلف الصالح، والامام القائم، والمهدي المنتظر، والحجة من آل محمد صلى الله عليه وآله، وغاية ما يجوز من ذكر الاسم والكنية أن يقال: سمي رسول الله صلى الله عليه وآله وكتبه.

وعلى ذلك إطباق أصحابنا السالفين، وأشياخنا السابقين، الذين سبقونا بضبط مآثر الشرع، وحفظ شعائر الدين رضوان الله تعالى عليهم أجمعين، والروايات الناصّة متظافرة(1) بذلك عن ائمتنا المعصومين صلوات الله وتسليماته على أرواحهم وأجسادهم.

وليس يستنكره إلاّ ضعفاء التبصّر بالاحكام والابخار، وأطفاء(2) الاطلاع على الدقائق والاسرار، وإلاّ القاصرون الذين درجتهم في الفقه ومبلغهم من العلم أن لا يكون لهم قسط من الخبرة(3) بخفيات مراسم الشريعة ومعالم الستة، ولا نصيب من البصيرة في حقائق القرآن الحكيم، ولا حظّ من تعرّف الاسرار الخفيّة التي مستودعها أحاديث مهبط الوحي ومعادن الحكمة ومواطن النور وحفظة الدين وحملة السّرّو عيبة(4) علم الله العزيز العليم.

ولنوردجلة من تلك النصوص بطرقها وأسانيدها:

ص: 24

1- الظفر بالشئ الفوزيه، والظفر أيضا الرؤية يقال ماظفرتك عيني منذ زمان أي مارأتك، والتظافر تفاعل منه بالمعنى الأول، أو وبالمعنى الثاني أيضا. منه ره

2- الإطفاء جمع الطفيف: وهو القليل. منه ره

3- الخبرة بضم الخاء وكسرهما

4- العيبة: ما تجعل فيه الثياب. الصحاح [190/1]

[الحديث الأول] (1)

فمنها ما رواه شيخنا الأقدم الأفخم، رئيس المحدثين، أبو جعفر محمد بن يعقوب بن إسحق الكليني رضوان الله تعالى عليه في باب «ما جاء في الاثني عشر والنص عليهم عليهم السلام» من كتاب الحجّة - من كتابه الكافي من حديث الخضر عليه السلام في الصحيح بسنده الوثيق من ثلاثياته (2) وهو:

عدّة من أصحابنا عن أحمد بن محمد البرقي، عن أبي هاشم داود بن القاسم الجعفري، عن أبي جعفر الثاني عليه السلام قال: أقبل أمير المؤمنين عليه السلام ومعه الحسن بن علي عليهما السلام وهو متكئ على يد سلمان فدخل المسجد الحرام فجلس إذ أقبل رجل حسن الهيئة واللباس فسلم على أمير المؤمنين فردّ عليه السلام فجلس ثم قال: يا أمير المؤمنين أسالك عن ثلاث مسائل إن أخبرتني بهنّ علمت أنّ القوم ركبوا من أمرك ما قضى عليهم (3) أن ليسوا بأموّنين في دنياهم وآخرتهم وإن تكن الاخرى علمت أنّك وهم شرّع (4) سواء فقال له أمير المؤمنين عليه السلام: سلني عمّا بدالك

ص: 25

- 1- صحيح عالي الإسناد أعلى أقسام العلّوفي طريق الحديث وأشرفها قرب الإسناد من المعصوم. ثمّ بعده كون صاحب الاسناد أحد أئمّة الحديث. [كالكليني والصدوق وشيخ الطائفة] العرفاء الناقدون أو قرب الإسناد من أحدهم. ومن علوّ السند تعدّد الاسناد في بعض السند. وهذه الثلاثة متحقّقة جميعاً في هذا السند. منه ره. يقول المصحح: راجع الروايش للمؤلّف ص 126
- 2- يعني الروايات التي يرويها الشيخ الكليني ره مع ثلاثة وسائط من المعصوم عليه السلام
- 3- قال في الوان 72/2: ما قضى عليهم أي ما هو حجّة عليهم دالّ على شقائهم
- 4- الشّرّع بالتحريك جمع شرع بكسر المعجمة وتسكين المهملة، وهو المثل، يقال: هذه شرعة هذا أي مثلها، وهذا شرع هذا أي مثله، وهما شرعان أي مثلان وأمّا الشّرّع من الحيتان بضمّ المعجمة وفتح الهملة المشدّدة على ما في القرآن الكريم [الاعراف: 163] فعناها الشارعات من الحيتان من غمرة الماء إلى الجدد. والجدد: شاطئ النهر. منه ره

فائدة

أنه كلما قال رئيس المحدثين رضي الله تعالى عنه في كتابه الكافي: عدّة من أصحابنا عن أحمد بن محمد بن خالد البرق فهم علي بن ابراهيم بن هاشم القمي وعلي بن محمد بن عبد الله بن أذينة وأحمد بن عبد الله بن أذينة وعلي بن الحسن بن علي بن فضال. وأنّ أبا جعفر أحمد بن أبي عبد الله محمد بن خالد البرق مشهود له بالثقة، معول عليه في الرواية، لم يطعن فيه أحد من الاصحاب بشيء أصلاً، غير أنه ربما يروى عن الضعفاء ويعتمد المراسيل، فاذا كانت روايته عن الثبّت (2) الثقة كابي هاشم الجعفري الثبت الثقة الجليل القدر العظيم المنزلة كانت من الصحاح المتمسك بها المعول عليها.

ثم إن حديث الخضر هذا ممّا قد طوّأّت المشيخة (3) العظام رضوان الله تعالى عليهم على روايته بطرقهم الوثيقة وأسانيدهم الصحيحة.

منها ما في الباب السادس من كتاب عيون أخبار الرضا لشيخنا المقدّم المكرم الفقيه العالم الحافظ الناقد الراوية (4) الصدوق عروة الاسلام أبي جعفر محمد بن

ص: 27

1- الكافي 525/1 طبع الآخوندي. قال الشيخ الكليني ره بعد نقل هذا الخبر: وحدثني محمد بن يحيى عن محمد بن الحسن الصفّار عن أحمد بن أبي عبد الله عن أبي هاشم مثله سواء. قال محمد بن يحيى: فقلت لمحمد بن الحسن: يا أبا جعفر وددت أنّ هذا الخبر جاء من غير جهة أحمد بن أبي عبد الله قال: فقال: ولقد حدّثني قبل الحيرة بعشر سنين. الكافي 526/1. قال في الوافي 72/2: ويستفاد من آخر هذا الخبر أنّ البرق قد تحير في أمر دينه طائفة من عمره وأنّ أخباره في تلك المدة ليست بنقية

2- الثبّت بضمّ المثلة وتشديد الموحدة المفتوحة جمع الثبت، وهو الثابت العقل، وأمّا الثبت بالتحريك أو بالتسكين أيضاً فعناه الحجّة، وجمعه الاثبات. منه ره

3- المشيخة بفتح الميم وتسكين الشين وفتح الياء جمع الشيخ كالشيوخ والأشياخ والمشايخ، وأمّا المشيخة بفتح الميم وكسر الشين فعناها المسندة اي محل ذكر الاشياخ والاسانيد. منه ره. أقول: راجع الرواشح السماوية ص 75

4- راوى الحديث وروايته إذا كان مكثراً الرواية مغزال المعرفة بالروايات والتبصر فيها، والتاء للمبالغة. قاله المطرزي في المغرب (ج 1 ص 225) منه ره

على بن الحسين بن موسى بن بابويه القمي رضوان الله تعالى عليه من ثلاثيات أبيه أيضاً. (1)

حدّثنا أبي ومحمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضی الله تعالى عنهما قال: (2)

حدّثنا سعد بن عبدالله وعبدالله بن جعفر الحميري ومحمد بن يحيى العطار وأحمد بن إدريس جميعاً قالوا: حدّثنا أحمد بن أبي عبدالله البرقي، قال: حدّثنا أبوهاشم داود بن القاسم الجعفري (3) عن أبي جعفر محمد بن علي الباقر (4) قال: أقبل أمير المؤمنين عليه السلام ذات يوم ومعه الحسن بن علي عليه السلام وسلمان الفارسي رضي الله تعالى عنه وأمير المؤمنين متكى على يد سلمان، فدخل المسجد الحرام إذ أقبل إذ أقبل رجل حسن الهيئة واللباس فسلم على أمير المؤمنين فردّ عليه السلام (5) فجلس ثم قال: يا أمير المؤمنين أسالك عن ثلاث مسائل إن أخبرتني بهنّ علمت أنّ القوم ركبوا من أمرك ما قضى عليهم أنّهم ليسوا بأمونين في دنياهم ولا في آخرتهم وإن تكن الأخرى علمت أنّك وهم شرع سواء فقال له أمير المؤمنين عليه السلام: سلني عمّا بدالك فقال: أخبرني عن الرجل إذا نام أين تذهب روحه؟ وعن الرجل كيف يذكر وينسى؟ وعن الرجل كيف يشبه ولده الأعمام والأخوال؟ فالتفت أمير المؤمنين عليه السلام إلى أبي محمد الحسن بن علي عليه السلام فقال: يا أبا محمد أجبه فقال عليه السلام:

أمّا ما سألت من امر الانسان إذا نام أين تذهب روحه؟ فإنّ روحه متعلّقة بالريح والريح متعلّقة بالهواء إلى وقت (6) يتحرّك صاحبها لليقظة، فإن أذن الله تعالى بردّ تلك الروح إلى صاحبها جذبت تلك الريح (7) الهواء فرجعت الروح فاسكنت في

ص: 28

1- يعني بذلك أنّ أباه رحمه الله تعالى وإن كان هو من جملة سند هذا الحديث في هذا الموضوع فهو أيضاً صاحب الإسناد في روايته أيّاه في كتبه هو أيضاً أحد أئمّة الحديث، وهذا الحديث من ثلاثياته حيث هو صاحب الإسناد، منه ره

2- قالوا ل

3- [هذا الحديث] صحيح عالي الإسناد. منه ره

4- الصحيح: الجواد مكان الباقر ولكن كذا كان فيا حضرتني الآن من النسخ. منه ره. أقول وكذا في المطبوعة بقم

5- السلم بفتح السين واللام صحيح أيضاً

6- في المطبوعة: وقت ما

7- في المطبوعة: تلك الريح الروح وجذبت تلك الريح الهواء

بدن صاحبها، وإن لم يأذن الله عزوجل بردّ تلك الروح على صاحبها جذبت الهواء الريح فجذبت الريح الروح فلم تردّ على صاحبها إلى وقت يبعث.

وأما ما ذكرت من امر الذكر والنسيان، فإنّ قلب الرجل في حق(1) وعلى الحقّ طبق(2)، فإن صلّى الرجل عند ذلك على محمّد وآل محمّد صلاة تامّة انكشف ذلك الطبق عن ذلك الحقّ فأضاء القلب وذكر الرجل ما كان نسي، وإن لم يصلّ على محمّد وآل محمّد أو نقص من الصلاة عليهم انطبق ذلك الطبق على ذلك الحقّ فأظلم القلب ونسى الرجل ما كان ذكره.

وأما ما ذكرت من امر المولود الذي يشبه أعمامه وأخواله فإنّ الرجل إذا أتى أهله فجامعها بقلب ساكن وعروق هادئة وبدن غير مضطرب وأسكنت تلك المنطقة في جوف الرحم خرج الولد يشبه أباه وأمه، وإن هو أتاها بقلب غير ساكن وعروق غير هادئة(3) وبدن مضطرب اضطربت النطقة فوقعت في حال اضطرابها على بعض العروق، فإن وقعت على عرق من عروق الاعمام أشبه الولد أعمامه وإن وقعت على عرق من عروق الإخوال أشبه الولد أخواله.

فقال الرجل: أشهد أن لا إله إلاّ الله ولم أزل أشهد بها، وأشهد أن محمّداً رسول الله ولم أزل أشهد بذلك، وأشهد أنّك وصي رسول الله والقائم بحجّته- وأشار إلى أمير المؤمنين عليه السلام- ولم أزل أشهد بها، وأشهد أنّك وصيّ(4) والقائم بحجّته- وأشار إلى الحسن عليه السلام- وأشهد أنّ الحسين بن علي وصي أبيك والقائم بحجّته بعدك، وأشهد على علي بن الحسين أنّه القائم بأمر الحسين بعده، وأشهد على محمّد بن علي أنّه القائم بأمر علي بن الحسين، وأشهد على جعفر بن محمّد أنّه القائم بأمر محمّد بن علي، وأشهد على موسى بن جعفر أنّه القائم بأمر جعفر بن محمّد، وأشهد على علي بن موسى أنّه القائم بأمر موسى بن جعفر، وأشهد على محمّد بن علي أنّه

ص: 29

1- الحقّ مخفّف حقّة بالضمّ وهي وعاء، والطبق الغطاء

2- أطبقت الشئ غطيته، والطبق الغطاء، منه ره

3- هدأ هدأً وهدوءاً: سكن، وأهداه: سكّنه. الصحاح [82/1]

4- وصيّ أبيك. خ ل

القائم بأمر علي بن موسى، وأشهد علي بن محمد أنه القائم بأمر محمد بن علي، وأشهد علي بن علي أنه القائم بأمر علي بن محمد، وأشهد علي بن علي لا يكتني ولا يسمي حتى يظهر أمره (1) فيملاها عدلاً كما ملئت جوراً أنه القائم بأمر الحسن بن علي والسلام عليك يا أمير المؤمنين ورحمة الله وبركاته.

ثم قام فضي فقال أمير المؤمنين عليه السلام: يا أبا محمد اتبعه فانظر أين يقصد؟ فخرج الحسن بن علي عليه السلام في إثره فقال: فما كان إلا أن وضع رجله خارجاً من المسجد فادريت أين أخذ من أرض الله عز وجل، فرجعت إلى أمير المؤمنين عليه السلام فأعلمته قال: يا أبا محمد أتعرفه؟ فقلت: الله تعالى ورسوله وأمير المؤمنين أعلم، فقال: هو الخضر (2) عليه السلام (3)

وفي كتاب كمال الدين وتمام النعمة له رضى الله تعالى عنه في التاسع والعشرين من أبوابه فيا أخبر به الحسن بن علي بن أبي طالب عليها السلام من وقوع غيبة القائم الثاني عشر من الأئمة عليهم السلام بذلك السند الصحيح الحوثيق بعينه:

حدثنا أبي ومحمد بن الحسن رحمهما الله قال: (4) حدثنا سعد بن عبدالله وعبدالله بن جعفر الحميري ومحمد بن يحيى العطار وأحمد بن إدريس جميعاً قالوا: حدثنا أحمد بن أبي عبدالله البرق قال: حدثنا أبوهاشم داود بن القاسم الجعفرى (5) عن أبي جعفر الثاني محمد بن علي الجواد عليه السلام قال: أقبل أمير المؤمنين صلوات الله عليه ذات يوم ومعه الحسن بن علي عليه السلام وسلمان الفارسي رضى الله تعالى عنه وأمير المؤمنين متكئ على سلمان (6) فدخل المسجد الحرام فجلس إذ أقبل رجل حسن الهيئة واللباس فسلم علي أمير المؤمنين عليه السلام فردّ عليه السلام فجلس، ثم

ص: 30

1- في المطبوعة: يظهر في الارض أمره

2- الخضر صاحب موسى عليه السلام بكسر الخاء وإسكان الضاد وفتح الخاء وكسر الضاد أيضاً [كما في] كَبِدٌ وَكَبِدٌ، والآخر أفسح. منه ره

3- عيون أخبار الرضا ج 1 ص 60-68 طبع قم

4- في المطبوعة: قالوا

5- صحيح عالي الإسناد

6- في المطبوعة: علي يد سلمان

قال: يا أمير المؤمنين أسألك عن ثلاث مسائل إن اجبتني فيهن علمت أنّ القوم ارتكبوا من امرك ما قضى (1) عليهم أنّهم ليسوا بمؤمنين في دنياهم ولا في آخرتهم وإن تكن الاخرى علمت أنّك وهم شرع سواء فقال أمير المؤمنين صلوات الله عليه: سلني عمّا بدالك فقال: أخبرني عن الرجل إذا نام أين تذهب روحه؟ وعن الرجل كيف يذكر وينسى؟ وعن الرجل كيف يشبه ولده الاعمام والاخوال؟

قال: فالتفت أمير المؤمنين عليه السلام إلى أبي محمّد الحسن ولده عليه السلام فقال: يا أبا محمد أجبه فقال:

أمّا ما سألت عنه من أمر الانسان أنّه إذا نام أين تذهب روحه؟ فإنّ روحه متعلّقة بالريح والريح متعلّقة بالهواء إلى وقت ما يتحرّك صاحبها لليقظة، فإن أذن الله تعالى بردّ تلك الروح إلى صاحبها جذب الهواء الريح فجذبت الريح الروح فرجعت الروح فأسكنت في بدنه وإن لم يأذن بردّ تلك الروح إلى صاحبها جذبت الهواء الريح وجذبت الريح الروح فلم تردّ إلى صاحبها إلى يوم يبعث. (2)

وأما ما ذكرت من أمر الذكر والنسيان، فإنّ قلب الرجل في حقّ وعلى الحقّ طبق فإن صلّى على محمّد وآل محمد صلاة تامّة انكشف ذلك الطبق عن ذلك الحقّ فاضاء القلب فذكر الرجل ما كان نسيه، فإن لم يصلّ على محمّد وآل محمّد أو انتقص من الصلاة عليهم انطبق ذلك الطبق على ذلك الحقّ فأظلم القلب ونسي الرجل ما كان ذكر.

وأما ما ذكرت من أمر المولود الذي يشبه أعمامه وأخواله فإنّ الرجل إذا أتى أهله فجامعها بقلب ساكن وعروق هادئة وبدن غير مضطرب فاسكنت تلك النطفة في جوف الرحم خرج الولد يشبه أباه وأمه، وإن هوأتها بقلب غير ساكن وعروق غير هادئة وبدن مضطرب، اضطربت تلك النطفة فوَقعت في وقت اضطرابها على بعض العروق فان وقعت على عرق من عروق الاعمام أشبه الولد اعمامه، وإن وقعت على عرق من عروق الإخوال أشبه الولد اخواله.

ص: 31

1- في المطبوعة: ركبوا من أمرك ما اقضي عليهم

2- عبارة نسخة كمال الدين المطبوعة لا توافق في جواب هذا السؤال ما في المتن فراجع

فقال الرجل: أشهد أن لا إله الا الله ولم أزل اشهدبها، وأشهد أن محمداً رسول الله ولم أزل أشهد بذلك، وأشهد أنك وصي رسول الله والقائم بحجته- وأشار إلى أمير المؤمنين عليه السلام- ولم أزل اشهد بها، وأشهد أنك وصيه والقائم بحجته- وأشار إلى الحسن عليه السلام- وأشهد أن الحسين بن علي وصي أبيك والقائم بحجته بعدك وأشهد على علي بن الحسين أنه القائم بأمر الحسين بعد الحسين، وأشهد على محمد بن علي أنه القائم بأمر علي بن الحسين، وأشهد على جعفر بن محمد أنه القائم بأمر محمد بن علي، وأشهد على موسى بن جعفر أنه القائم بأمر جعفر بن محمد، وأشهد على علي بن محمد أنه القائم بأمر محمد بن علي، وأشهد على محمد بن علي أنه القائم بأمر علي بن محمد، وأشهد على علي بن محمد أنه القائم بأمر محمد بن علي، وأشهد على الحسن بن علي أنه القائم بأمر علي بن محمد، وأشهد على رجل من ولد الحسن لا يكتنى ولا يسمى حتى يظهر أمره فيملاها عدلاً كما ملئت جوراً، والسلام عليك يا أمير المؤمنين ورحمة الله وبركاته.

ثم قام فضي فقال أمير المؤمنين عليه السلام: يا أبا محمد اتبعه وانظر أين يقصد؟ فخرج في إثره قال: فما كان إلا أن وضع رجله خارج المسجد فادريت أين أخذ من الأرض، فرجعت إلى أمير المؤمنين عليه السلام فأعلمته فقال: يا أبا محمد أتعرفه؟ فقلت: الله ورسوله وأمير المؤمنين أعلم فقال هو الخضر عليه السلام. (1) تبصرة قد استبان في مظانّه من العلوم الحكميّة، أنّ النفس الناطقة الانسانية، التي هي الانسان على الحقيقة جوهر مجرد عاقل، مابين الذات لعوالم الاحياز والاوزاع، مفارق الجوهر لمسالك الجهات والابعاد، فهي في سنخ ذاتها من صقع القدس، ووطنها الاصلي عالم الملكوت، ومطارها (2) الطبيعي ومطافها الحقيقي فضاء عالم العقل وحريم

ص: 32

-
- 1- كمال الدين ج1 ص313-315 طبع الغفاري. وروى هذا الخبر بعينها أيضاً في علل الشرائع 90/1 ومحاسن البرق 332 والاحتجاج للطبرسي 142 واعلام الوري طبع النجف 404 كما في البحار 36/61 ومرآت العقول. وايضا روى هذا الخبر في تفسير القمي الطبع الحجري ص405 مع اختلاف فاحش في بعض الاجوية فراجع
 - 2- ارض مطارة: كثيرة الطير. صحاح اللغة ج728/2

السدة (1) الربوبية، وقد اصطادتها الطبيعة الجسمانية باذن جاعلها الحكيم وصانعها العليم، فوقعت في شبكتها الجسدية، وشركتها (2) المزاجية ببرة (3) الروح البخاري الحيواني الذي هو وليد لطائف الاخلاط المنبعثة عن التجويف الأيسر القلبي، ومولده ومنبعه القلب، ثم إذا هو متسقط هناك فقسط منه منجذب إلى الدماغ ويسمى روحاً نفسانية، وقسط إلى الكبد ويسمى روحاً طبيعياً، وقسط متخصص بالمنبع والمولد ويقال له الروح الحيواني.

فالروح البخارية المتولدة إذا كانت للطافتها وشفوفها وقربها من الاعتدال، وشبهها لاجرام السماوية الخالية من الاضداد، قريبة المناسبة من جوهر النفس الناطقة الملكوتية، أفاضها

المفيض الحقّ جلّ سلطانه عليها، عناية باسباغ نظام الوجود والموجودات، ورعاية لحقوق سلسلة الاستحقاقات، وأجابة لدعوات السنة الاستعدادات، فأمرها بكلاءها (4) وتديبرها بالقصد الأول وتديبر البدن وكلاءته بوساطتها وبالقصد الثاني، فهي متعلقها الأول ومملكتهما الاقصى.

ثم أنها ما تكتسب السلطان النوريّ من النفس الناطقة تنبث بوساطة سريان مركبها-وهو الدم-في جملة البدن، وتحمل سائر القوى الادراكية والتحريرية بشعبها وشماريخها (5) وغصونها وأغصانها، فالنفس الناطقة إذا استعملت الحواس في وجوده استعمالاتها الإحساسية وحركت العضلات والأعضاء الأودية في صنوف تحريكاتها الشهوية والغضبية عرض لا محالة للقوى البدنية أن تكلّ كلاً وللروح

ص: 33

1- السدة بضم السين وتشديد الدال وفتحها: الرتبة

2- جمعها أشراك أي حبال الصيد

3- البرة واحدة البر من القمح وهو الحنطة. منه ره

4- كلاه الله كلاءة بالكسر حفظه وحرسه. الصحاح [69/1]

5- الشماريخ جمع الشمراخ وهي شعبة من العشكال، والعشكال والعثكول من النخل عذق من الاعذاق وعنقود من العناقيد، ومنه في الحديث: خذو اعثكا لافيه مائة شمراخ فاضربوه به ضربة واحدة، منه ره أقول: الشماريخ: دسته تركه

الحيواني أن يتحلل تحللاً، فهم النفس ربّها»الذي أعطى كلّ شيء خلقه ثمّ هدى»وألهمها أن تذر عند ذلك حواسّها الظاهرة معطّلة وتدع قواها الآلية مهملة وتقرّغ وتتخلّص للرجوع إلى استعمال حواسّها الباطنيّة واستخدام قواها المدركة والخازنة، واستعراض(1) مدركاتها المخزونة،فتنتهز بذلك فرصة لانصراف ما من دار الغربة الظلمانية إلى الوطن الحقّ النورى، وتقلّت(2) ما من الاشتغال بالجنود المضلّة الجسدانيّة إلى الاتصال بالانوار اللامعة العقليّة، والارواح الشاهقة القدسيّة، إذ قد خفّ عنها حمل بعض أعباء العوائق الجسمانيّة، والمغواشي الهيولانيّة، ولاسيما ما إذا

كانت بتكميل قوتها العمليّة والنظريّة قد طهرت جوهرها عن أدناس إقليم الحسّ وزيّت ذاتها بانوار عالم العقل، فصيرت همّتها طفيفة الاعتلاق بهذا الإقليم أكيدة العلاقة بذلك العالم فهذه الحالة للانسان هي المسماة بالنوم وهي حالة للنفس الناطقة ترجع فيها من استعمال الظاهر إلى الاقتصار على الاشتغال بالباطن، والروح الحيواني أيضاً يتبع النفس المجرّدة التي هي الروح الالهي في هذه الحالة، فينحس(3) من الظاهر إلى الباطن، وينغمر في أعماق البدن ليزداد(4) في جوهره قدر ما تحلّل منه، وتتقوى 42 القوّة الحيوانيّة المحرّكة والقوّة النفسانيّة المدركة والقوّة الطبيعيّة الهاضمة للغذاء، وتتقوى 43 الطبيعة على مدافعة الامراض والاسترواح من الآلام، فالنوم انحناس(5) الأرواح من الظاهر إلى الباطن، وانغمار القوى في أعماق البدن، وتقرّغ النفس الناطقة التي هي الروح الالهيّة للاشتغال بالامور الباطنيّة، وانتهازها الفرصة

ص: 34

1- استعرضته أي قلت له اعرض على ما عندك. الصحاح [1090/3]

2- تقلت: تخلّص. الانفلات خروج الشئ فلتة أي بغتة، وكذلك الافلات والتفلّت. المغرب [102/2]

3- فينخنس. خ ل

4- أي يزداد الروح بقدر ما تحلّل منه

5- انحناس خ ل الحدس الظنّ والتخمين والحدس ايضاً الذهاب في الأرض على غير هداية وحدثت برجلي الشئ اي وطئته

الصحاح [916/3]

للرجوع إلى عالم القدس، والاتّصال بالعقول القدسيّة لاختلاس(1) الانوار، واختطاف الاسرار.

فن لاحظ أنّ الموت إطلاق النفس عن اسرار البدن، وفكّك رقبتها عن أصفاد(2) الجسد، وأغلال المزاج وسلاسل الطبيعة، وفي النوم غصن من أغصان تلك الشجرة قال: النوم أخ الموت، ومنه قول بعض أعظم الفلاسفة- وهو سولون المعدود عندهم من الأنبياء: (3) «النوم موتة خفيفة، والموت نومة طويلة ومن لاحظ أنّ في النوم تعطيلاً للنفس عن بعض إدراكاتها وأفعالها بخلاف اليقظة وإنّما الإدراكات الحقيقيّة والأفعال الحقّة للنفس هي مالها بحسب جوهر ذاتها المجرّدة وقد عاقتها عنها هذه الحياة الظاهرية والنشأة الهيولانيّة قال: اليقظة البدنيّة نوم النفس الناطقة، والنوم البدني يقظة صغرى للنفس، والموت البدني يقظتها الكبرى العظيمة، ومنه في الحديث الشريف عن مولانا وسيّدنا أمير المؤمنين عليه السلام: «الناس نيام فاذا ماتوا انتبهوا»(4)

وإذا قد تلونا عليك ماتلونه فاعلمن أنّ مولانا المجتبيّ أبا محمّد الحسن عليه السلام عنى بالروح في قوله الشريف: «فإنّ روحه متعلّقة بالريح» الروح الالهية التي هي النفس المجرّدة العاقلة الملكوتية الإنسانية على ما في التنزيل الكريم:

«ويسألونك عن الروح قل الروح من أمر ربّي»(5) اي من عالم الأمر الذي هو عالم المجرّدات لا من عالم الخلق الذي هو عالم الجسمانيّات وعالما الخلق والامر لله رب العالمين أو من محرّضة أمره سبحانه وهو «كن» كما الإبداعات المفارقة، لا من

ص: 35

-
- 1- الخلس أخذ الشئ من ظاهر بسرعة، والخلسة بالضمّ ما يختلس، وقوله عليه السلام: تلك خلسة يختلسها الشيطان إن صحّت روايتها كانت بمعنى الخلسة. المغرب(164/1) خلست الشئ واختلسته وتخلّسته إذا استلبته. الصحاح[923/3]
 - 2- الاصفاد: القيود، والصفاد ما يوثق به الأسير من قيد وغلّ الصحاح [498/2]
 - 3- المتوفى 558 قبل الميلاد
 - 4- راجع 100 كلمة جاحظ
 - 5- سورة الاسراء: 85

ماده مكونة هي منها كالكيميائيات الهيوانيّة، وعنى بالريح الروح الحيواني الذي هو المتعلّق الأوّل للروح الالهية وواسطة اصطيات تعلّقها بالبدن وتديرها إياه كما البر والقمح المبتوثة في شبكة الصائد وشركة القانص.

والروح في اللغة يذكّر ويؤنثّ وجمعها الارواح وأصلها من الريح والروح بالفتح نسيم الريح.

ورئيس المحدثين رضى الله تعالى عنه في كتابه الكافي والصدوق عروة الاسلام رضوان الله تعالى عليه في كتاب التوحيد روي بالاسناد عن محمّد بن مسلم قال: سألت أبا جعفر عليه السلام عن قول الله عزوجل: «ونفخت فيه من روحي» كيف هذا النفخ؟ فقال: إنّ الروح متحرّك كالريح وإنّما سمّي روحاً لأنّه اشتقّ اسمه من الريح، وإنّما أخرجه على لفظ الروح لأنّ الروح مجانس للريح، وإنّما أضافه إلى نفسه لأنّه اصطفاه على سائر الارواح كما اصطفى بيتاً من البيوت فقال له بيتي، وقال لرسول من الرسول خليلي، وأشبهه ذلك، وكلّ ذلك مخلوق مصنوع مروب مدبّر. (1)

وقوله عليه السلام: «والريح متعلقة بالهواء»

إنّما لأنّ الهواء يتنفسه الانسان فيصل من مجرى النفس من الحنجرة وقصبه الريّة إلى القلب أو تستنشق الريّة ثم تدفعه إلى القلب باذن الله سبحانه هو غذاء الروح، لآلته وحده يغذو الروح ويستحيل روحاً كما ظنّ فريق من الظانين، بل لأنّه يمدّ (2) الروح بالجواهر الذي هو أغلب في مزاجه وقوامه، (3) وكذلك الماء لم يكن وحده

ص: 36

1- الكافي 133/1، والتوحيد للصدوق طبع الغفاري 171، وما في المتن نقل من التوحيد، ولفظ الكافي هكذا: عن محمد بن مسلم قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قول الله عزوجل: «ونفخت فيه من روحي» كيف هذا النفخ؟ فقال: إنّ الروح متحرّك كالريح، وإنّما سمّي روحاً لأنه اشتقّ اسمه من الريح وإنّما أخرجه عن لفظة الريح لان الارواح مجانسة للريح، وإنّما أضافه إلى نفسه لأنّه اصطفاه على سائر الأرواح كما قال لبيت من البيوت: بيتي، ولرسول من الرسل: خليلي وأشبهه ذلك، وكلّ ذلك مصنوع محدث مروب مدبّر. الكافي 133/1-134

2- يُمدّ وَيُمَدُّ معاً مدّ النهر زاد ماؤه ومنه مدت دجلة من مطر ومنه نهر آخر. والمدد ما يمدبه الشيء

3- قوام الامر نظامه وعماده، وقوام الامر أيضا ملاكه الذي يقوم به، وقد تفتح. الصحاح [3017/5]

يغذو عضواً، بل يكون إماً جزء غاذو إماً منفّذاً ومبدرقاً، والنسيم البارد الداخلى فى مجرى التنفس هو الأصل المجدى فى تعديل الروح، وترويح القلب و تعديل حرارة القلب بتروّحه، وصون جوهر الروح عن الاحتراق، وصيانة قوامه ومزاجه عن الفساد الالذى قد استنشقه الرية من ذلك النسيم.

وامّا لائه عليه السلام عنى بذلك الهواء مركب الروح الذى هو على طبع الهواء فى الحرارة والرطوبة أعنى الدم أولطائف الأخلاط المتولّد منها الروح إذهى على مضاهاة الهواء فى اللطافة.

فاما ما قال عليه السلام: «فان أذن الله تعالى برد تلك الروح إلى آخره»

فكأنك قد عرفته بما عزّفناك، إذ قد دريت أنّ الروح الحيوانىّ ينجذب عند اليقظة من أعماق الباطن إلى سمت الظاهر فيجذب الروح الربانية إلى الاشتغال بتدبير الظاهر واستخدام الجنود الظاهرية، وعند الموت ينجب (1) عرق علاقة الروح الالهية بالبدن من أسّها، فينجذب جوهر الروح الحيوانىّ أتباعاً لها إلى الارتحال والاحتراق، والحارّ الغريزى إلى الانطفاء راساً.

وكذلك السبيل فىا قد قال عزّ من قائل فى التنزيل الكريم: «الله يتوفّى الانفس حين موتها والتي لم تمت فى منامها» (2) أى يقبضها عن هيا كل الابدان بأن يقطع تعلّقها عنها ويعزلها عن التصّرف فيها والتسلّط عليها ظاهراً وباطناً عند الموت وظاهراً لباطناً فى النوم، «فيمسك التى قضى عليها الموت» فى فضاء عالم القدس وفى جوار صقع الربوبية ولا يردّها إلى سمت البدن «ويرسل الاخرى» أى النائمة إلى بدنها عند اليقظة البدنية «إلى أجل مسمى» هو الأمد المضروب لموتها البدنى وحياتها الحقيقية

ص: 37

1- نجب الشجرة: قشر نجبها، والنجب من الشجر قشره أو قشر عروقه

2- سورة الزمر: 42

أمّا أمر المسألة الثانية فاعلمن أنّ للنفس الناطقة من جنودها الباطنة الجسدانية قوّة مودعة في آخر التجويف الاوّل من تجاويف البطن الدماغية التي هي كحُقق عليها أطباق وأغشية، هي خزانتها لصور جسمانية تدركها من سبيل قوّة لها يقال لها بنطاسيا وهي الحسّ المشترك، وقوة أخرى منبّة في التجويف الآخر من تجاويف مخروط الدماغ، هي خزانتها لمعان جزئية تدركها من سبيل قوّة لها يقال لها الوهم، فاذا صارت النفس لا تلتفت لفت(1) بعض المدركات وهو ممّا تختزنها القوّة الخازنة، عدّ ذلك سهواً، وإذا صارت قد فاتها المدرك وانمحي(2) عن الخزانة أيضاً سمّي ذلك نسياناً، ويستعاد التذكّر في الاوّل بمجرد الالتفات والالتحاط، وفي الثاني بالاسترجاع والاستثبات باستخدام قوّة أخرى سلطانها في الجزء الاوّل من التجويف الاوسط إذا استعملها الوهم سمّيت متخيّلة وإذا استعملها العقل سمّيت متفكّرة واستعراض المختزنات في القوى الخازنة، هذا في مدركاتها الحسّانية التي تنالها من سبيل القوى والآلات، فأما مدركاتها العقلانية التي تعقلها من تلقاء عالم القدس بصراح(3)

جوهرها الملكوتي وتنطبع صورها في نفس ذاتها العاقلة، فإنّها خازنها لوح مفارق عقلي وجوهر عاقل قدسيّ، قياسه من عقولنا قياس الشمس من أبطاننا، فكما إبطار الابصار للمبصرات، بشروق نور الشمس، فكذلك تبصر البصائر بالمعقولات بإشراق ذلك النور العاقل القادس، كلّ ذلك بإذن من هونور الانوار وجاعل الظلمات والنور ومقدّر الليل والنهار، ومن بديع صنعه وعجيب تدبيره، تعاظم سلطانه وتساطع برهانه، فإذا اختطفت النفس نفسها من مغويات شياطينها الجسدانية، ومضلات فتها الهيوانية، وأكثرت من التصرف في قواها الادراكية واستخدام القوّة المفكّرة،

ص: 38

1- قولهم: لا تلتفت لفت فلان أي لا تنظر اليه

2- وأمّحى خ ل محاوله يمحوه محواً ويمحاه محياً وأمّحى انفعل منه وامّحى لغة فيه ضيفة. الصحاح [2490/1]

3- انصرح الحق: أي بان، والصرح بالتحريك: الخالص من كلّ شيء، والاسم الصراح بالضمّ. الصحاح [382/1]

وتوسّلت بالنفوس القدسيّة، وتشبّهت بها، ودخلت في حزبها أكسبها(1) ذلك استعداداً نحو الاتّصال بعالم النور، والاستفادة من الانوار العقلية، فانطبعت من هناك في ذاتها الصورة المعقولة، ثمّ إذا ألتهتها الاشغال البدنية، فضلّت عنها تلك الصورة المنطبعة وجوهر ذاتها على ذلك الاستعداد المكسوب بعينه، كان ذلك سهواً يستعاد فيه التذكّر باستعادة الاستثبات والاستفادة، وإن فقدت ذلك المعقول وتخلّعت(2) من ذلك الاستعداد أيضاً كان ذلك نسياناً محوجاً للاستذكار إلى اكتساب استعداد جديد، واستيناف رفض لعالم الهيولي، وخرق للاغشية الهيولانية، واستمداد من بركات النفوس المقدسة.

فلعلك إذن متبصّر بالأمر في قوله عليه السلام: «فإنّ قلب الرجل في حُقّ» فلم يعن عليه السلام بقلب الرجل قلبه الجسدي الصنوبري اللحماني، بل إنّها عنى به قلبه الملكوتي النورين العقلانيّ الذي هو القلب على الحقيقة، بل هو الانسان حقيقة، والقلب الجسداني عرشه وسريه في تعلّقه بالبدن، وتدييره إيّاه، وتسلّطه على الجنود البدنية والجيش الجسدية كما هو عرش الله الاعظم إذا استكمل في قوّته العاملة والعاقلة فبلغ كماله الاقصى وجماله الابهي ومقامه الاسني ومقرّه المبتغى، وعنه عبر «قلب المؤمن عرش الرحمن» 62 وإيّاه عنى «ما وسعني أرضي وسمائي ولكن وسعني قلب عبدي المؤمن»(3) وفي حكيم بعض ائمة الحكمة قلب العالم نبض العالم إذ كما النبض شريان القلب الصنوبري وعنوانه وفرانقها(4) ويريد أخباره وقصّاص قصصه والقلب الصنوبري شريان البدن وعنوانه وفرانقه ويريد أخباره وقصّاص قصصه، فكذلك قلب العالم أي جوهر ذاته المجرّدة العاقلة الملكوتية المستتمّة بنفسها عالماً عقلياً مضاهياً للعالم الجملي كنسخة مطابقة للمنتسخ منه شريان عالم الوجود وعنوانه

ص: 39

1- أكسبته مالا: أي أعنته على كسبه، أو جعلته يكسبه. نهاية ابن الأثير [4-171]

2- يقال: تخلّع فلان من ماله أي خرج منه بحيث لم يبق معه منه شيئاً أصلاً منه ره

3- احياء علوم الدين 12/3-العوارف المطبوع في هامش الاحياء 250/2

4- قال في الصحاح [4/1543]: الفرائق: البريد وهو الذي ينذر ندام الأسد وربما سمّوا دليل الجيش فرانقا والمراد ههنا هو الاخير، منه ره

وفرائقه وبريد اخباره وقصاص قصصه، ومراده عليه السلام بالحق هاوية عالم الطبيعية وبالطبق غشاء الجلباب(1) الجسدانيّ.

وأما كشف الأمر في المسألة الثالثة

فسبيله أنّ المنى على ما قد اتفقت عليه الحكماء إنّما ينجذب من جميع الأعضاء، لأنّه فضل الهضم الأخير الموجود في الجميع، ولذلك عمّ تشريع الغسل جميع البدن، وقال أفضل الشارعين صلّى الله عليه وآله الاطهرين: «تحت كلّ شعرة جنابة قبلوا الشعر وانقوا البشرة»(2) ومن المستبين أنّه متشابه الأجزاء في الحسّ.

ثمّ قد ذهب فريق إلى أنّه مختلف الأجزاء بحسب الحقيقة وبحسب الكيفيّة المزاجيّة وأنّ كلّ عضو من الجنين إنّما يتكوّن من المنى المنجذب إليه منالعضو الذي بازائه فالعينان تتكوّنان من المنى المنجذب من العينين، والانف من الأنف، وكذلك إلى سائر الأعضاء، فلا الجزء المنجذب من العين بنخلق منه الانف ولا المنجذب من الانف تنخلق منه العين، بل إنّما يتكوّن من كلّ جزء ما يشبهه، فلذلك ما أنّ الاولاد تشبه الآباء والأمهات وأنّ الامراض والعاهات المتمكّنة في الاعضاء المعوهة المؤفّة(3) للابوين تتوارثها الاولاد، لكون المنى المنفصل من العضو المعوه المؤفّ متكيّفًا بكيفية المزاج الرديّ المحدث لتلك العاهة والآفة في ذلك العضو.

هذا إذا كان الأبوان وقت المجامعة في سكون القلب، وهده العروق على قرارها الطبيعي، وعدم اضطراب للبدن، فأمّا إذا كان في أضداد تلك الاحوال فتختلط وتشتبك الاجزاء المختلفة المنويّة المنجذبة من الاعضاء المختلفة والقوة التي استعملها الخالق البارئ المصورّ الذي يصوّرنا في الارحام كيف يشاء على

ص: 40

1- الجلباب الملحفة الصحاح[101/1]

2- سنن ابن ماجة الحديث 597 وفيه: فاعسلوا مكان قبلوا فراجع

3- العاهة: الآفة أوردها ابن الأثير في باب العين مع الواو [324/3] والمطرزي في العين مع الياء [67/2]، والحق أنّها من الـجرف الواوى، يقال: عبه الزرع وإيف، ويقال: أرض معيوهة على الاصل وإبدال الواو ياء، ومعرفة على الاعلال، وكذلك مأووفة ومؤفّة، ويقال: أعاه القوم أي أصابت ما شيتهم العاهة وأعوه القوم أيضا مثله. منه ره

الضمّ والتميز والجمع والتفريق إذ ذاك مشدوهة(1) ملتهية(2) بذلك جدّا غير متفرّغة للاعتناء باحتفاظ أمر المشاكلة، فيبطل عند ذلك الشبه بالآباء والامّهات وربما تحصل المشابهة ببعض الارقاب كالأجداد والاعمام والاخوان.

وفريق ذهب إلى أنّ المنى وإن كان يجذب من جميع الاعضاء بجذب الشهوة وينفذ في المجاري المعدة له ويستقرّ في أوعيته التي ينطبخ فيها، وهناك شريانات وعروش فيجري من تلك الشريانات والعروق في مصبه إلى قرار، لكنّه ليس يتمايز في تلك الاجزاء بحسب الحقيقة، ولا هي مختلفة فيه بالأمزجة، بل يحدث له مزاج وحداني ذوكيفيّة واحدة، وفي قوته أن تخلق منه الاعضاء المختلفة من غير تمايز الأجزاء في ذلك، وإمّا الشبه في الجنين لنزوع مزاج المنى إلى بسائطه المتلقاة من أعضاء الابوين، لا لأنّ المنفصل من كلّ عضو ينخلق منه مثله، والطبيعة التي منزلتها منزلة الصوّر والمحاكي باذن الله تعالى مصروفة الاعتناء بأمر خالقها الحكيم إلى تمايز الأشخاص بالاعراض المطيفة(3) بها، ومن الواجب عليها أن تنحو قصدتها إلى محاكاة الاقرب، وتجتهد أن لا يتجاوز الاعراض المطيفة بالمادّة ما أمكن على قدر استحفاق المادّة واستعدادها، كما لا يتجاوز المادّة ليكون الولد شبيهاً بوالديه أو قريب الشبه منها أو من أحدهما أو شبيهاً ببعض أقاربها لتلا تتباعد الفروع عن اصولها، وفي ذلك حفظ الانواع على صوّرها، وللحاجة إلى ذلك وكلّ الله تعالى به من بعض ضروب ملائكته قوّة مصوّرة لتشكيل الصورة الاولى الاصلية في الولد وهي صورة الوالدين أو من قرب منها، فهي تحفظ الأولى وتشكّل الجنين عليها أو ما قرب منها أو على ما خطر ببال الرجل والمرأة وتمثّل له أولها وتشكّل في خياله أو خيالها عند الانزال وسببه أنّ ما يخرج من المنى وقت الوقاع(4) يكون إمّا من المنجذب في الحال أو منالحاصل في الاوعية. أمّا

ص: 41

-
- 1- شده الرجل: شغل فهو مشغول. منه ره
 - 2- لهيت عن الشينّ ألمي لهياً ولحياناً، إذا سلوك عنه وتركت ذكره وضربت عنه. وأهاه أي شغله الصحاح[2487/6] سلوت نفسى منك سلوة وسلوانا أي طبييتها عنك. منه ره
 - 3- أطاف به أي احاط، وأطاف به أيضا أي ألمّ به وقار به. الصحاح
 - 4- الوقاع بالكسر من كنايةات الجماع. قاله في المغرب. منه ره

المنجذب في الحال فهو أعون وأطوع في الشبه، وأما الحاصل في الاوعية فهو أعون وأطوع في الحبل، ولهذا السبب صار النظر إلى الأشياء المعجبة الحسنة والصور الحسان يفعل في أمر الصورة والشكل فعلاً عجباً، بل تخيّل الأشياء الحسنة والقيحة والصور الجميلة والشوية(1) يؤثر في ذلك تأثيراً بالغاً غريباً.

قال الفاضل العلامة قطب المحصلين والمحققين الشيرازي(2) في شرح كليات

القانون:

ومن أعجب ما سمعت في ذلك ما حكى الامام الفاضل مفخر الامثال، ملك العلاء، قدوة الحكماء، جمال الملة والدين، صاعد الكاشغري مولداً ومنشأ المعروف بجمال الدين التركستاني(3) أدام الله فضله وكثر في الأفاضل مثله: ان بنت الامام الفاضل نجم الدين الخوارزمي ولدت ولداً رأسه رأس الإنسان والباقي بدن الحية، وكان يجيء إلى أمه ويرتضع ثم يخلى الامم ويرمى نفسه في بركة من الماء هناك، ويغوص ويخرج من الماء كالحية بعينها، ثم يعود إلى أمه، ثم يرمي نفسه في الماء، وعلى هذا بقي مدة شهرين، ثم الائمة أفتوا بأنه واجب القتل فقتل، ولما سئلت المرأة ما كان سبب هذا؟ قالت: لا أدري إلا أن كنت قد خفت حية وعند

الانزال تخيّل لي صورتها.

ولذلك ما، يوصى المباشر أن يتخيّل أحسن ما يكون من الصور، وأفضل من يكون من البشر، ليكون الولد شبيهاً بهما صورة وسيرة.(4)

ص: 42

1- شأهت الوجوه تشوه شوهاً: قبحت وشوّهه فهو مشوّه الصحاح[2238/6]

2- قال في كشف الظنون 1312/2: وقطب الدين محمود بن مسعود الشيرازي العلامة [شرح كليات القانون] سنة 674 وتوفي سنة 710

3- لم أجد في كتب التراجم التي راجعتها ويحتاج إلى تتبع كامل

4- ربما يسأل فيقال: قد عرفنا سبب اختلاف الصور اختلافاً ظاهراً كالحسناء من الشوهاء وبالعكس وهو كثير، واختلافاً فاحشاً وهو قليل، فما السبب في اختلاف السيرة اختلافاً فاحشاً وهو كثير، فإن كثيرين من الحكماء بل الاكثر على ما شاهدنا وسمعنا يلدون اولاداً سخفاء وكثير من السخفاء يلدون اولاداً حكاء. ويجاب بان السبب فيه أنّ السفهاء (كذا) ينقهرون وينقلبون من لذّة الجماع ويكون النفس

ثم إن في هذه المسألة مقامين: الأول:

هل للمرأة مني فيه قوة عاقدة كما للرجل، أو ليس للمرأة مني أصلاً بل إنها المنى للرجل وإن لخادم الطمث ورطوبة بيضاء لزجة فيها قوة منعقدة لاغير، أو أن للمرأة منياً لاكمي الرجال؟

ذهب إلى الأول فاضل الأطباء جالينوس، وإلى الثاني رأس مشائية الفلاسفة أرسطوطاليس، وإلى الثالث بعض الأطباء المتأخرين، مع اتفاق الكل على أن للنساء رطوبة تخالط المتكون، مغايرة لدم الطمث، وإلا كان خلق الخصيتين والمجاري للأنثى عبثاً وشيخ فلاسفة الإسلام ورئيسهم أبو علي بن سينا في الفصل الأول من المقالة التاسعة من كتاب الحيوان من طبيعيات كتاب الشفا ناظر جالينوس وناقضه وأفسد عليه حجته. (1)

الثاني

هلى منى الرجل مخالط المتكون على أنه جزء منه وقوام أعضاء الجنين من المنيين، أو أن منى الرجل وإن خالط المتكون فإتما يخالطه على أنه فاعل لا على أنه مادة، فيجري مع المادة التي للأنثى كالمبدء المحرك، ويتكون منه الروح، بل يكون أصلاً للروح، ولا يكون يدخل منى الذكر في قوام أعضاء الجنين، بل إن كان يدخل في قوام شئ فليكن الروح، أو يكون من شأنه أنه إذا أفاد القوة تحلل؟

ذهب إلى الأول جالينوس، وإلى الثاني أرسطوطاليس.

وجع في الشفايين المذهبين بأنه لا يبعد أن تكون القوة العاقدة في منى الذكر أقوى والقوة المنعقدة في منى الانثى أقوى فجالينوس اعتبر الاقوى والاضعف جميعاً،

ص: 43

وارسطو اعتبر الاقوى في كل واحد من المنيين وضرب المثل عليه باللبن والانفحة.

وقال في الفصل الثالث من المقالة التاسعة من كتاب الحيوان: لكننا نقول: إن مني الرجل يتحلل ويتفرق في أجزاء المتكون، فإن تلك الاجزاء إنما تنمو وتكثر وتعظم بمادة المرأة، وإن كان المنى المتكون أجزاء متخللة من مني الرجل فلا يبلغ أن يصير عضوا متصلا بل إنما يكون منشراً في خلال العضو ويتم انعقاد الجنين من المنيين. (1)

ثم إنك تراه بعد ذلك في الفصل الاول من المقالة السادسة عشر من كتاب الحيوان من الشفا كأنه رجع عن ذلك قائلاً: إن منى الذكر ليس يتكون جزءاً من الأعضاء، بل هو مبدء روحى نافذ فيها يفعل الاعضاء فاذا وقع في الرحم قوم نطفة الانثى وحركها وتحرك هو أيضاً معها فالجسد من الانثى والروح النفساني من الذكر، والمولود من ذكر وانثى مختلفين، إذا تمادى الزمان في بقاء التناسل إلى مشاكلة الانثى (2) لغلبة المادة على الصورة. (3)

هذا ما رمنا من تحصيل مذاهبهم، ونقل أقاويلهم، فأما أنا فإذ سبيلي أن لا أقضى إلا بقويم الحجّة وسطيح البرهان، فلا أنص على شئ من هذه الاقاويل بأنه الحق لا غير، بل إنما أقول: إن مذهب أرسطو أقرب من الاصول الحكمية، ومذهب جالينوس أنسب بالفروع الطبية.

وماقاله مولانا المجتبى صلوات الله عليه في الجواب، على كل منطبق وإن كان صريح ظاهره أظهر في الانطباق على قول أرسطو طاليس والا بتناء عليه والله سبحانه

أعلم.

ص: 44

1- الشفاء الطبيعيات 162/3

2- أي تميل إلى مشاكلة الانثى

3- الشفاء الطبيعيات 404/3

ومنها الحكاية المعروفة للسيد الورع العالم الزاهد، الرفيع المرتبة، العظيم المنزلة، أبي القاسم عبدالعظيم بن عبدالله بن علي بن الحسن بن زيد بن الحسن بن علي بن أبي طالب عليها السلام، المدفون(1) بمشهد الشجرة بالري، في قبته المعمورة المعروفة، المشهور أنها محلّ استجابة الدعاء رضى الله تعالى عنه وأرضاه، وقد ورد في زيارته ما ورد من الروايات المشهورة(2) وقد أدرك من الأئمة الجواد والهادي والعسكري

ص: 45

1- قوله: المدفون بمشهد الشجرة وله في ذلك حكاية حكاها الاصحاح رضوان الله تعالى عليهم في كتبهم. قال شيخنا أبو العباس النجاشي رحمه الله تعالى في كتابه الرجال [ص 247] عبدالعظيم بن عبدالله بن علي بن حسن بن زيد بن الحسن بن علي بن أبي طالب. أبو القاسم له كتاب خطب أمير المؤمنين عليه السلام. قال أبو عبدالله الحسين بن عبيدالله حدثنا جعفر بن محمد أبو القاسم قال حدثنا علي بن الحسين السعد آبادي قال حدثنا أحمد بن محمد بن خالد البرقي قال: كان عبد العظيم ورد الري هارباً من السلطان، وسكن سرباً في دار رجل من الشيعة في سكة الموالي وكان يعبد الله في ذلك السرب ويصوم نهاره ويقوم ليله وكان يخرج مستتراً فيزور القبر المقابل لقبه وبينها الطريق ويقول هو قبر رجل من ولد موسى بن جعفر عليها السلام. فلم يزل يأوي إلى ذلك السرب ويقع خبره إلى الواحد بعد الواحد من شيعة آل محمد عليهم السلام حتى عرفه أكثرهم فرأى رجل من الشيعة في المنام رسول الله صلى الله عليه وآله قال له ان رجلاً من ولدي يحمل من سكة الموالي ويدفن عند شجرة التفاح في باغ عبد الجبار بن عبد الوهاب وأشار إلى المكان الذي دفن فيه فذهب الرجل ليشتري الشجرة ومكانها من صاحبها، فقال له: لأي شيء تطلب الشجرة ومكانها فأخبره بالرؤيا فذكر صاحب الشجرة أنه كان رأى مثل هذه الرؤيا وأنه قد جعل موضع الشجرة مع جميع الباغ وقفه على الشريف والشيعة يدفنون فيه. فرض عبدالعظيم ومات رحمه الله فلا جرد ليغسل وجد في جيبه رقعة فيها ذكر نسبه فاذا فيها: أنا أبو القاسم عبدالعظيم بن عبدالله بن علي بن الحسن بن زيد بن الحسن بن علي بن أبي طالب عليها السلام. ثم قال شيخنا النجاشي رحمه الله: أخبرنا أحمد بن علي بن نوح قال حدثنا الحسن بن حمزة بن علي قال: حدثنا علي بن الفضل قال: حدثنا عبيدالله بن موسى الروياني أبو تراب قال: حدثنا عبد العظيم بن عبدالله بجميع رواياته. منه ره

2- راجع كامل الزيارات ص 324 وثواب الاعمال للصدوق ص 124 طبع الغفاري ومستدرک الوسائل 227/2

عليهم السلام، واستفادت الامامية من أحاديثه ورواياته إلى الآن.

ذكر شيخنا أبو العباس النجاشي رحمه الله في كتاب الرجال في ذكر من كتب الصدوق أبي جعفر بن بابويه، كتاب أخبار عبد العظيم بن عبد الله. (1)

وحكايته هذه (2) هي حديثه المعروف بحديث عرض الدين وحديث الاعتقاد المعروف والحديث المعروف. وللأصحاب رضى الله تعالى عنهم في روايته طرق وأسانيد (3) فلنروه بحق روايتنا إياه من طريق الصدوق عروة الاسلام أبي جعفر بن بابويه القمي، فإنه جليل القدر، عميق الغور، حافظ للأحاديث، بصير بالرجال، ناقد للأخبار، بالغ في حفظه وضبطه ونقده وكثرة علمه الامد الأقصى.

وهو وجه الطائفة ورأسها وفقهها والأصحاب وشيخهم. قال رضوان الله تعالى عليه في آخر الباب الثاني من كتاب التوحيد في التوحيد ونفي التشبيه: حدثنا علي بن أحمد بن محمد بن عمران الدقاق رحمه الله تعالى وعلى بن عبد الله الوراق، قالوا: حدثنا محمد بن هارون الصوفي، (4) قال: حدثنا أبو تراب عبد الله (5) بن موسى الروياني عن

ص: 46

1- رجال النجاشي ص 227 طبع جماعة المدرسين

2- اشار بذلك الى ان حكايته المعروفة هذه ليست التي عناها شيخنا العلامة في الخلاصة بقوله: له حكاية تدل على حسن حاله ذكرناها في كتابنا الكبير بل انه انما عنى بها الحكاية التي نحن أوردناها في الحاشية منه ره

3- اذا كانت لحديث طرق كثيرة وأسانيد عديدة فسنة الاصحاب انهم لا يهتمون بتصحيح السند والتعمق في حال رجاله فان ذلك ملحق عندهم بالمتواترات، ولذلك كثيرا ما يقول شيخنا شيخ الطائفة في مثل ذلك من الحديث المتعدد الاسناد ان ذلك قد أخرجه من الاحاد إلى التواتر. منه ره

4- محمد [بن] هارون أبو عيسى الوراق لم يرو عن أحد من الأئمة، ولا لقي أحدا منهم عليهم السلام. ذكره الشيخ تقي الدين الحسن بن علي بن داود في قسم الممدوحين من كتابه [رجال ابن داود/ 185] كما ذكره شيخه السيد ابن طاووس وهو صاحب الكتب والتصانيف، ذكر شيخنا النجاشي في كتابه [رجال النجاشي/ 372]: من كتبه كتاب الإمامة وكتاب السقيفة وكتاب الحكم على سورة لم يكن وكتاب اختلاف الشيعة والمقالات. ومحمد بن هارون من آل أبي طالب في طرق الأخبار وأسانيد الأحاديث ثلاثة: حسيني وحسني وعلوي. فالأول هو ابو عيسى محمد بن هارون المحدث الصالح الزاهد الصوف من ولد عمر الأشرف بن سيد العابدين علي بن الحسين عليهما السلام؛ والثاني محمد بن هارون بن محمد البطحاني بالضم نسبة إلى بطحان موضع بالمدينة وبالفتح نسبة إلى البطحاء من ولد زيد بن الحسن بن علي بن ابي طالب عليهم السلام. والثالث من

5- هو عبد الله ومن الاصحاب من يضبطه عبيد الله بالتصغير- بن موسى الثاني- الدراج بناحية زباله بالتشديد موضع من العراق مسموما- بن الشيخ الصالح عبد الله- صاحب الرسالة المعروفة إلى المأمون وجوابها منه إليه- بن موسى الجون بن عبد الله المحض بن الحسن المثنى بن الحسن بن علي بن أبي طالب عليها السلام منه ره

قال: دخلت على سيدي علي بن محمد بن علي بن موسى بن جعفر بن محمد بن علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب عليهم السلام فلما بصري قال لي مرحبا بك يا أبا القاسم أنت ولينا حقاً قال: فقلت له: يا بن رسول الله إنني أريد أن أعرض عليك ديني فان كان مرضياً ثبت عليه حتى ألقى الله عز وجل فقال: هات يا أبا القاسم فقلت:

إنني أقول: إن الله تبارك وتعالى واحد ليس كمثلته شيء، خارج من الحديد حدّ الابطال وحد التشبيه، وأنه ليس بجسم ولا صورة ولا عرض ولا جوهر، بل هو مجسم الاجسام ومصوّر الصور، وخالق الاعراض والجواهر، وربّ كلّ شيء ومالكه وجاعله ومحدثه، وأنّ محمداً عبده ورسوله خاتم النبيين، فلا نبي بعده إلى يوم القيامة وأقول: إن الامام والخليفة وولي الامر بعده أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليه السلام، ثم من بعده ولده الحسن ثم الحسين ثم علي بن الحسين ثم محمد بن علي ثم جعفر بن محمد ثم موسى بن جعفر ثم علي بن موسى ثم محمد بن علي ثم أنت يا مولاي، فقال عليه السلام: ومن بعدي الحسن ابني، فكيف للناس بالخلف من بعده، قال: فقلت: وكيف ذلك يا مولاي؟ قال: لأنه لا يرى شخصه، ولا يحلّ ذكره باسمه حتى يخرج فيملاً الارض قسطاً وعدلاً كما ملئت جوراً وظلماً، قال: فقلت: أقررت، وأقول: انّ وليهم وليّ الله وعدوهم عدو الله، وطاعتهم طاعة الله ومعصيتهم معصية الله عز وجل،

ص: 47

1- الشايح عند الاصحاب عدّ طريق الحديث من جهة عبدالعظيم الحسنى حسناً ممدوحاً والصحيح عندي عدّه صحيحاً عالياً فأمر عبدالعظيم أجل من ذلك واعظم منه ره. وفي هامش النسخة هذا السند حسن ممدوح عال

وأقول: إنَّ المعراج حقٌّ والمسألة في القبر حقٌّ، وإنَّ الجنة حقٌّ والنار حقٌّ، والصراط حقٌّ والميزان حقٌّ وإنَّ الساعة آتية لا ريب فيها، وإنَّ الله يبعث من في القبور، وأقول: إنَّ الفرائض الواجبة بعد الولاية الصلاة والزكاة والصوم والحج والجهاد والامر بالمعروف والنهي عن المنكر.

فقال علي بن محمّد عليه السلام: يا أبا القاسم هذا والله دين الله الذي ارتضاه لعباده فاثبت عليه ثبتك الله بالقول الثابت في الحياة الدنيا وفي الآخرة. (1)

وقال رضوان الله تعالى عليه في كتاب كمال الدين وتمام النعمة في أول الباب السابع والثلاثين منه، وهو باب ماروى عن أبي الحسن علي بن محمّد العسكري الهادي عليه السلام في القائم وغيبته، وأنه الثاني عشر من الائمة صلى الله عليهم.

حدّثنا علي بن احمد بن محمد الدقاق رضى الله تعالى عنه وعلي بن عبدالله الوراق قالوا: حدّثنا محمد بن هارون الصوف (2) قال: حدّثنا أبو تراب عبدالله بن موسى

ص: 48

1- توحيد الصدوق 81-82

2- محمد بن هارون الصوف المحدث هو من الشيوخ الذين لم يرووا عن أحد من الأئمة ولا لقوا أحداً منهم عليهم السلام وليس هو محمد بن هارون الكندي الكوفي الذي هو من رجال مولانا العسكري عليه السلام وروى عنه محمد بن أحمد بن يحيى وأورده الشيخ تقي الدين الحسن بن داود في قسم المحروجين من كتابه [رجال ابن داود/276] وقال فيه: جخ [رجال الشيخ] ضعيف. ولا هو محمد بن هارون بن عمران الحمدانيال وكيل الذي روى عنه أبو جعفر الكليني في كتاب الحجّة من كتابه الكاف [524/1] بسنده: على بن محمد عن محمد بن هارون بن عمران الهمداني، قال: كان للناحية على خمسمائة دينار فضقت بها ذرعاً ثم قلت في نفسى لى حوانيت اشتريتها نجمائة وثلاثين ديناراً قد جعلتها للناحية بخمسمائة دينار ولم أنطق بها فكتب إلى العلوي محمد بن جعفر: اقبض الحوانيت من محمد بن هارون بخمسمائة دينار التي لنا عليه. وروى أبو جعفر الصدوق أيضاً عنه في كتاب كمال الدين وتمام النعمة في باب ذكر التوقيعات [ج2/492] بسنده: حدّثني أبي رحمه الله قال حدّثني سعد بن عبدالله عن محمد بن هارون قال كان للغريم على خمسمائة دينار فأنا ليلة ببغداد وقد كان لهاريح وظلّة وقد فرعت فرعاً شديداً وفكرت فيا على ولي وقلت في نفسى لى حوانيت اشتريتها بخمسمائة وثلاثين ديناراً فقد جعلتها للغريم عليه السلام بخمسمائة دينار قال نجاء نى من تسلّم منى الحوانيت وما كتبت إليه في شىء من ذلك من قبل ان انطلق به لساني ولا اخبرت به احداً. منه ره

الرويانى عن عبد العظيم بن عبدالله الحسنى(1) قال: دخلت على سيدي علي بن محمد عليها السلام فلما بصر بي قال لي: مرحبا بك يا أبا القاسم أنت ولينا حقاً قال: فقلت له: يا بن رسول الله إني أريد أن أعرض عليك دين فان كان مرضياً ثبت عليه حتى ألقى الله عز وجل، فقال: هات يا أبا القاسم، فقلت: إني أقول: إن الله تبارك وتعالى واحد ليس كمثله شئ، خارج عن الحدين حد التشبيه وحدّ الابطال وإنه ليس بجسم ولا صورة ولا عرض ولا جوهر، بل هو مجسم الاجسام و مصور الصور، وخالق الأعراض والجواهر، ورب كل شئ ومالكه وجاعله ومحدثه، وإن محمداً عبده ورسوله خاتم النبيين، ولا نبي بعده إلى يوم القيامة، وإن شريعته خاتمة الشرائع فلا شريعة بعدها إلى يوم القيامة، وإن الامام والخليفة وولي الامر بعده أمير المؤمنين على بن أبي طالب ثم الحسن ثم الحسين ثم على بن الحسين ثم محمد بن على ثم جعفر بن محمد ثم موسى بن جعفر ثم على بن موسى ثم محمد بن على ثم أنت يا مولاي، فقال عليه السلام: ومن بعدي الحسن ابني، فكيف للناس بالخلف من بعده؟ قال: فقلت: وكيف ذلك يا مولاي؟ قال: لأنه لا يرى شخصه ولا يحل ذكره باسمه حتى(2) يخرج فيملاً الارض قسطاً وعدلاً كما ملئت جوراً وظلماً، قال: فقلت: أقررت، وأقول إن وليهم ولي الله وعدوهم عدو الله وطاعتهم طاعة الله و معصيتهم معصية الله عز وجل، وأقول إن المعراج حق وإن المسألة في القبر حق وإن الجنة حق وإن النار حق وإن الصراط حق والميزان حق وإن الساعة آتية لا ريب فيها وإن الله يبعث من في القبور،

ص: 49

1- [سند هذا الحديث] حسن ممدوح عال

2- قال الغزي [الشافعي المتوفى 822 راجع كشف الظنون 1879] في شرح منهاج الاصول: والتحقيق في ان تقييد العام بالغاية هل يقتضي ان يكون حكم ما بعدها خلافاً قبلها ام لا يستدعي تفصيلاً وهو ان الغاية اما ان تكون منفصلة عن ذي الغاية حساً كالليل في قوله تعالى: «واتموا الصيام الى الليل» فانه غاية لزمان الصوم وهو منفصل عن ذلك الزمان حساً أولاً- يكون كذلك كالمرفق في قوله تعالى: «فاغسلوا وجوهكم وأيديكم إلى المرافق» فانه غاية لليد غير منفصل عنها حتى والقسم الأول يقتضي أن يكون حكم ما بعد الغاية خلاف ما قبلها لان انفصال احدهما عن الآخر معلوم حساً والقسم الثاني لا يقتضي ذلك لان المرفق لما لم يكن منفصلاً عن اليد حتا لم يكن تعيينه لكونه غاية اولى من سائر مفاصل اليد فلا يجب خروجه عن ما قبله. منه ره

وأقول: إنَّ الفرائض الواجبة بعد الولاية الصلاة والزكاة والصوم والحج والجهاد والامر بالمعروف والنهي عن المنكر.

فقال علي بن محمد عليه السلام: يا أبا القاسم هذا والله دين الله الذي ارتضاه لعباده فاثبت عليه ثبتك الله بالقول الثابت في الحياة الدنيا وفي الآخرة. 13

تلويح

وكذلك بعينه في طريق شيخنا الامام العلم العالم المفيد أبي عبدالله محمّد بن محمّد بن النعمان المعروف بابن المعلم، وفي طريق شيخنا الاعظم، شيخ الطائفة وعظيمها وفقهها ورئيسها، أبي جعفر محمّد بن الحسن بن علي الطوسي، (1) وفي طريق شيخنا العالم المفسّر امين الدين، وثقة الاسلام، ابي علي الطبرسي، وفي طرق غيرهم من أفاخم الأصحاب وأعاضمهم رضوان الله تعالى عليهم أجمعين.

وقد حوى اصول الحكمة ومعاهد العلم وحقائق الايمان.

أمّا الخروج عن الحدين حد الابطال وحد التشبيه فمن أعظم أركان الحكمة الإلهية واعز اسرارها وقد تكرر ذكره في الحديث عن ساداتنا المعصومين صلوات الله عليهم أجمعين.

وتحقيقه أنّه لَمّا كان الباري جلّ جلاله بنفس ذاته القدّوس منبع كلّ جمال، وينبوع كلّ كمال، ومفيض كل وجود وكلت كمال وجود، كان بانيته وذاته وصفاته مباينة لجميع من عداه، و مقدسا عن سائر ماسواه، فكان كلّ كمال له معنى أشرف وأفضل وأعلى من أن يوصف ويعقل، بحيث لا يناسبه ولا يشاكله ولا يشبهه شيء في إنتيه، ولا في شيء من أوصافه أصلاً لا حقيقة ولا مجازاً، فأذن ليس لنا بدّ من وصفه سبحانه وإطلاق الالفاظ المتواطئة الكمالية عليه، وذلك هو الخروج عن حدّ

ص: 50

1- لم نجدها من طريق الشيخ المفيد والشيخ الطوسي فراجع

ومن الواجب الضروري أن نعلم مع ذلك أن كل لفظة من هذه الالفاظ الكمالية نستعملها في شئ من أوصافه فإن لها هناك معنى مقدساً متمجداً بعيداً بذاته عن المعنى الذي نعقله ونتصوره من تلك اللفظة، فهي في صفع الربوبية بمعنى أشرف وأعلى مما في وسع ادراك العقول والاهام، حتى إذا قلنا انه موجود علمنا مع ذلك ان وجوده لا كوجود سائر مادونه، وإذا قلنا انه حي علمنا انه بمعنى اشرف مما نعقله من الحي الذي هودونه و إذا قلنا انه عالم علمنا أنه بمعنى أمجد وأقدس مما نعلمه من العالم الذي هو غيره، وكذلك الأمر في سائر الالفاظ الكمالية، فإنه يجب أن نفرض على ذمم أنفسنا فرضاً متحتماً الاخطار بالبال ان المعاني الالهية التي عنها نعبر بهذه الالفاظ المجدية الكمالية هي بنوع أشرف وأعلى من كل ما في متنتنا (1) أن نتخيله، وفي وجدنا (2) أن نتصوره، وذلك هو الخروج عن حد التشبيه.

وأيضاً من الفرض المتحتم علينا أن نطلق جميع الاسماء الحسنى الجلالية والجمالية والعزوية والكمالية (3) على بارئنا القدوس الحق سبحانه وذلك هو الخروج عن حد الابطال.

ومن اللازم الواجب على ذمم عقولنا أن نعلم مع ذلك أن كل كامل غير ذاته الاحدية القدوسية فأنما يصح إثبات الاسماء الكمالية له واطلاق الالفاظ الكمالات السلبية والايجابية عليه من تلقاء اعتبارات توصيفية متكثرة وحشيات تقييدية مختلفة، بحسبها يستحق تلك الاسماء ويحاذيها، ويطابق تلك الالفاظ ويوازها، ولا كذلك سنة ذاته الاحدية الحقة في جماله الحق وكماله المطلق، فالاسماء الحسنى كلها لصرف حيثية حقيقته وفي إزاء نفس مرتبة ذاته فهو جل مجده بنفس مرتبه ذاته

ص: 51

1- المنة بالضم: القوة. الصحاح [2207/6]

2- الوجد بالضم والتسكين الغني والمقدرة المالية. وجد وجداً و جدة أي استغنى غنى لا فقر بعده، ومنه الحديث: لى الواجد يحمل عقوبته وعرضه أي مطل القادر على قضاء دينه، والمراد بالوجد الوسع والقدرة. منه ره

3- الاسماء الجلالية هي الاسماء السلبية التنزيهية، والاسماء الجمالية هي الاسماء الايجابية الثبوتية التمجيدية. وكذلك الامر في العزوية والمالية. منه ره

الاحدية البسيطة من كل وجه ولصرف حيثية حقيقته الصمدية الحقّة من كل جهة يستحقّ جملة الاسماء الحسني الكمالية التقديسية والتمجيدية لا من تلقاء حيثية ما تقييدية ولا تعليلية، وذلك هو الخروج عن حدّ التشبيه.

وأما الله تعالى سلطانه، مجسّم الاجسام ومصوّر الصور وخالق الاعراض والجواهر، فمعناه أنه جاعل الهيّات والآيات أنفسها جعلاً بسيطاً حقيقته جعل الشيء على ما في قوله عزّ شأنه في التنزيل الكريم: «وجعل الظلمات والنور» (1) ومفيض الاعراض والاصناف على الموضوعات والموصوفات، وجاعل الموضوعات والموصوفات متصفة بالاعراض والاصناف جعة مؤلفاً حقيقته جعل الشيء شيئاً.

وأما الله جلّ سلطانه، ربّ كلّ شيء، فحقيقته أنّ كلّ شيء مستند إليه في بقائه وثباته، كما هو مستند إليه في حدوثه وحصوله، فهو بربوبيته وصانعيته يصنع ويفيض كلّ ذات وهويّة، وكلّ كمال ذات وكمال هويّة بقاءً وثباتاً، كما يصنعها ويفيضها حدوثاً وحصولاً، على ما في القرآن الحكيم: «ان الله يمسك السماوات والارض أن تزولا ولئن زالتا إن أمسكها من أحد من بعده» (2)

وأما الله عظم سلطانه، مالك كلّ شيء، فلانّ المجعولات والمصنوعات ذوات ناعية، وهويّات رابطة، إذ كلّ مجعول فإنّ ذاته لجاعل ذاته، وكلّ مصنوع فإنّ وجوده لصانع وجوده، فاذا له ما في السموات وما في الأرض، والذي ذاته لذاته ووجوده لنفسه هو هو لا أحد غيره.

أما الله تعالى كبريائه، جاعل كلّ شيء ومحدثه، فلما قضت به البراهين الحكمية أنّ إفاضة الذات والهويّة وإفادة الوجود والوجوب صنع الحقيقة الحقّة القاهرة الوجودية، وليس للذوات الجوازية والهويّات الامكانية في ذلك من خلاق، «قل الله خالق كلّ شيء وهو الواحد القهار» (3)

فهذه الاصول الحقيقية معاقد أركان عرش الحكمة الالهية، ونحن بفضل الله

ص: 52

1- سورة الأنعام: 1

2- سورة فاطر: 41

3- سورة الرعد: 16

سبحانه ورحمته وحوله وقوته قد حملنا عرش تقويها وترصينها(1) في كتابنا«الافق المبين» وفي كتابنا«التقديسات» وفي كتابنا«التقويمات والتصحيحات» الذي هو كتاب«تقويم الايمان» وفي غيرها من كتبنا وصحفنا مالا جده دونه ولا كده فوقه،(2) وذلك فضل الله يؤتيه من يشاء والله ذو الفضل العظيم.

الحديث الثالث

[الحديث الثالث](3)

ومنها ما رواه رئيس المحدثين أبو جعفر الكليني رضوان الله تعالى عليه في كتاب الحجّة من كتابه الكافي في باب النهي عن الاسم، بسنده الصحيح المعول عليه إلى علي بن رئاب الكوفي الثقة الجليل القدر، الذي له أصل كبير وهو:

محمد بن يحيى عن محمد بن الحسين عن الحسن بن محبوب عن ابن رئاب عن أبي عبدالله عليه السلام، قال: صاحب هذا الامر لا يسميه بالاسم(4) إلا كافر.(5)

ص: 53

1- رصنت الشيء اي اكملته، وكذلك ارضنته، والرصين المحكم الثابت. كذا في الصحاح[2124/5] والتفعيل هنا للمبالغة. منه ره

2- وكده بكده كدة ووكداً اذا قصده وطلبه مثل وعد بعد عدة ووعداً ووجد يجد جده ووجداً بالضم استغنى. منه ره

3- صحيح معول عليه جداً

4- باسمه خ ل

5- الكاف 333/1 منطوق هذا الحديث يعمّ زمن الغيبة وزمان الظهور، إلا ان مفهوم الغاية في سائر الاحاديث يخصّصه بزمن الغيبة. وقوله

عليه السلام: الاكافر من باب التغليظ في التحريم كان التنزيل الكرم في تارك الحج: ومن كفر فان الله غني عن العالمين. وكما في الحديث

عنهم عليهم السلام: من مات ولم يحج فليمت إن شاء يهوديا وإن شاء نصرانياً. منه ره

[الحديث الرابع](1)

ومنها ما رواه الصدوق عروة الاسلام، أبو جعفر بن بابويه رضى الله تعالى عنه في كتاب كمال الدين وتمام النعمة في باب عنوانه: باب النهي عن تسمية القائم عليه السلام، وهو الباب الثاني والستون (2) بسنده الصحيح إلى علي بن الريان بن الصلت الاشعريّ القمي الثقة، الوكيل.

قال: حدثنا أبي رحمه الله، قال: حدثنا سعد بن عبدالله عن يعقوب بن يزيد عن الحسن بن محبوب عن علي بن الريان (3) عن أبي عبدالله عليه السلام، قال: صاحب هذا الامر رجل لا يسمّيه باسمه إلا كافر. (4)

ص: 54

1- صحيح معول عليه جداً

2- في اكمال الدين المطبوع هذا الباب هو الباب السادس والخمسون

3- في المطبوع: علي بن رئاب

4- كمال الدين 648. الامر في منطوق هذا الحديث في مقاميه كما في الحديث السابق بعينه في مقاميه. منه ره

[الحديث الخامس] (1)

منها ما رواه الصدوق أيضا رضوان الله تعالى عليه في كتابه كمال الدين وتمام النعمة في آخر الباب الرابع والثلاثين قال:

حدّثنا أحمد بن زياد بن جعفر الهمداني (2) رضى الله تعالى عنه، قال: حدّثنا على بن إبراهيم بن هاشم عن أبيه عن أبي أحمد (3) محمّدين زياد الأزدي قال: سألت سيّد موسى بن جعفر عليها السلام عن قول الله عزّ وجلّ: «وأسبغ عليكم نعمه ظاهرة وباطنة» (4) فقال: النعمة الظاهرة الامام الظاهر، والباطنة الامام الغائب، فقلت له: ويكون في الأئمة من يغيب قال: نعم يغيب عن أبصار الناس شخصه، ولا يغيب عن قلوب المؤمنين ذكره، وهو الثاني عشر منّا، يسهّل الله له كلّ عسير، ويذلّل الله له كلّ صعب، ويظهر له كنوز الارض، ويقربّ عليه كلّ بعيد، ويتبرّ (5) به

ص: 55

1- حسن ممدوح حقيق بان يعدّ صحيحا

2- الهمداني بفتح الميم واعجام الذال من النسبة الى البلدة المعروفة التي بناها همدان بن الفلّوج بن سام بن نوح، لا بتسكين الميم واهمال الدال من النسبة الى قبيلة همدان كما في رجال أمير المؤمنين عليه السلام منه ره

3- هو ابن أبي عمير وأبو عمير هو زياد بن عيسى الأزدي، وجلالة أمره أعظم من أن يحتاج إلى الذكر قال شيخنا ابوالعباس النجاشي: لقي ابا الحسن موسى عليه السلام وسمع منه أحاديث كناه في بعضها فقال يا أبا أحمد وروى عن الرضا عليه السلام) راجع النجاشي ص 326

4- سورة لقمان: 20

5- التبار: الهالك، وتبرّه اي كسّره واهلكه الصحاح [600/2]

كَلَّ جَبَّارٌ عَنِيدٌ، وهلك على يده كلُّ شيطانٍ مريدٍ، ذاك ابن سيِّدة الاماء، الذي يخفى على الناس ولادته، ولا يحلُّ لهم تسميته، حتَّى يظهره الله عزَّوجلَّ، فيملاً (1) به الارض قسطاً وعدلاً كما ملئت جوراً وظلماً.

ثمَّ بعد تمام الحديث قال رضى الله تعالى عنه: لم أسمع هذا الحديث إلا من أحمد بن زياد بن جعفر الهمداني عند منصرف من حج بيت الله الحرام، وكان رجلاً ثقة دينا فاضلاً رحمة الله عليه ورضوانه عنه. (2)

افادة جلية

انَّ ما نطق به قوله عليه السلام في هذا الحديث-الحسن الطريق (3) بل الحقيق بان يعدّ صحيحاً لجلالة قدر ابراهيم بن هاشم- من تفسير النعمة الباطنة بالامام الغائب يطابقه ويعاضده ما تساطعت به الروايات عنهم صلوات الله وتسليماته عليهم، انَّ انتفاع الناس بامامهم المعصوم في زمن غيبته عن ابصارهم، واستفادتهم منه في دينهم ودينهم، كانتفاع الخلق بالشمس أو استفادتهم منها في يوم الغيم.

قلت: ومن ضروب الانتفاعات ووجه الاستفادات أن يكون حافظاً لاحكامهم الدينية على وجه الأرض عند تشعب آرائهم، واختلاف أهوائهم، ومستنداً لحجية إجماع أهل الحلّ والعقد من علمائهم على حكم من الاحكام إجماعاً بسيطاً في أحكامهم الاجماعية، ولحجية إجماعهم المركب في مسائلهم الاختلافية، فأنه عجلّ الله فرجه وصلّى عليه لا ينفرد بقول، بل من الرحمة الواجبة في الحكمة الالهية أن يكون من المجتهدين المختلفين في مسألة مختلف فيها من علماء العصر من يوافق رأيه رأي إمام عصره وصاحب أمره، ويطابق قوله قوله، وإن لم تكن نحن نعلمه بعينه، ونعرفه بخصوصه، وأن يكون بالدعاء لهم وبالتأمين على دعواتهم عوناً لهم ومعيناً إياهم على نيل الطلبات

ص: 56

1- اي بسبب الظهور العالم بالعدل كما ملئت الآن بالظلم

2- كمال الدين: 368/2 وفيه يببر مكان «يتبر»

3- انما كان حسن الطريق من جهة ابراهيم بن هاشم، والا كان صحيحاً ومن أصحّ الصحاح. منه

والفوز بالاستجابات، وأن يكون بوجوده الشريف أماناً ووقاية لهم، فيدفع الله عنهم الاسواء ببركاته، ولا يؤاخذهم بما يفرّطون في جنب الله وهو في عصرهم. وتحقيق ذلك كلّ على ذمّة مالنا من المصنّفات في أصول الدين، ومن المعلّقات في أصول الفقه.

الحديث السادس

[الحديث السادس] (1)

ومنها ما في كتاب إعلام الوري لثقة الاسلام الشيخ العالم المفسّر أبي علي الطبرسي رحمه الله تعالى، ورواه شيخنا الصدوق عروة الإسلام أبو جعفر بن بابويه رضي الله تعالى عنه بسنده، في أوّل الباب الثالث والثلاثين من كتاب كمال الدين وتمام النعمة، وهو باب ما روي عن الصادق جعفر بن محمد عليها السلام في غيبة القائم عليه السلام.

قال: حدّثنا الحسين بن أحمد بن إدريس رضي الله تعالى عنه قال: حدّثنا أبي عن أيّوب بن نوح عن محمّد بن سنان عن صفوان بن مهران عن الصادق جعفر بن محمّد عليه السلام أنّه قال: من أقرّ بجميع الأئمّة وجحد المهدي كان كمن أقرّ بجميع الانبياء وجحد محمّداً صلّى الله عليه وآله نبوته فليل له: يا ابن رسول الله فمن المهدي من ولدك؟ قال: الخامس من ولد السابع، يغيب عنكم شخصه ولا يحلّ لكم تسميته. (2)

ص: 57

1- مختلف فيه من جهة محمد بن سنان

2- اعلام الوري طبع الغفاري 403، كمال الدين 333/2

الحديث السابع

وروى أيضا رضوان الله تعالى عليه في هذا الباب من طريق آخر بسند آخر قال: حدثنا علي بن محمد الدقاق رضى الله عنه قال: حدثنا محمد بن ابى عبدالله الكوفي (1) عن سهل بن زياد الادمي عن الحسن بن محبوب عن عبد العزيز العبدى عن أبى عبدالله بن أبى يعفور قال: قال أبو عبد الله الصادق عليه السلام: من أقرّ بالائمة من آبائى وولدى ووجد المهدي من ولدى كان كمن أقر بجميع الأنبياء عليهم السلام ووجد محمداً صلى الله عليه وآله نبوته فقلت: يا سيدي ومن المهدي من ولدك؟ قال: الخامس من ولد السابع يغيب عنكم شخصه ولا يحلّ لكم تسميته. (2)

الحديث الثامن

ومنها مرواه الصدوق رضوان الله تعالى عليه بسنده في الباب السابع والثلاثين من كتاب كمال الدين وتمام النعمة بسنده الحسن الممدوح من جهة أبى جعفر العلوى، قال: حدثنا محمد بن الحسن رحمه الله تعالى، قال: حدثنا سعد بن عبدالله، قال: حدثنا أبو جعفر بن أحمد العلوي، (3) عن أبى هاشم داود بن القاسم الجعفري، قال: سمعت أبا الحسن صاحب العسكر عليه السلام يقول: الخلف من بعدي ابني الحسن، فكيف لكم بالخلف من بعد الخلف؟ فقلت: ولم جعلني الله فداك؟ فقال: لأنكم لا ترون شخصه، ولا يحلّ لكم ذكره باسمه. قلت: فكيف نذكره؟ قال: قولوا الحجّة من آل محمد صلى الله عليه وآله. (4)

ص: 58

- 1- هو محمد بن جعفر بن عون الاسدى ابوالحسين الكوف ساكن الرى يقال له محمد بن أبى عبدالله كان ثقة صحيح الحديث يروى عن الضعفاء، وكان يقول بالجبر والتشبيه على ما قال شيخنا النجاشى رحمه الله، منه ره راجع النجاشى 373 طبع جماعة المدرسين
- 2- كمال الدين 338/2
- 3- ابو جعفر محمد بن احمد العلوي هو الذي روى عنه احمد بن ادريس، وذكره الشيخ في كتاب الرجال [ص 506] في باب من لم يرو عن احد الأئمة عليهم السلام، وكان من اجلاء العويين في زمانه، وباقي السند ثقة كبراء في جلاله القدر وعظم المنزلة، فالطريق حسن. منه ره
- 4- كمال الدين 1381/3

ومنها ما رواه الصدوق عروة الاسلام رضوان الله تعالى عليه بسنده في الباب التاسع والاربعين (2) من كتاب كمال الدين وتمام النعمة، وهو باب ذكر التوقيعات الواردة عن القائم عليه السلام قال رضى الله تعالى عنه في أول الباب:

حدّثنا المظفر (3) بن جعفر بن المظفر العلوي السمرقندي رحمه الله، قال: حدّثنا جعفر بن مسعود وحيدر بن محمد قالوا: حدّثنا محمد بن مسعود، قال: حدّثنا آدم بن محمد البلخي، (4) قال: حدّثني علي بن الحسين الدقاق وإبراهيم بن محمد قالوا: سمعنا علي بن عاصم الكوفي (5) يقول: خرج في توقيعات صاحب الزمان عليه السلام: ملعون ملعون من سماني في محفل من الناس. (6)

ص: 59

1- مختلف فيه من جهة آدم بن محمد البلخي. منه ره

2- في المطبوع في الباب الخامس والاربعين

3- المظفر بن جعفر أحد أشياخ الصدوق، وجد المظفر العلوي أحد أشياخ التلعكبري، ذكره الشيخ في كتاب الرجال [ص 500] قال في باب من لم يرو: المظفر بن جعفر بن محمد بن عبد الله بن محمد بن عمر بن علي بن أبي طالب عليه السلام، روى عنه التلعكبري إجازة كتب العياشي. منه ره

4- آدم بن محمد القلايني من أهل بلخ من الشيوخ المذكورين في باب من لم يرو عن الأئمة عليهم السلام قالوا قيل فيه: انه كان يقول بالتفويض، وأما سائر السند فاثبات بالاتفاق. منه ره

5- علي بن عاصم الكوفي أبو الحسن المحدث الذي يقال لابن أخيه أبي عبد الله أحمد بن محمد بن أحمد بن طلحة العاصمي نسبة إليه، قاله شيخنا النجاشي [الرجال 93] وغيره. وقال شيخنا الطائفة في الفهرست [ص 28] وفي كتاب الرجال [ص 454] أحمد بن محمد بن عاصم أبو عبد الله هو ابن أخي علي بن عاصم المحدث ويقال له العاصمي. منه ره

6- كمال الدين 482/2 مع اختلاف يسير في السند فراجع

[الحديث العاشر] (1)

ومنها ما رواه الصدوق عروة الاسلام رضوان الله تعالى عليه في كتابه هذا في باب ذكر التوقيعات أيضاً بسنده الصحيح من المحمدين الاجلاء الكبراء الثلاثة قال:

حدّثنا محمد بن إبراهيم بن إسحاق (2) رضى الله عنه قال: سمعت أبا على محمد بن همام يقول: سمعت محمد بن عثمان العمري قدّس الله روحه يقول: خرج توقيع بخطّ أعرّفه: من سمّاني في مجمع من الناس باسمي فعليه لعنة الله.

قال أبو على بن همام: وكتبت أسأله عن ظهور الفرج متى يكون؟ فخرج في التوقيع: كذب الوقّاتون. (3)

وهذه الرواية بعينها قدر واهما شيخنا الامام المفيد، (4) وشيخنا الاعظم الطوسي، (5) والشيخ المفسّر الطبرسي (6) قدّس الله تعالى أسرارهم بأسانيد هم الصحيحة. (7)

ص: 60

-
- 1- صحيح معوّل عليه على الاسناد جدّاً. منه ره
 - 2- وابراهيم بن اسحق ابو محمد من رجال مولانا الهادي عليه السلام وهو الطالقاني الثقة، وهو غير ابراهيم بن إسحاق الاحمري النهاوندي الضعيف المذكور في باب من لم يروه منه ره
 - 3- كما الدين 483/2
 - 4- لم أجده في الارشاد
 - 5- الغيبة للطوسي 262
 - 6- اعلام الوری 423
 - 7- منطوق هذا الحديث والحديث الذي قبله القرويين بادوات العموم تعمّ زمن الغيبة وزمان الظهور جميعاً، لكن مفهوم الغاية في سائر الاحاديث يخصصها بزمن الغيبة منه ره

الحديث الحادي عشر

ومنها ما رواه رئيس المحدثين أبو جعفر الكليني رضي الله تعالى عنه، في كتاب الحجّة من الكافي في باب في النهي عن الاسم بسنده:

عدّة من أصحابنا عن جعفر بن محمد عن ابن فضال عن الريّان بن الصلت قال: سمعت أبا الحسن الرضا عليه السلام يقول: وسئل عن القائم فقال: لا يرى جسمه، ولا يسمّى اسمه. (1)

وفي السند نظر من جهة أبي القاسم جعفر بن محمد بن مالك. فشيخنا الاعظم الطوسي قدّس الله تعالى روحه وثقّه في كتاب الرجال وقال: يُضعفه قوم، (2) وشيخنا النجاشي رحمه الله تعالى ضعّفه. (3)

الحديث الثاني عشر

ومنها ما رواه رئيس المحدثين رضي الله تعالى عنه في هذا الباب أيضاً بسنده:

علّي بن محمد (4) عمّن ذكره، عن محمد بن أحمد العلوي، عن داود بن القاسم

ص: 61

1- الكافي 333/1

2- رجال الشيخ 458 طبع النجف الطبعة الاولى

3- رجال النجاشي 122 طبع جماعة المدرسين

4- قوله على بن محمد عمّن ذكره هو على بن محمد بن ابراهيم بن ابان المعروف بعلائن الرازي الكليني ابوالحسن الخير العين الثقة والمعروف في عصرنا هذا انه هو علان وانه هو خال رئيس المحدثين ابي جعفر الكليني، والصحيح ان ابراهيم الكليني هو جدّ ابي جعفر الكليني من امّه وله ابنان خيران ديتان فاضلان هما خالاه وهما احمد و محمد والخير العين الثقة الفاضل ابوالحسن على بن محمد هو ابن خاله وان كلا من احمد و محمد و على يعرف بعلائن، وبعض متأخري الاصحاب تحامل احتمال ان يكون علان خال ابي جعفر الكليني

الجعفري، قال: سمعت أبا الحسن العسكري عليه السلام يقول: الخلف من بعدي الحسن، فكيف لكم بالخلف من بعد الخلف؟ فقلت: ولم جعلت فداك؟ (1) قال: إنكم لا ترون شخصه، ولا يحلّ لكم ذكره باسمه، فقلت فيكيف نذكره؟ فقال: قولوا الحجّة من آل محمد صلوات الله عليه و سلامه. (2)

وايضاً في آخر باب الاشارة والنصّ على أبي محمّد عليه السلام قبل باب الاشارة الى صاحب الدار عليه السلام:

على بن محمّد عمّن ذكره، عن محمّد بن أحمد العلوي، عن داود بن القاسم، قال: سمعت أبا الحسن عليه السلام يقول: الخلف من بعدي الحسن، فكيف لكم بالخلف من بعد الحلف؟ فقلت: ولم جعلني الله فداك؟ فقال: إنكم لا ترون شخصه، ولا يحلّ لكم ذكره باسمه، فقلت: فيكيف نذكره؟ قال: قولوا: الحجّة من آل محمّد عليه السلام. (3)

ص: 62

1- جعلني الله فداك خ ل

2- الكافي 332/1

3- الكافي 328/1

الحديث الثالث عشر

ومنها ما رواه الصدوق عروة الاسلام رضوان الله تعالى عليه في كتاب كمال الدين وتمام النعمة في باب النهي عن تسمية القائم عليه السلام قال:

حدّثنا أبي ومحمّد بن الحسن رضى الله عنها، قالاً: حدّثنا سعد بن عبدالله عن جعفر بن محمّد بن مالك عن علي بن الحسن بن فضال عن الرّيان بن الصلت قال:

سئل الرضا عليه السلام عن القائم فقال: لا يرى جسمه ولا يسمّى باسمه. 1

الحديث الرابع عشر

ومنها ما رواه الصدوق رضوان الله تعالى عليه في ذلك الباب أيضا قال: حدّثنا أبي ومحمّد بن الحسن رضى الله عنها قالاً: حدّثنا سعد بن عبدالله، عن محمّد بن عيسى بن عبيد، عن إسماعيل بن أبان عن عمر وابن شمر عن جابر بن يزيد الجعفيّ قال: سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول: سأل عمر أمير المؤمنين عليه السلام عن المهدي فقال: يا ابن أبي طالب أخبرني عن المهديّ ما اسمه؟ قال: أمّا اسمه فلا، لأنّ حبيبي وخليلي عهد إلى أن لا أحدث باسمه حتّى يبعثه الله عزّ وجلّ، وهو ممّا استودع الله عزّ وجلّ رسوله في علمه. (1)

ومن طريق شيخنا المفيد قدّس الله تعالى روحه في كتاب الارشاد، عن جابر بن يزيد الجعفيّ قال: سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول: سأل عمر بن الخطّاب أمير المؤمنين عليه السلام عن المهديّ ما اسمه؟ فقال: إنّ حبيبي صلى الله صلّى عليه وآله عهد إلىّ (عاهدني) على أن لا أحدث به حتّى يبعثه الله تعالى قال: فاخبرني عن صفته قال: هوشابّ مربع حسن الوجه- إلى قوله عليه السلام- بأبي ابن خيرة الاماء. (2)

ص: 63

1- كمال الدين 648/2

2- الارشاد للمفيد 391 طبع 30 تمام الحديث: حسن الشعر يسيل شعره على منكبيه ويعلو نور وجهه مواد شعر لحيته ورأسه بأبي ابن خيرة الاماء

[الحديث الخامس عشر] (1)

ومنها ما رواه الصدوق ايضا في ذلك الباب بسنده، قال رضوان الله تعالى عليه:

حدّثنا أبي رضي الله عنه قال: حدّثنا سعد بن عبدالله عن محمّد بن أحمد العلوي (2) عن أبي هاشم الجعفري قال: سمعت أبا الحسن العسكري عليه السلام يقول: الخلف من بعدي الحسن ابني فكيف لكم بالخلف من بعد الخلف؟ قلت: لم جعلني الله فداك؟ قال: لأنكم لاترون شخصه، ولا يحلّ لكم ذكره باسمه. قلت: فكيف نذكره؟ فقال: قولوا: الحجّة من آل محمّد صلوات الله عليه. (3)

ومن طريق آخر في إرشاد شيخنا المفيد قدّس الله تعالى روحه عن داود بن القاسم الجعفري قال: سمعت عليّ الهادي عليه السلام يقول: الخلف من بعدي الحسن، فكيف لكم بالخلف من بعد الخلف؟ قلت: لم جعلني الله فداك؟ فقال: لا ترون شخصه، ولا يحلّ لكم ذكره باسمه، فقلت: فكيف نذكره؟ قال قولوا: الحجّة من آل محمد عليهم السلام. (4)

و من طريق آخر في ربيع الشيعة للسيد المعظم المكرم ابن طاووس رضي الله تعالى عنه وارضاه بهذه الالفاظ.

ص: 64

1- حسن ممدوح

2- هو ابو جعفر محمد بن احمد العلوي العريضي، الجليل القدر، النبيه الذكر الذي روى عنه احمد بن ادريس، وتوّه السيّد ابن طاووس رضي الله عنه باسمه ومدحه وبذكر جلالته، ويقال له العلوي نسبة الى علي العريضي ابن مولانا جعفر بن محمد الصادق عليها السلام، وعلي العريضي معظم مكرم حاله أجلّ من ان يذكر. منه ره

3- كمال الدين 648/2

4- الارشاد 363 طبع 1308

وفي كتاب أبي عبدالله ابن عياش: حدّثني أحمد بن يحيى قال: حدّثنا سعد بن عبدالله قال: حدّثني محمّد بن أحمد بن محمّد العلوي العريضي، قال: حدّثني أبوهاشم داود بن القاسم الجعفري قال: سمعت أبا الحسن صاحب العسكر عليه السّلام يقول: الخلف من بعدي ابني الحسن، فكيف لكم بالخلف بعد الخلف؟ قلت: لم جعلت فداك؟ قال: لأنكم لا ترون شخصه ولا يحلّ لكم تسميته ولا ذكره باسمه قلت: كيف نذكره؟

قال: قولوا الحجّة من آل محمّد عليه السلام. (1)

الحديث السادس عشر

وقال الصدوق ايضاً رضوان الله تعالى عليه في الباب الثاني والاربعين (2) من كتاب كمال الدين وتمام النعمة وهو باب ماجاء في من أنكر القائم الثاني عشر من الأئمة عليهم السلام:

حدّثنا علي بن أحمد بن محمّد بن محمّد بن أبي عبدالله الكوفي، قال: حدّثنا سهل بن زياد الأدمي، قال: حدّثنا الحسن بن محبوب، عن عبدالعزيز العبديّ، عن ابن أبي يعفور، قال: قال أبو عبدالله عليه السلام: من أقرّ بالائمة من آبائي وولدي وجد المهدي من ولدي كان كمن أقرّ بجميع الأنبياء وجد محمّداً صلّى الله عليه وآله، فقلت: يا سيّدی ومن المهدي من ولدك؟ قال: الخامس من ولد السابع يغيب عنهم شخصه ولا يحلّ لهم تسميته. (3)

ص: 65

1- اعلام الوری 352 واعلم ان كتاب ربيع الشيعة هونفس كتاب اعلام الوری و مؤلفه هو الشيخ الطبرسي لا ابن طاووس. راجع الذريعة إلى

تصانيف الشيعة 2/240 و 10/75

2- في المطبوعة في الباب التاسع والثلاثين

3- كمال الدين 2/410

الحديث السابع عشر

ثم قال: حدّثنا الحسين (1) بن أحمد بن ادريس رضى الله تعالى عنه، قال: حدّثني أبي عن أيّوب بن نوح، عن محمد بن سنان، عن صفوان بن مهران، عن الصادق جعفر بن محمد عليها السلام أنّه قال: من أقرّ بجميع الأنمة عليهم السلام وجد المهدى كان كمن أقرّ بجميع الانبياء وجد محمداً صلى الله عليه وآله نبوته، فليل له: يا ابن رسول الله فمن المهدى من ولدك؟ قال: الخامس من ولد السابع، يغيب عنكم شخصه ولا تحلّ لكم تسميته. (2)

قلت: محمّد بن سنان قد اختلف في شأنه فشيخنا المفيد قدّس الله تعالى روحه قال: إنّ ثقة (3) وشيخنا الطوسي (4) و النجاشي (5) رحمها الله تعالى ضعفاء، والكشّي رحمه الله تعالى أثني عليه وروى أيضاً فيه قدحاً (6) وشيخنا العلامة جمال الملة

ص: 66

1- هو من اجلاء الأسيخ المحدثين، وذكره الشيخ رحمه الله تعالى في كتاب الرجال [ص 467 و 469 و 470] في باب من لم يرو في موضعين، قال: الحسين بن احمد بن ادريس القمي الأشعري يكنى أبا-عبدالله روى عنه التلعكبرى، وله منه إجازة. ثم قال من بعد ذلك: الحسن بن على بن احمد الصانع، والحسين بن الحسن بن محمد، والحسين بن احمد بنادريس روى عنهم محمد بن على بن الحسين بن بابويه. منه ره

2- كمال الدين 411/2

3- قاله في الارشاد ص 326 طبع 1308. وقال في بعض رسائله الاخر: انه مطعون فيه لا تختلف العصابة في تهمته وضعفه. فراجع تنقيح المقال 3/ 125

4- رجال الشيخ 386 طبع النجف والفهرست 169 الطبعة الثانية

5- رجال النجاشي 238 طبع جماعة المدرسين. قال المطرزي في مغربه [2/201]: النجاشي بتخفيف الياء سماعاً من الثقة وهو اختيار الفارابي وعن صاحب التكملة بالتشديد، وعن الغوري كلتا الغتين، وأما تشديد الجيم فخطأ. وقال أيضاً ان اسم النجاشي في غير موضع، وهو اسم ملك الحبشة وغيره، والياء مشددة وقيل الصواب تخفيفها» منه ره راجع الرواشح ص 76 ولسان العرب 6/352

6- رجال الكشّي ص 322 و 389 و 580 طبع مشهد

والدين الحسن بن يوسف بن المطهر الحلّي نور الله تعالى ضريحه تَوَقَّف فيه في الخلاصة.(1)

وسهل بن زياد الآدمي أيضاً مختلف في شأنه، فشيخنا الطوسي قدّس الله تعالى روحه قال في كتاب الرجال في باب السين من أصحاب أبي الحسن الثالث على بن محمّد عليها السلام: سهل بن زياد الآدمي يكتنّى أبا سعيد ثقة رازي(2) وقال في الفهرست(3): إنّه ضعيف(4)

وكذلك النجاشي ضعّفه.(5)

وعبدالعزیز العبدی ضعّفه ابن نوح(6) وشیخنا الطوسی قدّس الله تعالى روحه في كتاب الرجال ذكره في أصحاب الصادق عليه السلام، ولم يأت فيه بجرح ولا تعديل،(7) وكذلك النجاشي رحمه الله تعالى.(8)

فهذا ما في هذين الطريقتين من الشوب والشين، ولكن ما في بعض الطرق من الضعف منجبر بمعاوضة الاحاديث الصحاح، وبكثرة الروايات المتعاضدة المتساطعة المتواترة بالقدر المشترك بأفانين طرقها وشعب أسانيدها، وتواطؤ الاصحاب على الحكم بمقتضاها وموجبها والعمل بمنطوقها ومضمونها، وبسلامتها عن معارضة رواية تعارضها، وعن مدافعة خبر يدافعها.

ص: 67

1- رجال العلامة طبع قم 251

2- رجال الشيخ 416

3- قال في القاموس [238/2]: «الفهرس بالكسر الكتاب الذي يجمع فيه الكتب، معرّب فهرست، وقد فهرس كتابه» وقال المطرزي في كتابه

المعرب وفي كتاب المغرب: الفهرس مجمع الأشياء وهو لغة رومية ووزنه فمِلِل، والفهرست غلط فاحش. منه ره. راجع لسان العرب 167/6

4- الفهرست ص 106

5- رجال النجاشي 185 طبع جماعة المدرسين

6- رجال العلامة 245

7- رجال الشيخ 267

8- رجال النجاشي 171 قال فيه: ضعيف ذكره ابن نوح...

ومنها ما رواه الصدوق عروة الاسلام رضوان الله تعالى عليه في الباب السادس والثلاثين من كتاب كمال الدين وتمام النعمة وهو باب ما روي عن أبي جعفر الثاني محمد بن علي الجواد عليها السلام في القائم وغيبته وأنه الثاني عشر من الائمة عليهم السلام. قال رضي الله تعالى عنه:

حدّثنا محمد بن أحمد الشيباني رضي الله عنه، قال: حدّثنا محمد بن عبدالله الكوفي، عن سهل بن زياد الادمي، عن عبد العظيم بن عبدالله الحسيني قال: قلت لمحمد بن علي بن موسى عليهم السلام: إني لأرجو أن تكون القائم من أهل بيت محمد الذي يملأ الارض قسطاً وعدلاً كما ملئت جوراً وظلماً، فقال عليه السلام: يا أبا-القاسم ما ممّا إلّا وهو قائم بأمر الله عزّوجلّ وهاد إلى دينه، ولكن القائم الذي يطهر الله به الأرض من أهل الكفر والجحود، ويملأها عدلاً وقسطاً هو الذي تخفى على الناس ولادته، ويغيب عنهم شخصه، ويحرم عليهم تسميته، وهو سمي رسول الله صلى الله عليه وآله وكنيته، وهو الذي تطوى له الارض ويذلّ له كلّ صعب وتجتمع إليه من أصحابه عدة أهل بدر: ثلاثمائة وثلاثة عشر رجلاً من أقاصى الارض، وذلك قول الله عزوجل: «إينها تكونوايات بكم الله جميعاً إنّ الله على كلّ شيء قدير» (1) فإذا اجتمعت له هذه العدة من الرجال من أهل الاخلاص، أظهر أمره فإذا أكمل له العقد، وهو عشرة آلاف رجل، خرج باذن الله عزّوجلّ، فلا يزال يقتل أعداء الله حتّى يرضي الله عزّوجلّ.

قال عبد العظيم، فقلت: يا سيّدي وكيف يعلم أنّ الله قد رضي؟ قال: تلقي

في قلبه الرحمة، فإذا دخل المدينة أخرج اللات والعزّى فأحرقها (2).

ص: 68

1- سورة البقره: 148

2- كمال الدين 378/2

لا يخفين على بصيرتك أنّ اللات والعزى هما صنعا قريش اللذان دعا عليها أمير المؤمنين عليه السلام باللعن في دعائه المشهور (1)، ودفنا في بيت رسول الله وفي حريم قبره من دون إذن منه ولا من أهل بيته المظهرين القائمين بأمره صلى الله عليه وعليهم.

وفي طائفة من روايات النصّ على الاثني عشر عليهم السلام من طرق الاصحاب رويها بأسانيدهم المعتبرة عن الصادق جعفر بن محمد عن أبيه عن آبائه عن أمير المؤمنين عليه وعليهم السلام عند ذكر القائم الثاني عشر عليه السلام: فيخرج اللات والعزى طريين فيحرقها. فلفتنة الناس بها أشدّ من فتنة العجل والسامري. (2)

الحديث التاسع عشر

[الحديث التاسع عشر] (3)

ومنها ما رواه في هذا الباب بسنده إذ قال رضوان الله تعالى عليه: (4)

حدّثنا عليّ بن محمد بن قتيبة النيسابوري، قال: حدّثنا حمدان بن سليمان، قال: حدّثنا الصقر بن أبي دلف (5) قال: سمعت أبا جعفر محمد بن علي الرضا عليه السلام يقول: إنّ الامام بعدى ابني علي، أمره أمري، وقوله قولي، وطاعته طاعتي، والامامة بعده في ابنه الحسن، أمره أمر أبيه، وقوله قول أبيه، وطاعته طاعة أبيه، ثمّ سكت فقليل له: يا ابن رسول الله فمن الامام بعد الحسن؟ فبكي بكاءً شديداً، ثمّ قال: إنّ من بعد الحسن ابنه القائم بالحق المنتظر، فقلت له: يا ابن رسول الله ولم سمّي القائم؟ قال: لأنّه يقوم بعد موت ذكره، وارتداد أكثر القائلين بامامته، فقلت له: ولم سمّي المنتظر؟ قال: لأنّ له غيبة تكثر أيامها ويطول أمدّها فينتظر خروجه المخلصون، وينكره المرتابون ويستتهزء بذكره الجاحدون ويكذب فيها الوقتون وهلك فيه المستعجلون وينجو فيها المسلمون. (6)

ص: 69

1- البلد الامين 551-552 كما في البحار 261/85-260

2- عيون اخبار الرضا ج 1 ص 58

3- حسن ممدوح

4- في المصدر: حدّثنا عبدالواحد بن محمد العبدوس العطار رضی الله عنه قال...

5- الصقر بن دلف خ ل

6- كمال الدين 378/2

[الحديث العشرون] (1)

ومنها ما في الكافي لرئيس المحدثين أبي جعفر الكليني (2) وفي كتاب مفرد في أخبار الغيبة لشيخنا الامام أبي عبدالله المفيد (3) وفي كتاب إعلام الوري لثقة الاسلام أبي علي الطبرسي المفسر (4) وفي غيرها من كتب الاصحاب رضوان الله تعالى عليهم بالاسانيد المعتمدة الصححة ان ابا عمر وعثمان بن سعيد العمري الوكيل رضي الله عنه سئل عند احمد بن اسحاق عن القائم والسائل عبدالله بن جعفر الحميري شيخ القميين ووجههم قال له:

يا ابا عمر واتي اريد ان اسالك عن شيء، وما أنا بشاكّ فيا اريد ان اسالك، عنه، فان اعتقادي و ديني ان الارض لا تخلو من حجّة، إلا إذا كان قبل القيامة بأربعين يوماً فاذا كان ذلك رفعت الحجّة، وأغلق باب التوبة، فلم يك ينفع نفساً إيمانها لم تكن آمنت من قبل، أو كسبت في إيمانها خيراً، فأولئك أشرار من خلق الله عزوجلّ وهم الذين تقوم عليهم القيامة، ولكنّي احببت أن أزداد يقيناً وأن إبراهيم عليه السلام سأل ربّه أن يريه كيف يحيي الموتى قال: أولم تؤمن؟ قال: بلى ولكن ليطمئنّ قلبي ثم سأله (5) فقال له: أنت رأيت الخلف من بعد أبي محمّد عليه السلام؟ فقال: إي والله ورقبته مثل ذا وأوماً بيده- وفي بعض الطرق: وأوماً بيده إلى عنقه- فقال له: فبقيت واحدة قال له: هات قال: فالاسم، قال محرّم عليكم أن تسألوا عن ذلك ولا أقول هذا من عندي فليس لي أن أحلّل ولا أحرّم ولكن عنه عليه السلام. (6)

ص: 70

1- طريقه صحيح من أسانيد صحيحة

2- الكافي 329/1-330

3- غيبة الطوسي 219 وليس كتاب الغيبة للمفيد ره عندنا

4- اعلام الوري 396

5- سورة البقرة: 260

6- الكافي 329/1-330 والمؤلف رحمه الله لم يأت بتمام الحديث فراجع

فهذه جملة من الاخبار المسندة فيها نحن الآن بسبيله، يحق لنا الاقتصار على إيرادها، وهناك أخبار غيرها من مسانيد ومراسيل، من أراد الاستقصاء فليقتطفها من مظانها المتشتملة في كتب الاحاديث.

ولم نظفر إلى الآن بخبر يعارض حكمه (1) حكم هذه الاخبار، لابسند وثيق ولا بسند ضعيف، ولا مسند ولا مرسل، وبالجملة قد تواترت التنصيصات عن النبي صلى الله عليه وآله ثم أمير المؤمنين صلوات الله عليه ثم عن الائمة عليهم السلام، واحداً بعد واحد، على ثانی عشرهم الحجة الحلف القائم بامامته، والاخبار عن غيبته قبل وجوده، وذكره

باللقاب والدلالة عليه بالاصاف من دون التصريح بالاسم، وفي اكثرها صريح النهي عن التسمية والتكنية إلى وقت الفرج، وأوان الظهور، وزمن الدعوة، وزمان الدولة، وإلى أن ينادى مناد من السماء باسمه الشريف وكنيته الشريفة.

وعلة ذلك والحكمة فيه من الاسرار التي لا يكتنه أمرها، ولا يكشف عن وجهها، وقد تقرّر في طبقات العلوم أنّ التكاليفات التشريعية إذا كانت بحيث لا يعلم سرّها ولا تعرف علّتها تكون مضعفة الاجر، مضاعفة المثوبة، إذفها يتمحض الامتثال وتحقق العبودية.

ولذلك ما إنَّ مسدَّيَحْتنا الأسبقين وفقهائنا الأقدمين رضوان الله عليهم أجمعين لم يبوثوا (2) هناك عن السرّ ولم ينصرفوا إلى استبانة العلة، بل حكموا بالنهي وقطعوا بالتحريم، وقالوا: في الأخبار أنّه لا يحلّ لأحد أن يسمّيه عليه السلام باسمه، ولا أن يكنيه بكنيته إلى أن يزيّن الله تعالى الأرض بظهور دولته.

والصدوقان الفقيهان الأقدمان و بهيان أبو جعفر محمّد وأبوه ابوالحسن على

ص: 71

1- فان ما حكمه بعارض حكم هذه الاخبار ليس إلا ما يكون حكما بجواز التسمية والتكنية وبأنّ الناس في حلّ من ذلك، ولم يرد بذلك خبر مسند ولا مرسل، بل ربما ورد نادرا خبر مشتمل على صريح الاسم والكنية وهو خارج عن هذا الباب الذي نحن بسبيله، منه ره

2- باث عن الشي يبوث بوثا: بحث عنه. والاستبانة: الاستخراج الصحاح [274/1]

رضي الله عنها منعا عن ذلك كل المنع، وبالغافي النهي كل المبالغة، حتى أنها إذا روي حديثاً فيه التسمية بالتصريح، قال: هكذا أورد هذا الحديث، ولكن سبيل المذهب أن لا يعلن بالاسم ولا يصرح بالتسمية، وهما في المعرفة بالآخبار والبصيرة في الأحاديث بحيث لا يقاسان بغيرهما في المرتبة، ولا يوازن بها أحد في الدرجة، أما يكفيها من الفضل ما أورده شيخنا المحقق السعيد الشهيد أبو عبد الله محمد بن مكي قدس الله تعالى نفسه الزكية في مقدمة كتاب الذكرى (1) بقوله: وقد كان الأصحاب يتمسكون بما يجدونه في شرائع الشيخ أبي الحسن بن بابويه رحمه الله عند إعواز النصوص لحسن ظنهم به وإن فتواه كروايته.

ومن المبالغة في عدم مجاوزة موقف النص وعدم مخالفة مقتضاه، أن ما يقع إلينا الآن من نسخ كتاب الكافي وكتاب كمال الدين وتمام النعمة وكتاب عيون أخبار الرضا وغيرها من الكتب التي كان انتساخها من قبل هذه السنين المتأخرة، فإن كل ما فيها من حديث يشتمل على صريح اسم القائم عليه السلام إنما كتب الاسم الشريف فيه بحروف مقطعة هكذا: م ح م د لثلاً يسبق صريح الاسم إلى اللسنة في القراءة والرواية.

تشبيد

أما تتبصر بالادعية المأثورة المضبوطة المأخوذة عن ساداتنا الطاهرين والأحاديث الصحيحة المروية عنهم صلوات الله وتسليماته عليهم إنما ذكرهم عليهم السلام فيها بالاسماء والكنى، وذكر قائمهم عليهم السلام بالنسب واللقب لا بالاسم والكنية، وهذا سنتهم المستمرة في أدعيتهم، وقاعدتهم المطردة في أحاديثهم صلوات الله على أرواحهم وأجسادهم.

ص: 72

ومما يستغرب الامر في ذلك

دعاء الوسائل المكرّم المجرب الذي رواه شيخنا الصدوق عروة الاسلام أبو جعفر محمد بن بابويه رضی الله تعالى عنه وقال: مادعوت بها إلا رأيت سرعة الاجابة، وهو من أشرف الدعوات، ومن لم يصدّق فليجرب. (1)

وأورده شيخنا العلامة قدس الله تعالى روحه في منهاج الصلاح. (2)

فإنه إنما شرفه وسرعة الاجابة فيه من جهة التوسّل بالنبي وعترته، والاستشفاع به وبهم، والاستصراخ باسمه وكنيته وأسمائهم وكناهم صلّى الله وسلّم عليه وعليهم، ومع ذلك فإنّ القائم لم يذكر فيه بالاسم والكنية، بل إنّما ذكر بالنسب واللقب والوصف.

وكذلك دعاء الصلاة على النبي وأوصيائه عليه وعليهم السلام (3)، المروي في مصباح المتهدّد، لشيخنا الاعظم شيخ الطائفة أبي جعفر الطوسي نور الله تعالى ضريحه، من طريقين. (4)

وكذلك أدعية الساعات، وهي أدعية شريفة كريمة، قرية الطريق، صحيحة الاسناد، أوردها شيخ الطائفة في المصباح (5) والعلامة في منهاج الصلاح (6)

ص: 73

1- قال المحدّث القمي في هدية الزائرین 328 ومفاتيح الجنان الفصل السابع عند ذكر الدعاء المعروف عندنا بدعاء التوسل: علامه مجلسی فرموده که در بعضی از کتب معتبره نقل کرده اند از محمد بن بابويه که این دعای توسل را از ائمه روایت کرده و گفته است که در هیچ امری نخواندم مگر آنکه اثر اجابت را بزودی یافتم

2- منهاج الصلاح

3- الذي يقال له بالفارسی دوازده امام

4- مصباح المتهدّد 362

5- مصباح المتهدّد 461

6- منهاج الصلاح

انّ حديث اللوح والصحيفة وهو الحديث الشريف الذي رواه جابر بن عبد الله الانصاري، وفيه أسماء أوصياء النبي الاثني عشر وكناهم صلّى الله عليه وعليهم، وهو ممّا على روايته تواطؤ الخاصّة والعامة، من طرق متلونة مختلفة، وأسانيد مشعّبة متكرّرة-كلّما رواه الصدوق عروة الاسلام في كتاب من كتبه، أردفه بالنهي عن التسمية والتكنية، مع أنّه يحتاج إليها هناك للتعين، وللاحتجاج، ولتتمام الايمان.

قال رضوان الله تعالى عليه في أول الباب الخامس(1) من كتاب عيون اخبار الرضا: حدّثنا محمّد بن إبراهيم بن إسحاق الطالقاني رضى الله عنه قال: حدّثنا الحسين بن إسماعيل، قال: حدّثنا أبو عمرو سعيد بن محمّد بن ناصر القطّان قال:

حدّثنا عبد الله بن محمد السلمي قال: حدّثنا محمّد بن عبد الرحيم قال: حدّثنا محمّد بن سعيد بن محمّد قال: حدّثنا العبّاس بن أبي عمرو عن صدقة بن أبي موسى عن أبي نصر(2) قال: لمّا احتضر أبو جعفر محمّد بن علي الباقر عليه السلام عند الوفاة دعا بابنه الصادق عليه السلام ليعهد إليه عهداً، فقال له: أخوه زيد بن علي عليه السلام: لو امتثلت فيّ تمثال الحسن والحسين عليهما السلام لرجوت أن لا تكون أتيت المنكر، فقال له: يا أبا الحسين(3) انّ الامانات ليست بالتمثال، ولا العهود بالسوم،(4) وإنّما هي أمور سابقة عن حجج الله تعالى.

ثمّ دعا بجابر بن عبد الله، فقال له: يا جابر حدّثنا بما عاينت من الصحيفة، فقال له جابر: نعم يا أبا جعفر، دخلت على مولاتي فاطمة بنت رسول الله صلى الله عليه وآله لاهنّها بمولود الحسين عليه السلام، فاذا بيدها صحيفة من درّة، فقلت لها يا

ص: 74

1- في العيون المطبوعة في اول الباب السادس

2- ابي نصر خ ل بدل عن ابي نصره على ما في الاصل [و] كأنّ الاصح عن ابي بصرة بفتح الباء الموحدة وتسكين الصاد المهملة، وابوبصرة الغفاري اسمه حميل بن بصرة الغفاري بالحاء المهملة المضمومة واليم المفتوحة تصغير الحمل، ولد الضائنة في السنة الاولى

3- يا ابا الحسن خ ل

4- بالرسوم خ ل. فيما حضرنا الآن من نسخ كتاب عيون اخبار الرضا: ولا العهود بالرسوم، والصحيح بالسوم. منه ره أقول: وفي المطبوع أيضاً: بالرسوم

سيدة نساء العالمين: ما هذه الصحيفة التي أراها معك؟

قالت: فيها أساء الائمة من ولدي، قلت لها: ناوليني لأنظر فيها، قالت: باجابر لولا النهي لكنت أفعل، لكنه قد نهى أن يمسه إلا نبي أو أهل بيت نبي، ولكنه مأذون لك أن تنظر إلى باطنها من ظاهرها.

قال جابر: فقرأت فإذا فيها: أبو القاسم محمد بن عبدالله المصطفى أمه آمنة.

أبو الحسن علي بن أبي طالب المرتضى، أمه فاطمة بنت أسد بن هاشم بن عبد مناف.

أبو محمد الحسن بن علي البر.

أبو عبدالله الحسين بن علي النقي (1) أمهما فاطمة بنت محمد.

أبو محمد علي بن الحسين العدل أمه شهربانويه بنت يزيد جرد.

أبو جعفر محمد بن علي الباقر أمه أم عبدالله بنت الحسن بن علي بن أبي طالب.

أبو عبدالله جعفر بن محمد الصادق، أمه أم فروة بنت القاسم بن محمد بن أبي بكر.

أبو ابراهيم موسى بن جعفر، أمه جارية اسمها حميدة. (2)

أبو الحسن علي بن موسى الرضا، أمه جارية اسمها نجمة.

أبو جعفر محمد بن علي الزكي، أمه جارية اسمها خيزران.

أبو الحسن علي بن محمد الأمين، أمه جارية اسمها سوسن.

أبو محمد الحسن بن علي الرفيق، أنه جارية اسمها سمانة ونكتي أم

لحسن.

أبو القاسم م ح م د بن الحسن هو حجة الله القائم، أمه جارية اسمها نرجس.

ثم بعد تمام الرواية قال: رضى الله تعالى عنه بهذه العبارة: جاء هذا الحديث هكذا بتسميته القائم عليه السلام، والذي أذهب إليه: النهي عن تسميته

ص: 75

1- التقى خ ل

2- في العيون المطبوعة: حميدة المصفاة

وقال رضى الله تعالى عنه في الباب السابع والعشرين من كتاب كمال الدين وتمام النعمة، وهو باب ماروى عن سيّدة النساء فاطمة بنت رسول الله صلّى الله عليها وعلى ذريتها من حديث الصحيفة وما فيها من أسماء أمهاتهم وأنّ الثاني عشر منهم صلوات الله عليهم هو القائم عليه السلام.

حدّثنا محمّد بن إبراهيم بن إسحاق الطالقاني، قال: حدّثنا الحسن بن اسماعيل، قال: حدّثنا أبو عمرو وسعيد بن محمّد بن نصر القطان، قال: حدّثنا عبد الله بن محمّد السلمي، قال: حدّثنا [محمد بن عبد الرحمن، قال: حدّثنا محمّد بن سعيد بن محمد، قال: حدّثنا العباس بن أبي عمرو، عن صدقة بن أبي] موسى عن أبي نصر (2) قال: لمّا احتضر أبو جعفر محمّد بن على الباقر عليه السلام دعا ابنه الصادق عليه السلام فعهد إليه فقال له أخوه زيد بن على بن الحسين عليه السلام: لو امتثلت فيّ مثال الحسن والحسين عليها السلام لرجوت أن لا تكون أتيت منكراً فقال له: يا أبا الحسن إنّ الأمانات لا تكون بالتمثال ولا العهود بالسوم (3) وإمّا هي أمور سابقة عن حجج الله وتعالى، ثمّ دعا بجابر بن عبد الله، فقال له: يا جابر حدّثنا ما عاينت من أمر الصحيفة، فقال جابر: نعم يا أبا جعفر، دخلت على مولاتي فاطمة بنت رسول الله صلّى الله عليه وآله لأهنتها بمولد الحسين عليه السلام، فاذا بيدها صحيفة من درّة بيضاء فقلت: يا سيّدة النساء ما هذه الصحيفة التي أراها معك؟ قالت: فيها أسماء الأئمة، من ولدي قلت: ناوّليني لآنظر فيها، قالت: يا جابر لولا النهي لكنت أفعل، لكنه نهى أن يمسه إلا النبي أو وصي النبي أو أهل بيت النبي، ولكنّه مأذون لك أن تنظر إلى باطنها من ظاهرها.

قال جابر: فقرأت فاذا فيها: أبو القاسم محمد بن عبد الله المصطفى أمّه آمنة بنت وهب.

1- عيون اخبار الرضا 1/41 طبع قم

2- ابي نصره خ ل

3- في المطبوع: بالرسوم

أبو الحسن علي بن أبي طالب المرتضى، أمه فاطمة بنت أسد بن هاشم بن عبدمناف.

أبو محمد الحسن بن علي البَر.

أبو عبد الله الحسين بن علي النقي، أمها فاطمة بنت محمد رسول الله.

أبو محمد علي بن الحسين العدل أمه شاه بانوية(1)، بنت يزدجرد، بن شاهنشاه.(2)

أبو جعفر محمد بن علي الباقر، أمه أم عبد الله بنت الحسن بن علي بن أبي طالب.

أبو عبد الله جعفر بن محمد الصادق أمه أم فروة بنت القاسم بن محمد بن أبي بكر.

أبو إبراهيم موسى بن جعفر الثقة، أمه جارية اسمها حميدة.

أبو الحسن علي بن موسى الرضا، أمه جارية اسمها نجمة.

أبو جعفر محمد بن علي الزكي، أمه جارية اسمها خيزران.

أبو الحسن علي بن محمد الأمين، أمه جارية اسمها سوسن.

أبو محمد الحسن بن علي الرفيق، أمه جارية اسمها سمانه، وتكنى

بأم الحسن.

أبو القاسم م ح م د بن الحسن والحجة القائم، أمه جارية اسمها نرجس صلوات الله عليهم اجمعين.

وإذ قد أتم الرواية وبلغ مبلغها من التمام، قال رضى الله تعالى عنه بهذه العبارة: جاء هذه الحديث هكذا بتسمية القائم عليه السلام: والذي أذهب إليه ماروى في النهي عن تسميته، وسأذكر ما رويته في ذلك من الاخبار في باب أضعه في هذا الكتاب إن شاء الله تعالى.(3)

ص: 77

1- شهر بانوية خ ل

2- شهر يار خ ل

3- كمال الدين 305/1

ثم إنه رضوان الله تعالى عليه قد روى حديث اللوح من طريق آخر متفنن السند، منشعب الاسناد، فيه ذكره عليه السلام بالنسب واللقب، لا بالاسم والكنية، وإني أود أن لا يكون صدر هذه المقالة صفر (1) اللوح عن سطره (2) ولا-خلص الاوداء والاولياء في (3) القلوب عن ذكره، فأروى بحق رواياتي عن أسياسي عنه، واقول: إنه رضى الله تعالى عنه قال في أول الباب الثامن والعشرين، وهو باب ذكر النص على القائم في اللوح الذي أهداه الله عز وجل إلى رسوله صلى الله عليه وآله وسلم ودفعه إلى فاطمة عليها السلام، فعرضته على جابر بن عبد الله الانصارى رحمه الله حتى قرأه وانتسخه وأخبر به أبا جعفر محمد بن علي الباقر عليها السلام بعد ذلك.

حدثنا أبي ومحمد بن الحسن رضى الله عنها، قالوا: حدثنا سعد بن عبدالله وعبدالله بن جعفر جميعاً عن أبي الخير صالح بن أبي حماد، والحسن بن ظريف جميعاً عن بكر بن صالح.

وحدثنا أبي ومحمد بن موسى المتوكل ومحمد بن علي ماجيلويه (4)، وأحمد بن علي بن ابراهيم، والحسين بن ابراهيم بن تاتانة (5)، وأحمد بن زياد الهمداني رضى الله

ص: 78

1- الصفر بالكسر: الخالي الصحاح [714/2]

2- السطر: الخط والكتابة والسطر بالتحريك مثله الصحاح [684/2]

3- فرع جمع فارغ لسان العرب 445/8

4- على بن محمد بن ماجيلويه وابوه محمد بن ابي القاسم عبدالله ويلقب ببنار وضبطه بعض الاصحاب عبيدالله بن عمران البرق وهو المعروف الملقب بماجيلويه كلاهما فقيهان ثقتان وجهان ثبтан من وجوه الاصحاب وفقهائهم الاثبات ومذكور ان في كتب الرجال جميعاً، واما محمد بن علي ماجيلويه فقد ذكره الشيخ رحمه الله تعالى في كتاب الرجال [ص 491] في باب من لم يرو قال: محمد بن علي ماجيلويه القمي روى عنه محمد بن علي بن الحسين بن بابويه. ونحن نقول انه من شيوخه الاجلاء قد استعملنا حاله و تعرفنا جلالته من ابواب الأسانيد والطبقات والمساند والمشيوخات منه ره

5- المضبوط في النسخ بالكتابة وكذلك الدائر على الالسن في المشهور الحسين بن ابراهيم بن ناتانه تائين مثنانين من فوق ولكن ليس يستند إلى مستند يعول عليه، والاصح مستنداً باباياه بالموحدتين من تحت على أن يكون الاسم في الأصل باباه او بابا وابن بابا او باباه في رجالنا غير واحد بل عدة، وفي رجال العامة. أيضاً: ابن باباه او بابا. قال المطرزي [49/1] عن ابن ماکولا اسمه عبدالله بروى عن جبير وابن عمر

عنهم، قالوا: حدّثنا علي بن إبراهيم عن أبيه إبراهيم بن هاشم، عن بكر بن صالح، عن عبد الرحمن بن سالم، (1) عن أبي بصير، عن أبي عبد الله عليه السلام: قال: قال أبي الجابر بن عبد الله الانصاري: إنّ لي إليك حاجة فتى يخفّ عليك أن أخلوك فأسالك عنها، فقال جابر: في أيّ الاوقات شئت، فخلي به أبو جعفر عليه السلام فقال له: يا جابر أخبرني عن اللوح الذي رأيته في يد فاطمة بنت رسول الله صلّى الله عليه وآله وما أخبرتك به أنّه في ذلك اللوح مكتوب قال جابر: أشهد بالله أنّي دخلت على أمك فاطمة عليها السلام في حياة رسول الله صلّى الله عليه وآله وسلم أهنئها بولادة الحسين عليه السلام، فرأيت في يدها لوحاً أخضر ظننت أنّه زمرد، (2) ورأيت فيه كتابة بيضاء شبيهة بنور الشمس، (3) فقلت لها: بأبي أنت وأمي يا بنت رسول الله ما هذا اللوح؟ فقالت: هذا اللوح أهده الله عزّ وجلّ إلى رسوله صلّى الله عليه وآله فيه اسم أبي واسم بعلى واسم ابني وأسماء الاوصياء من ولدي فاعطانيه أبي ليبشرني بذلك. (4)

قال جابر فاعطتني أمك فقرأته وانتسخته فقال له أبي عليه السلام هل لك

ص: 79

-
- 1- لو كان مكان عبد الرحمن بن سالم اخوه عبد الحميد بن سالم لكان الطريق صحيح السند عالى الاسناد جداً صحيحاً ما اصحّه وعاليا ما اعلاه. منه ره
 - 2- الزمرد بضم الزاي والميم وفتح الراء المشدّدة والذال المعجمة اخيراً معروف، وقال الجوهرى [الصحاح 2/565]: انه الزبرجد والمعروف والمشهور انه جنس آخر غير الزبرجد، وربما يقال أن الزبرجد نوع منه. منه ره
 - 3- كتابا ابيض شبه نور الشمس خ ل
 - 4- ليسرني بذلك خ ل

باجابر أن تعرضه علي؟ قال: نعم فشي معه أبي حتى انتهى إلى منزله (1) وأخرج إلى أبي صحيفة من رق (2)، فقال له: انظر أنت في كتابك يا جابر لا قرء عليك، فقرأه عليه أبي فما خالف حرف حرفاً، قال جابر فاشهد بالله أني هكذا رأيت في اللوح مكتوباً:

بسم الله الرحمن الرحيم هذا كتاب من الله العزيز محمد نوره وسفيره وحجابه ودليله، نزل به الروح الامين من عند رب العالمين، عظم يا محمد أسمائي، واشكر نعمائي، ولا- تجحد آلائي، إني انا الله لا إله إلا أنا قاصم الجبارين، ومببر المتكبرين، (3) ومذل الظالمين، وديان الدين، إني انا الله لا إله إلا أنا، فن رجا غير فضلي أو خاف غير عدلي عذّبه عذاباً لا أعدّبه أحداً من العالمين، فإياي فاعبدو على فتوكل، إني لم ابعث نبياً فأكمل أيامه وانقضت مدّته إلا جعلت له وصياً وإني فضّلتك على الانبياء وفضّلت وصيّك على الاوصياء واکرمتك بشبليک بعده وسبطیک الحسن والحسين، فجعلت حسناً معدن علمي بعد انقضاء مدّة أبيه، وجعلت حسيناً خازن وحي واکرمته بالشهادة، وختمت له بالسعادة فهو أفضل من استشهد وأرفع الشهداء درجة، جعلت كلمتي التامة معه، والحجة البالغة عنده، بعترته أثيب وأعاقب، أولهم علي سيدالعابدين وزين أوليائي الماضين، وابنه شبيه جده المحمود محمد الباقر لعلمي، والمعدن لحكمي (4) سهلك المرتابون في جعفر، الرادّ عليه كالرادّ علي، حقّ القول منّي الا- كرم منّ مثوى جعفر، ولأسرّنه في أشياعه وأنصاره وأوليائه، انتجبت بعده موسى، وانتحت (5) بعده فتنة عمياء (6) حنّس الا ان خيط (7) فرضي لا ينقطع، وحبّتي

ص: 80

1- منزل جابر ل

2- الرق بالفتح مايكتب فيه. الصحاح [1483/4]. منه

3- البوار الهلاك. [الصحاح 598/2] والابارة افعال منه: هلاك كردن. مصادر

4- اي لحكمتي

5- يقال: انحاه كذا وانتحاه اي قصده وعرض له منه ره

6- اي فتنة عظيمة واهية الغواية شديدة الضلالة من قولهم ليلة ظلماء. حنّس اي شديد الظلمة منه ره

7- خطّ خ ل

لاتخفي، وأنّ أوليائي لا يشقون أبداً، ألا ومن جحد واحداً منهم فقد جحد نعمتي، ومن غير آية من كتابي فقد افترى على، فويل للمفترين الجاحدين عند انقضاء مدّة عبدى موسى وحبيبي وخيرتي. (1) إنّ الكذب بالثامن مكذب بكل أوليائي، وعلى وليي وناصري، ومن أضغ عليها أعباء النبوة وأمنحه (2) بالاضطلاع (3)، يقتله عفريت مستكبر (4)، يدفن بالمدينة التي بناها العبد الصالح، ذوالقرنين إلى جنب شرّ خلق (5)، حقّ القول متى لأقرنّ عينه محمّد ابنه وخليفته من بعده، فهو وارث علمى ومعدن حكّمى (6) وموضع سرّي، وحجّتي على خلقى، جعلت الجنة مثواه، وشفعته في سبعين من أهل بيته، كلّهم قد استوجبوا النار، وأختم بالسعادة لابنه على وليي وناصرى والشاهد في خلق، وأمّيني على وحبي، أخرج منه الداعي إلى سبيلي، والخازن لعلمى الحسن، ثمّ اكمل ذلك بابنه رحمة للعالمين، عليه كمال موسى وبهاء وعيسى وصبر أيوب، سيذلّ أوليائي في زمانه ويتهادى برؤوسهم كما يتهادى برؤوس الترك والديلم فيقتلون ويحرقون ويكونون خائفين مرعوبين وجلين، تصبغ الارض بدمائهم، ويفشو الويل والرّنين (7) في نساءهم، أولئك أوليائي حقّاً، بهم أذفع كلّ فتنة عمياء خندس، وهم أكشف الزلازل، وأرفع عنهم الآصار والاعلال، أولئك عليهم صلوات من ربّهم ورحمة وأولئك هم المهتدون.

ص: 81

- 1- الخير ضد الشر وخار الله لك اي اعطاك ما هو خير لك، والخيرة بسكون الياء اسم منه، فاما بالفتح فهي الاسم من قولك اختاره الله، ومحمد صلى الله عليه وآله خيرة الله من خلقه، بكسر الخاء واما الياء فيقال بالفتح بالسكون، كذا قال ابن الاثير في النهاية [91/2]. منه ره
- 2- فامنحه خ ل المنح العطاء والمنحة بكسر الميم واسكان النون: العطية. منه ره
- 3- الضلع بالتحريك القوه واحتمال الثقل، والاضطلاع افتعال من الضلاعة، وهي القوه، يقال: اضطلع بحمله اي قوى عليه ونهض به وتضلّع الرجل اي امتلاً شعباً ورياً، ومنه تضلّع فلان من العلم واضطلع به. منه ره
- 4- وهو المأمون العبّاسي
- 5- المراد به الهارون
- 6- الحكمم بالضم: مصدر قولك حكم بينهم بحكم اي قضى. وحكم له وحكم عليه والحكم ايضاً بالضم: الحكمة من العلم. والحكيم: العالم وصاحب الحكمة. الصحاح [1091/5]. منه
- 7- خ ل: الرنة، والصوت، ورنت المرأة اي صاحت. الصحاح [2127/5]. منه

قال عبدالرحمن بن سالم: قال أبو بصير: لولم تسمع في دهرك إلا هذا الحديث لكفأك، فصنّه إلا عن أهله. (1)

فهذا ما رواه رضوان الله عليه. ومما يوجب الحكم بصحة هذا الحديث، وأنه لا محالة عن منبع العلم وموطن الوحي ومعدن الرسالة، أنّ الطريق إلى عبدالرحمن بن سالم صحيح وثيق حصيف السند عالى الاسناد جدّاً، وليس لعبدالرحمن بن سالم ولا لأحد غيره أن يعلم بالغيب من عند نفسه، ويخبر بالاصياء الطاهرين واحداً بعد واحد وبأسمائهم وكناهم وآبائهم وأمهاتهم وصفاتهم وأحوالهم من قبل وجودهم بأعوام وسنين، ثم يتحقق الامر على ما وصف، ويكون الحال على ما أنبأ.

وكذلك القول في غير هذا الحديث من أشباهه ونظائره.

وقد روى رضى الله تعالى عنه هذا الخبر بعينه من طريق آخر في هذا الباب أيضاً فقال:

حدّثنا أبو محمّد الحسن بن حمزة، قال: حدّثنا أبو جعفر محمّد بن الحسين بن درست السروى، عن جعفر بن محمّد بن مالك، قال: حدّثنا محمّد بن عمران الكوفي، عن عبد الرحمن بن أبي نجران وصفوان بن يحيى، عن إسحاق بن عمّار، عن أبي عبد الله الصادق عليه السلام أنّه قال: يا إسحاق ألا أبشّرك؟ قلت: بلى جعلت فداك يا ابن رسول الله، فقال: وجدنا صحيفة باملاء رسول الله صلّى الله عليه وآله وخطّ أمير المؤمنين عليه السلام: بسم الله الرحمن الرحيم هذا كتاب من الله العزيز الحكيم - وذكر حديث اللوح كما ذكرته في هذا الباب مثله سواء إلا أنّه قال في آخره - ثم قال الصادق عليه السلام يا إسحاق هذا دين الملائكة والرسل فصنّه إلا عن أهله، يصنك الله ويصلح شأنك، (2) ثم قال: من دان بهذا أمن عقاب (3) الله عزّ وجلّ. (4) ومن طريق آخر، قال رضى الله تعالى عنه: حدّثنا أبو العباس محمّد بن إبراهيم بن إسحاق الطالقاني رضى الله عنه، قال: حدّثنا الحسن بن إسماعيل، قال: حدّثنا

ص: 82

1- كمال الدين 308/1-311

2- بالك خ ل

3- عذاب خ ل

4- كمال الدين 312/1

سعيد بن محمد القطن، قال: حدثنا عبدالله (1) بن موسى الروياني أبو تراب، عن عبدالعظيم بن عبدالله الحسني، عن علي بن الحسن بن زيد بن الحسن بن علي بن أبي طالب، قال: حدثني عبدالله بن محمد بن جعفر بن محمد بن أبيه عن جدّه أنّ محمد بن علي باقر العلم عليها السلام جمع ولده وفيهم عمهم زيد بن علي، ثمّ أخرج كتاباً إليهم بخطّ علي بن أبي طالب عليه السلام وإملاء رسول الله صلّى الله عليه وآله مكتوب فيه: هذا كتاب من الله العزيز العليم، حديث اللوح إلى الموضوع الذي يقول فيه: أولئك هم المهتدون.

وقال في آخره: قال عبدالعظيم: العجب كلّ العجب لمحمد بن جعفر وخروجه إذ سمع أباه يقول هذا ويحكاه، ثمّ قال: هذا سرّ الله ودينه ودين ملائكته، فصنّه إلّا عن أهله وأوليائه. (2)

وهذا وأن حديث اللوح والصحيفة طرقه وأسانيده متكرّرة متشعبة، كادت تكون غير محصاة من التكرّر والتشعب لدى الخاصّة والعامة، وفي أكثرها ذكر القائم عليه السلام بالنسب والحسب والالقاب والاصناف والكناية عن الإسم والكنية، لاصراح التسمية والتكنية.

وفي طريق رئيس المحدثين أبي جعفر الكليني رضي الله تعالى عنه في كتابه الكافي تصريح بصريح الاسم ولكن مكتوباً بحروف مقطعة تنبيهاً على عدم الاجهار به في القراءة والرواية الا بالرمز والكناية او بحروف متفاصلة متقاطعة في القراءة ايضاً كما في الكتابة والطريق ها هوذا:

محمد بن يحيى ومحمد بن عبدالله، عن عبدالله بن جعفر، عن الحسن بن ظريف وعلي بن محمد، عن صالح بن أبي حماد، عن بكر بن صالح، عن عبد الرحمن بن سالم، عن أبي بصير، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: قال أبي لجابر بن عبدالله

ص: 83

1- عبيد الله خ ل. الذي في بعض نسخ الكتاب وفي بعض نسخ كتاب شيخنا النجاشي رحمه الله تعالى ص 248 طبع جماعة المدرسين]: عبيد الله بن موسى الروياني أبو تراب بالتصغير، والصحيح عندي عبدالله علي ما اورده في الاصل. منه ره

2- كمال الدين 312/1-313

الأنصاري إنَّ لي إليك حاجة فتى يخفُّ عليك أن أخلوبك فأسألك عنها، فقال له جابر: أيُّ الأوقات أحببته فخلابه في بعض الأيام فقال له: يا جابر أخبرني عن اللوح الذي رأيته في يد أمي فاطمة عليها السلام بنت رسول الله صَلَّى الله عليه وآله وما أخبرتك به أمي أنَّه في ذلك اللوح مكتوبٌ؟ فقال جابر: أشهد بالله أتى دخلت على أمك فاطمة عليها السلام في حياة رسول الله صَلَّى الله عليه وآله فهنيتها بولادة الحسين ورأيت في يديها لوحاً أخضر، ظننت أنه من زمردٍ ورأيت فيه كتاباً أبيض، شبه لون الشمس، فقلت لها: بأبي وأمِّي بابنت رسول الله صَلَّى الله عليه وآله ما هذا اللوح؟ فقالت: هذا لوح أهداه الله إلى رسوله صَلَّى الله عليه وآله فيه اسم أبي واسم بعلي واسم ابني واسم الأوصياء من ولدي وأعطانيه أبي لبيش رني بذلك، قال جابر فاعطتني أمك فاطمة عليها السلام فقرأته واستنسخته، فقال أبي: فهل لك يا جابر: أن تعرضه علي قال: نعم، فمشى معه أبي إلى منزل جابر فأخرج صحيفة من رقِّ فقال: يا جابر أنظر في كتابك لأقرأ [أنا] عليك، فنظر جابر في نسخته فقرأه أبي فاخالف حرف حرفاً، فقال جابر: فأشهد بالله أتى هكذا رأيته في اللوح مكتوباً:

بسم الله الرَّحْمَن الرَّحِيم

هذا كتاب من الله العزيز الحكيم لمحمد نبيّه ونوره وسفيره وحجابه ودليله نزل به الرُّوح الأمين من عند ربِّ العالمين، عظم يا محمد أسمائي واشكر نعمائي ولا تجحد آلائي، إنِّي أنا الله لا إله إلا أنا قاصم الجبارين ومُديل (1) المظلومين وديّان الدّين، إنِّي أنا الله لا إله إلا أنا، فنرجا غير فضلي أوخاف غير عدلي، عدّته عذاباً لا أعدّبه أحداً من العالمين فأياي فاعبد وعلّي فتوكّل، إنّي لم أبعث نبياً فأكملت أيامه وانقضت مدّته (2) إلا جعلت له وصياً وإنّي فضّلتك على الأنبياء وفضّلت وصيّك على الأوصياء وأكرمتك بشبليك وسبطيك حسن وحسين، فجعلت حسناً معدن علمي،

ص: 84

1- الادالة بمعنى الغلبة، والاضافة هاهنا بتقدير اللام اي المديل لهم. قال ابن الأثير في نهايته: يقال ادبل لنا على اعدائنا اي نُصرنا عليهم وكانت الدولة لنا، والدولة بالضم الانتقال من حالة الشدة الى حال الرخاء منه رو

2- كملت مدته خ ل

بعد انقضاء مدّة أبيه وجعلت حسيناً خازن وحيي وأكرمه بالشهادة وختمت له بالسعادة، فهو أفضل من استشهد وأرفع الشهداء درجة، جعلت كلمتي التامة معه وحجّي البالغة عنده، بعترته أثيب وأعاقب، أولهم عليّ سيّد العابدين وزين أوليائي الماضين وابنه شبه جدّه المحمود محمّد الباقر علمي والمعدن لحكمتي سيهلك المرتابون في جعفر، الرأدّ عليه كالرأدّ عليّ، حقّ القول لأكرم من مثوى جعفر ولأسرّته فيأشيعاه وأنصاره وأوليائه، انتحت (1) بعده موسى فتنه حندس لأنّ خيط فرضي لا ينقطع وحجّتي لا تخفي وأنّ أوليائي يسقون بالكأس الأوفي، من جحد واحداً منهم فقد جحد نعمتي ومن غير آية من كتابي فقد افترى عليّ، ويل للمفترين الجاحدين بعد انقضاء مدّة موسى عبدي وحيبي وخبرتي في عليّ وليي وناصري ومن أضع عليه أعباء النبوة وأمتحنه (2) بالاضطلاع بها يقتله عفريت مستكبر (3) يدفن في المدينة التي بناها العبد الصالح (4) إلى جنب شرّ خلقي (5) حقّ القول منّي لأسرّته بمحمّد ابنه وخليفته من بعده ووارث علمه، فهو معدن علمي وموضع سرّي وحجّتي على خلق لا يؤمن عبد به إلا جعلت الجدة مثواه وشفّعته في سبعين من أهل بيته كلّهم قد استوجبوا النار وأختم بالسعادة لابنه عليّ وليي وناصري والشاهد في خلقي وأميني على وحيي، أخرج منه

ص: 85

1- انتحيت بعده بموسى فتنه عمياء حندساً ل من انتحاه اذاقصده وتعرض له وعرض له واصابه بعارضة. وما في النسخة اصحّ واقوم اى قصدت بعده موسى فتنه عمياء حندساً شديدة الظلمة وخيمة الضلالة فدفعتها وامطتها واذهبها به. واما انتجب أو وانتجبت بالجيم والباء الموحدة فن تصحيفات الصحفين وتحريفات المحرفين. وفي النهاية الاثرية [30/5] في حديث حرام بن ملحان «فانتحى له عامر بن الطفيل فقتله» اى عرض له وقصده يقال: نحى وانحى وانتحى ومنه الحديث فانتحاه ربيعة اى اعتمده بالكلام وقصده ومنه حديث الخضر عليه السلام: «وخى له» اى اعتمد خرق السفينة... ومنه حديث الحسن «قد تنحى في برنسه وقام الليل في حندسه» اى تعمد للعبادة وتوجه لها وصار في ناحيتها [او تجنب الناس وصار في ناحية منهم] منه ره

2- فى طريق الصدوق ابن بابويه: وامنحه: منه ره

3- اى المأمون

4- هو ذوالقرنين لان طوس من بنائه كما صرح به في رواية النعماني لهذا الخبر. مرآت العقول 435/1

5- وهو هارون الرشيد

الدّاعي إلى سبيلي والخازن لعلمي الحسن بن علي وأكمل ذلك بابنه «م ح م د» رحمة اللعالمين، عليه كمال موسى وبهاء عيسى وصبر أيوب فيذل أوليائي في زمانه وتتهادى رؤوسهم كمتتهادى رؤوس الترك والدّيلم فيقتلون ويحرقون ويكونون خائفين، مرعوبين، وجلين، تصبغ الأرض بدمائهم ويفشو الويل والرّثة في نسانهم أولئك أوليائي حقاً، بهم أدفع كل فتنة عمياء حنّس وهم أكشف الزلازل وأدفع الإصار والأغلال أولئك عليهم صلوات من ربّهم ورحمة وأولئك هم المهتدون.

قال عبدالرحمن بن سالم: قال أبو بصير، لولم تسمع في دهرك، إلا هذا الحديث لكفّك، فضنه إلا عن أهله.

إيقاظ

لا يحتجب عن بصيرتك في هذا الحديث الكريم أنّ اسم القائم عليه السلام أنّما كانت كتبه في اللوح المنزل من السماء هكذا أي بحروف متفازرة غير متواصلة على خلاف الأمر في أسماء سائر الأوصياء صلّى الله عليه وعليهم، فإنّ الحديث أنّما هو حكاية نسخة جابر رضى الله تعالى عنه من ذلك اللوح المكتوب.

وأبو جعفر الباقر عليه السلام قد استخبره عمّا كان مكتوباً فيه، واستعرضه نسخته التي انتسخها منه وقرأ عليه ما في نسخته من قبل أن ينظر إليها فلم يخالف حرف حرفاً، ثم عرض جابر عليه السلام نسخته وقال: اشهد بالله أنّي هكذا رأيته في اللوح مكتوباً، وهو عليه السلام قد حكى عن تلك النسخة ورواها بعينها.

فاذن لا يُمتري في أنّ اللوح المكتوب المنزل من عند الله ربّ العالمين قد خولف فيه بين اسم القائم عليه السلام وبين أسماء سائر الأوصياء، فكتبت أسماءهم عليهم السلام بالتصريح وكتب اسمه عليه السلام بالرمز، ومن المتيقّن بته أنّه ما ذلك أمر يجري عل الجراف واللغوبل إنّما هولحكمة حكيمة (1) لا يعلمها إلا الله سبحانه.

فالويل لمن غير سنّة الله وبدل حكمته وخالف أمره وجرى في تسمية أوليائه

ص: 86

وأوصياء نبيّه وذكر أسمائهم جميعاً على سبيل واحد وسنة واحدة.

ثمّ من المستغربات ما في أمالي الصدوق عروة الاسلام رضى الله تعالى عنه في بيان دين الامامية والعبارة عما فيه من عدم ذكر القائم عليه السلام والمقام ذلك بالاسم ولا بالكنية، بل إنّما باللقب والنسب على خلاف الامر في ذكر الائمة من قبله، وذلك في مجلس يوم الجمعة الثاني عشر من شعبان من سنة ثمان وستين وثلاثمائة، واجتمع في هذا اليوم إلى الشيخ الجليل الفقيه أبي جعفر رضى الله عنه أهل مجلسه والمشايخ فسألوه أن يعلى عليهم وصف دين الامامية على الايجاز والاختصار فقال رضى الله عنه:

و دين الامامية هو الاقرار بتوحيد الله تعالى ذكره، ونفي التشبيه عنه، وتنزيهه عمّا لا يليق به، والاقرار بأنبياء الله ورسله وحججه وملائكته وكتبه، والاقرار بأنّ محمداً صلى الله عليه وآله هوسيد الانبياء والمرسلين، وأنّه أفضل منهم ومن جميع الملائكة المقربين، وأنّه خاتم النبيين فلا نبي بعده إلى يوم القيامة، وأنّ جميع الانبياء والرسول والائمة عليهم السلام أفضل من الملائكة. وأنهم معصومون مطهرون من كلّ دنس ورجس، لا يهيمون بذنب صغير ولا كبير ولا يرتكبونه، وأنهم أمان لأهل الارض

كما أنّ النجوم أمان لأهل السماء، وأن الدعائم التي بنى الاسلام عليها خمس: الصلاة والزكاة، والصوم، والحج و ولاية النبي والائمة بعده صلوات الله عليهم وهم اثنا عشر اماماً أولهم امير المؤمنين علي بن أبي طالب، ثمّ الحسن، ثمّ الحسين، ثمّ علي بن الحسين، ثمّ الباقر محمّد بن علي، ثمّ الصادق جعفر بن محمّد، ثمّ موسى بن جعفر، ثمّ الرضا علي بن موسى، ثمّ محمّد بن علي، ثمّ علي بن محمّد، ثمّ الحسن بن علي، ثمّ الحجّة ابن الحسن بن علي عليهم السلام، والاقرار بأنهم اولوالامر الذين أمر الله بطاعتهم فقال: «أطيعوا الله وأطيعوا الرسول واولى الامر منكم» (1) وأنّ طاعتهم طاعة الله، ومعصيتهم معصية الله، ووليهم وليّ الله وعدوهم عدو الله عزّ وجلّ... (2)

وفي كتاب مهج الدعوات للسيد الفقيه النبيه العالم العامل الزاهد العابد

ص: 87

1- سورة النساء: 59

2- امالي الشيخ الصدوق 379-380 الطبع الحجري

زين العابدين، ومحمد بن علي الباقر، وجعفر بن محمد الصادق، وموسى بن جعفر الكاظم، وعلي بن موسى الرضا، ومحمد بن علي التقي، وعلي بن محمد النقي، والحسن بن علي العسكري، والحجة القائم المهديّ الامام المنتظر صلوات الله عليهم أجمعين... (1)

وفيه أيضاً في دعاء مستجاب عظيم الرتبة جليل القدر، يروى أنّه لمولانا أبي إبراهيم موسى بن جعفر عليها السلام، أورده بعد دعاء الاعتقاد:

أسألك أن تصلي علي مولانا وسيدنا رسولك محمد، حبيك الخالص،

وصفيك المستخلص، الذي استخلصته بالحبة (2) والتفويض، واثمنتته علي وحيك ومحزون (3) سرّك وخفي علمك، وفضّلته علي من خلقت، وقربته إليك، واخترتّه من برينك، البشر النذير السراج المنير، الذي أيدته بسلطانك، واستخلصته لنفسك، وعلي أخيه ووصية وصهره ووارثه، والخليفة لك من بعده في خلقك وأرضك، أمير المؤمنين علي بن أبي طالب، وعلي ابنته الكريمة الفاضلة الطاهرة الزهراء الغراء، فاطمة، وعلي ولديها الحسن والحسين، سيدي شباب أهل الجنة، الفاضلين الراجحين الزكيين التقيين، الشهيدين الخيرين الفاضلين، وعلي علي بن الحسين زين العابدين، وسيدهم، دي الثقات، وعلي محمد بن علي الباقر، وجعفر بن محمد الصادق، وموسى بن جعفر الكاظم، وعلي بن موسى الرضا، ومحمد بن علي الجواد، وعلي بن محمد الهادي، والحسن بن علي العسكري والمنتظر لامرك والقائم في أمرك بما يرضيك، والحجة لك علي خلقك، والخليفة لك علي عبادك، المهديّ ابن المهديين، الرشيد المرشد ابن المرشد ابن المرشدين إلى صراط مستقيم، صلاة تامة عامّة دائمة نامية باقية شاملة متواصلة، وأن تغفر لنا وترحمنا وتفرّج عنا كربنا وهمنا وغمنا... (4)

وفيه أيضاً فيما اختاره من أدعية مولانا علي بن موسى الرضا عليها السلام، في دعاء ذكر قدّس الله روحه أنّه وجده في كتاب أصل يونس بن عبدالله بن بكير،

ص: 89

1- مهج الدعوات ص 232 طبع 1323

2- اي العطاء

3- في المطبوع: ومكنون سرّك

4- مهج الدعوات 240

وأثَّه قال له الرضا عليه السلام: بايونس تحفظ ما أكتبه لك، وادعُ به في كل شديدة(1) تجاب وتعطى ما تتمناه[ثم كتب لي]64

بعد ذكر الاقرار بالنبى صلى الله عليه وآله، وبأمر المؤمنين صلوات الله عليه، وأوصيائه عليهم السلام من أبنائه: اللهم وقد أصبحت يومى هذا لائقة لى، ولا رجاء، ولا لجا، ولا مفزع، ولا - منجا غير من توسلت بهم إليك، متقرباً إلى رسولك محمد صلى الله عليه وآله وسلم، ثم أمير المؤمنين علي عليه السلام، والزهراء سيّدة نساء العالمين، والحسن والحسين وعلى ومحمد وجعفر وموسى وعلى ومحمد وعلى والحسن، ومن بعدهم مقيم المحبّة إلى الحجّة المستورة(2) من ولده، المرجو لامة من بعده، اللهم فاجعلهم في هذا اليوم وما بعده حصني من المكاره، ومعقلي من المخاوف...(3)

فهذا ما هممنا بنقله وإيراده، وكذلك في كلّ دعاء وفيه ذكره صلى الله عليه وآله وسلم، وذكرهم صلوات الله وتسلّماته عليهم. فمن المستبين أنّه لولا أنّ ذكر الاسم منهى عنه في الدين نهياً مؤكّداً لم يكن يهمل ويترك في أمثال تلك المواضع والمقامات.

تذنيب

حكم التحريم الذي هو موجب النصوص ومقتضاها، يختصّ بالتلفظ والتتّك في المحاورات والمقاولات، ولا يشمل مجرد الكتابة من دون التلفظ، فإنّ ذلك لا يعدّ تسمية وتكنية بحسب العرف ولا تحسب اللغة، ولذلك أتى بذلك بعض العلماء في بعض

المصنفات في أصول الاعتقادات للتعين والتعليم.(4)

ص: 90

1- في المطبوع: شدّة

2- كذا في المطبوع وكان في الاصل: المنشورة وفي البحار 348/94: يقيم الحجّة إلى الحجّة المنشورة

3- مهج الدعوات 253-255

4- كالعلامة في الباب الحاد يعشر

ومن ذلك الباب ما في النسخ المصححة المعوّلة عليها من كتاب الدروس، لشيخنا الفاضل المحقق السعيد الشهيد قدّس الله تعالى لطفه، في كتاب المزار من ذكر الكنية فقط، دون الاسم (1)، ولكن الاولى بل الاحوط بل المحكوم عليه بالوجوب وعلى ضده بالتحريم كتبة الاسم بحروف مقطّعة متفاصلة، محافظة على حق العمل بما جرت به نصوص حملة الوحي وحفظه الدين، ومراعاة للسنة المسلوكة في عصور العلماء السابقين، ومتابعة للتعليم المعهود في اللوح السماوي الالهي المكتوب المنزل من عند الله رب العالمين، على خاتم أنبيائه المكرمين وأفضل عباده المرسلين.

استبصار

إنّ امور غيبية مولانا الحجّة القائم عليه السلام وشؤونها وإن كانت مستورة الاسرار عن أبصار البصائر إذ تصغر عنها هذه العقول وتضيق عن حملها هذه الاوهام وهي من سرّ الله المطوية علته على ما قد نطقت به أحاديثهم وأخبارهم صلوات الله وتسليماته على أرواحهم وأجسادهم إلاّ أنه يستبين لي من الروايات أنّ من جملة الحكم والاسرار في عدم تسمية القائم وتكنيته عليه السلام في زمن غيبته عجل الله فرجه وسهّل مخرجه أن يكون أوّل من يعلن ذكر الاسم ويجاهره ويقرّع الاسماع ذلك منه هو المنادي الذي ينادي من السماء باسمه واسم أبيه صلوات الله عليها فيقرّع أسماع الناس ذلك من قبله فيسمعه جميع من على الساهرة (2) وهم عن ذلك من قبل لمحجوبون وعن السمع لمعزولون ثمّ يظهر عليه السلام قائما بين الركن والمقام وجبرئيل عليه السلام بين يديه بنادى البيعة الله فيقوم باحياء الدين وإقامة أركانه وإماتة البدع وإبادة بنيانها ومن شعائر دولته في إقامة العدل وشعار سلطنته في إحياء السنة العادلة ردّ المسجد الحرام إلى أساسه الذي كان عليه وتحويل المقام إلى موضعه الذي كان فيه

ص: 91

1- وهذه حكاية الفاظه: الثاني عشر الامام المهدي الحجّة صاحب الزمان ابوالقاسم بن الامام ابي محمد العسكري عجل الله فرجه منه ره.

راجع الدروس الشرعية ص 154-155

2- الساهرة وجه الارض. منه ره

وقطع أيدي بني شيبه وتعليقها بالكعبة مكتوب عليها هؤلاء سراق الكعبة وإرجاع مسجد النبي صلى الله عليه وآله إلى أصله وإخراج اللات والعزى وإحراقها وإجراء نهر من ظهر مشهد الحسين عليه السلام إلى الغريين حتى ينزل الماء إلى النجف وتعمل على فوهته (1) القناطر والارحاء.

ص: 92

1- أفواه الازقة والانهار واحدها فوهة بضم الفاء وتشديد الواو المفتوحة يقال: اقعد على فوهة الطريق. منه ره. الرحي معروفة وهي مؤنثة وهما رحيان، ومنهم من يمدّها ويقول رحاء ورجاء ان وأرحية وثلاثة أرح والكثيرة منها أرحاء. منه ره

ليست التسمية والتكنية المنهية عنها إلا ذكر صراح الاسم وصراح الكنية، فإما قولنا: سمي رسول الله وكنيته أو المسمى باسم رسول الله والمكنى بكنيته فكناية عن الاسم والكنية، وليس من التسمية والتكنية في شيء، وكذلك التنطق بحروف المباني متفردة متفاززة، ولذلك قدشاع ذلك بين الاصحاب واستمرت عليه طريقتهم في تعيين الاسم والكنية بالكناية من دون التسمية والتكنية اقتداء بالنبي وأوصيائه المعصومين صلى الله عليه وعليهم أجمعين، حيث لم يسموا ولم يكتوا وكنوا عن الاسم والكنية كناية، فقد تواتر عن رسول الله صلى الله عليه وآله في أحاديث ذكر المهدي عليه السلام من طرق الخاصة ومن طرق العامة أيضا بروايات غير محصورة وأسانيد غير محصاة أنه صلى الله عليه وآله وسلم قال في المهدي الموعود ظهوره في آخر الزمان: إنه رجل من أهل بيتي من ولد فاطمة ومن صلب ولدي الحسين يواطئ اسمه اسمي وكنيته كنيته يخرج فيعلن أمر الله ويظهر دين الله ويملا الأرض قسطاً وعدلاً كما ملئت جوراً وظلماً.

وحديث جابر بن عبد الله الأنصاري رضى الله تعالى عنه - أن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم بشره بالبقاء إلى أن يلقى من ولده صلى الله عليه وآله من اسمه محمد ولقبه الباقر لانه يقر العلم بقرأ متواتر المعنى ومختلف الألوان طريقاً وسنداً لدى الخاصة والعامة، ومن طريقه:

مارواه الصدوق رضى الله تعالى عنه في الباب الخامس والعشرين من (1) كتاب كمال الدين وتمام النعمة أيضاً وهو باب ماروى عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم من النص على القائم عليه السلام وأنه الثاني عشر من الائمة صلوات الله عليهم بسنده

ص: 93

فقال: حدّثنا محمد بن موسى المتوكّل قال: حدّثنا محمد بن أبي عبدالله الكون قال: حدّثنا موسى بن عمران النخعي، عن عمّه الحسين بن يزيد، عن الحسن بن علي بن أبي حمزة، عن أبيه، عن الصادق جعفر بن محمد، عن أبيه عن آبائه عليهم السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: حدّثني جبرئيل عن ربّ العزّة جلّ جلاله أنّه قال: من علم أن لا إله إلاّ أنا وحدي، وأنّ محمداً عبدي ورسولي، وأنّ علي بن أبي طالب خليفتي، وأنّ الأئمة من ولده حججى أدخلته الجنّة [برحمتي] ونجّيته من النار بعفوي، وأبحت له جوارى، وأوجبت له كرامتى، واتممت عليه نعمتى، وجعلته من خاصّتي وخالصتى، إن ناداني ليبيّته: وإن دعاني أجبته، وإن سألتني أعطيتّه، وإن سكت ابتدأته، وإن أساء رحمتّه، وإن فرّمتني دعوته، وإن رجعت إليّ قبلته، وإن قرع بابي فتحتّه.

ومن لم يشهد أن لا إله إلاّ أنا وحدي، أو شهد بذلك ولم يشهد أنّ محمداً عبدي ورسولي، أو شهد بذلك ولم يشهد أنّ علي بن أبي طالب خليفتي أو شهد بذلك ولم يشهد الأئمة من ولده حججى، فقد جحد نعمتى وصغّر عظمتي، وكفر بآياتي وكتبي، إن قصدني حجبته، وإن سألتني حرمتّه، وإن ناداني لم أسمع نداءه، وإن دعاني لم أستجب (1) دعاءه، وإن رجاني خيبته، وذلك جزاؤه منّي وما أنا بظلام للعبيد.

فقام جابر بن عبدالله الانصارى فقال: يا رسول الله ومن الأئمة من ولد عليّ بن أبي طالب؟ قال: الحسن والحسين سيّدا شباب أهل الجنّة، ثمّ سيّد العابدين في زمانه علي بن الحسين، ثمّ الباقر محمّد بن علي وستدركه يا جابر، فاذا أدركته فاقرأه منّي السلام، ثمّ الصادق جعفر بن محمّد، ثمّ الكاظم موسى بن جعفر، ثمّ الرضا علي بن موسى، ثمّ التقى محمد بن علي، ثمّ النقيّ الهادى عليّ بن محمد، ثمّ الزكى الحسن بن علي، ثمّ ابنه القائم بالحقّ مهديّ أمّتي الذي يملأ الارض قسطاً وعدلاً كما ملئت جوراً وظلماً، هؤلاء يا جابر خلفائي وأوصيائي وأولادي وعترتي، من أطاعهم فقد أطاعني، ومن عصاهم فقد عصاني، ومن أنكرهم ومن أنكر واحدا منهم فقد أنكرني،

ص: 94

بهم يمسك الله السموات أن تقع على الأرض إلا بأذنه، وهم يحفظ الله الأرض أن تبيد باهلها»(1)

ومن طريقه: مارواه رضوان الله تعالى عليه في الباب الثالث والعشرين من كتاب كمال الدين وتمام النعمة أيضا؛ وهو باب نصّ الله عزّ وجل على القائم عليه السلام، بالاسناد أنّ جابر بن عبد الله الانصاري رضى الله عنه كان يقول: لَمَّا أنزل الله عزّ وجل على نبيّه محمد صلى الله عليه وآله «يا أيّها الذين آمنوا اطيعوا الله وأطيعوا الرسول وأولى الأمر منكم» قلت: يا رسول الله عرفنا الله ورسوله، فمن أولوا الأمر الذين قرن الله طاعتهم بطاعتك؟ قال عليه السلام: هم خلفائي يا جابر، وأئمّة المسلمين بعدي أولهم على بن أبي طالب، ثمّ الحسن، ثمّ الحسين، ثمّ على بن الحسين، ثمّ محمد بن على المعروف في التوراة بالباقر - وستدركه يا جابر، فاذا لقيته فأقرئه منّي السلام، - ثمّ الصادق جعفر بن محمد، ثمّ موسى بن جعفر، ثمّ على بن موسى، ثمّ محمد بن على، ثمّ على بن محمد، ثمّ الحسن بن على، ثمّ سمّي وكنّي حجة الله في أرضه وبقية في عباده، ذاك الذي يفتح الله على يديه مشارق الارض ومغاربها، ذلك الذي يغيب عن شيعة وأوليائه غيبة لا يثبت فيها على القول بامامته إلا من امتحن الله قلبه للايمان.

قال جابر فقلت: يارسول الله فهل يقع لشيعته الانتفاع به(2) في غيبته؟ فقال صلى الله عليه وآله والذي بعثني بالنبوة إنهم لينتفعون به ويستضيئون بنور ولايته في غيبته كانتفاع الناس بالشمس وان جللها(3) السحاب يا جابر هذا مكنون سرّ الله ومخزون علم الله(4) فاكتمه إلا عن أهله.

ص: 95

1- كمال الدين 1/ 259-258

2- فهل ينتفع الشيعة به خ ل

3- وان تجلّلها السحاب خ ل جلّ الشئ تجليلا أي عمّ، والمجثل: السحاب الذي يحلّل الارض بالمطر، وتحليل الفرس ان تلبسه الجلّ وتجلّله أي علاه. كذافي الصحاح [4 / 1661] ويقال: جلّله كذا وتحلّله بكذا اذا غطّاه به وألبسه إيّاه كما يتجلّل الرجل بالشوب، ومنه في الدعاء «اللهم جلّله خزيا» أي غطّاه به. قاله ابن الاثير في نهايته. [289/1] منه ره

4- علمه خ ل

وشمائله شمائله، وسنته سنتي، يقيم الناس على ملتي وشريعتي ويدعوهم إلى كتاب الله عز وجل، من أطاعه أطاعني ومن عصاه عصاني ومن أنكر غيبته فقد أنكرني، ومن كذبه فقد كذبني ومن صدقه فقد صدقني، إلى الله أشكو المكذبين لي في أمره، والجاحدين لقولي في شأنه، والمضلين لامتي عن طريقته «وسيعلم الذين ظلموا أي منقلب ينقلبون.» (1)

وفي الباب الخامس والعشرين، وهو باب ما أخبر به النبي صلى الله عليه وآله من وقوع الغيبة بالقائم عليه السلام.

روى رضوان الله تعالى عليه: بسنده الموصول عليه (2) العالى الاسناد جداً إلى داوود بن الحصين، فقال: حدثنا أبي ومحمد بن الحسن ومحمد بن موسى المتوكل قالوا: حدثنا أحمد بن محمد بن عيسى وإبراهيم بن هاشم وأحمد بن أبي عبدالله ومحمد بن الحسين بن أبي الخطاب جميعاً قالوا، حدثنا الحسن بن محبوب السراد، عن داوود بن الحصين، عن أبي بصير، عن أبي عبدالله جعفر بن محمد الصادق عليه وعلى آباءه السلام، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: الهدى من وُلدَى اسمه اسمى وكنيته كنيته، أشبه الناس بي خلقاً وخلقا، تكون له غيبة وحيرة (3) حتى تُصل الخلق عن أديانهم، فعند ذلك يقبل كالشهاب الثاقب فيملاًها عدلاً وقسطاً كما ملئت ظلاً وجوراً (4)

ص: 97

1- كمال الدين 411/2 والآية في سورة الشعراء 227

2- صحيح على رأي وموثق على قول

3- هذه الواو في هذا الحديث اما أنها جزء الكلمة على أنها فعيلة من الوحر بالتحريك، وهو وساوس الصدر وغشّه، ومنه الحديث: «الصوم يذهب وحر الصدر». وفي مغرب المطرزي [242/2]: «الهدنة تذهب وحر الصدرى وساوسه وغشّه» أي له غيبة موسوسة للصدر. أو من قولهم وحرّه أي لزق، والوحره بتسكين الحاء وقيل بالتحريك، دويبة حراء تلزق بالارض، أي له غيبة لزيقة طويلة المدّة. وقيل: الوحره أيضا في الصدر مثل الغلّ، وقد وحر صدره على اى وغر. وقيل: الوحر والوحره بالتحريك: أشد الغيظ، فاذا أخذت الصيفة منها كان معناها له غيبة موجبة لغلّ الصدر أو لغيظ القلوب. وإما أنها أداة عاطفة ليكون الامر على مضاهاة ما في بعض الاحاديث غيره أي له غيبة وحيرة لشيئته في أمرهم لا يدرون كيف هندون في غيبته، أو له في أمره لا يدري متى وقت فرجه. والله سبحانه أعلم. منه ره

4- كمال الدين 287/1

قلت: زوج خالة علي بن الحسن بن فضال، داوود بن الحصين الاسدي الكوفي من رجال الصادق والكاظم عليها السلام، وقد وثقه شيخنا النجاشي (1) وغيره من الأصحاب من غير غمزة ولا مُغمزٍ فيه. (2)

قال أبو العباس الزيدي الجارودي المعروف بابن عقده: أنه واقفي. وشيخنا العلامة نورالله ضريحه توقف فيه في الخلاصة. (3) وشيخ الطائفة شيخنا الطوسي رحمه الله ذكره في الفهرست (4) ولم يطعن فيه اصلاً، وكذلك في كتاب الرجال في أصحاب أبي عبدالله الصادق عليه السلام، وذكره أيضاً في أصحاب أبي الحسن الكاظم عليه السلام، وقال: واقفي (5) وكأنه إنما بني الامر هناك على ما قاله ابن عقدة، ولذلك أورده في موضع واحد ولم يتعرض له في سائر المواضع.

ونعم ماصنع الشيخ حسن بن علي بن داوود حيث أورده في قسم

الممدوحين. وقال: ق م جش ثقة وقيل واقفي (6)

وبالجملة لم يثبت عندي وقف الرجل وهو ثقة صحيح بشهادة الثقات

والأثبات، (7) فالظاهر عندي أن الطريق صحيح، فإما على البناء (8) على ما قاله ابن

ص: 98

1- رجال النجاشي 159

2- غمزت الشيء بيدي وغمزته بعيني، ومنه الغمز بالناس. والغمز بالتحريك رذال المال، ورجل غمز بالتحريك أيضاً أي ضعيف، وقولهم: ليس في فلان غمزة أي مطعن، والمغموز: المتهتم، والمغامز المعاييب، وأغمزت أي عبت وصغرت في شأنه. قاله الجوهري في الصحاح [889/3] وقال المطرزي في المغرب [78/2-79]: قولهم ما فيه غمزة ولا مغمز أي عيب، وقوله أن أذكر نكتة لا مغمز لقناتها ولا مفرع لصفاتها، نفى لا عوجاجها وإثبات لاستقامتها، واستعارة القنأة لنكتة ترشيح المجاز والمفرع إما مصدر أو اسم لموضع، والقرع: الضرب، والصفاء: الصخرة، وهذا مستعار من قولهم قرع صفاته، وهو مثل في الطعن والقدرح. منه ره

3- خلاصة الأقوال طبع نجف 221 وفيه: الحسين بالسين لا الصاد

4- الفهرست 68

5- رجال الشيخ 190 و349

6- رجال ابن داود 90

7- الاثبات جمع الثب بفتحيتين معنى الثقة الحجة. منه ره

8- وعلى ذلك بني العلامة رحمه الله حيث استصح في غير موضع من كتبه طريقا فيه داوود بن الحصين

وروى رضى الله تعالى عنه في هذا الباب [الخامس والعشرين] بالاسناد عن جابر بن عبد الله الانصارى، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: المهدي من وُلِدَى اسمه اسمى، وكنيته كينتي، أشبه الناس بي خَلْقاً وخلقاً، تكون له غيبة وحيرة تُضِلُّ فيها الامم، ثم يقبل كالشهاب الثاقب يملأها عدلاً وقسطاً كما ملئت

جوراً وظلماً». (1)

وفيه أيضاً بالاسناد عن أبي جعفر محمد بن علي الباقر، عن أبيه سيّد العابدين علي بن الحسين، عن أبيه سيّد الشهداء الحسين بن علي، عن أبيه أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليه وعليهم السلام، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: المهدي من وُلِدَى تكون له غيبة وحيرة تُضِلُّ فيها الامم، تأتي به خيرة الامم (2) فيملأها قسطاً وعدلاً كما ملئت جوراً وظلماً» (3)

وفيه أيضاً بالاسناد عن ثابت بن دينار، وهو أبو حمزة الثمالي رضى الله تعالى عنه، عن سعيد بن جبيرة عن ابن عباس. قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: علي بن أبي طالب إمام أمتي وخليفتي عليها (4) من بعدي، ومن ولده القائم المنتظر الذي يملأ الله عز وجل به الارض عدلاً وقسطاً كما ملئت جوراً وظلماً، والذي بعثني بالحق بشيراً أنّ الثابت على القول بامامته في زمان غيبته لا عز من الكبريت الاحمر، فقام إليه جابر بن عبد الله الانصارى، فقال: يا رسول الله وللقائم من ولدك غيبة؟ قال: إي وربي، «وليمتص (5) الله الذين آمنوا وبحق الكافرين» (6) يا جابر إنّ هذا لأمر من أمر الله وسر من سر الله، علته مطوية عن عباده، (7) فإياك والشك، فإنّ الشك في أمر الله عز وجل كفر». (8)

وفيه بسنده عن حماد بن عثمان بن عمرو بن خالد الفزاري عن الصادق

ص: 99

1- كمال الدين 286/1

2- يأتي بذخيرة الانبياء خ ل

3- كمال الدين 287/1

4- عليهم خ ل

5- التمحيص: الابتلاء والاختيار. الصحاح 1056/3

6- سورة آل عمران: 141

7- عباد الله خ ل

8- كمال الدين 287-288/1

جعفر بن محمد عن أبيه عن جدّه عن علي بن أبي طالب عليه وعليهم السلام في حديث طويل في وصية النبي صلى الله عليه وآله، قال له: يا علي اعلم أنّ أعظم الناس [إيماناً واعظمتهم] يقيناً قوم يكونون في آخر الزمان لم يلحقوا النبيّ وحُجِبَ عنهم الحجة فآمنوا بسواد في بياض». (1)

وفي الباب الثامن والثلاثين، وهو باب ماروي عن أبي محمد الحسن بن علي العسكري عليها السلام، من وقوع الغيبة بابنه القائم الثاني عشر من الأئمة عليهم السلام. روى رضوان الله تعالى عنه بسنده (2) الثلاثي، فقال حدّثنا علي بن عبدالله الوراق قال: حدّثنا سعد بن عبدالله، عن أحمد بن إسحاق بن سعد الأشعري قال: دخلت على أبي محمد الحسن بن علي عليها السلام، وأنا أريد أن أسأله عن الخلف

[من] بعده، فقال مبتدئاً: يا أحمد بن إسحاق إنّ الله تبارك وتعالى لم يخل الأرض منذ خلق آدم عليه السلام ولا يخليها إلى يوم القيامة (3) من حجة الله على خلقه به يدفع البلاء عن أهل الأرض، وبه ينزل الغيث، وبه يخرج بركات (4) الأرض.

قال: فقلت يا ابن رسول الله فمن الامام والخليفة بعدك؟ فنهض عليه السلام مسرعاً فدخل البيت ثم خرج وعلى عاتقه غلام كان وجهه القمر ليلة البدر من أبناء ثلاث سنين. فقال يا أحمد بن إسحاق لولا كرامتك على الله وعلى حججه ما عرضت عليك ابني هذا، إنّهُ سمي رسول الله صلى الله عليه وآله وكنيته، الذي يملأ الأرض قسطاً وعدلاً كما ملئت جوراً وظلماً.

يا أحمد بن إسحاق مثله في هذه الأمة مثل الخضر عليه السلام، ومثله مثلذي القرنين، والله ليغيبنّ غيبة لا ينجو فيها من الملكة الآ من ثبتته الله على القول با مامته ووقفه للدعاء بتعجيل (5) فرجه.

ص: 100

1- كمال الدين 288/1

2- حسن ممدوح عال. منه

3- إلى ان تقوم الساعة خ ل

4- إلى ان تقوم الساعة خ ل

5- لتعجيل خ ل

قال أحمد بن إسحاق: فقلت له: يا مولاي فهل من علامة يطمئن بها قلبي؟ فنطق الغلام بلسان عربي فصيح فقال: أنا بقية الله في أرضه، والمنتقم من أعدائه، فلا تطلب أثراً بعد عين يا أحمد بن إسحاق.

قال أحمد بن إسحاق: فخرجت مسروراً فرحاً، فلما كان من الغد عدتُ إليه فقلت له: يا ابن رسول الله لقد عظم سروري بما مننت عليّ فما السنة الجارية فيه من الخضر وذو القرنين؟ قال: طول الغيبة يا أحمد بن إسحاق، فقلت له: يا ابن رسول الله إن غيبته لتطول؟ قال: إي وربّي حتى يرجع عن هذا الأمر أكثر القائلين به فلا يبقى إلا من أخذ الله عهده (1) بولايتنا وكتب في قلبه الايمان وأيده بروح منه.

و يا أحمد بن إسحاق: هذا أمر (2) من أمر الله وسرّ من سرّ الله، وغيب من غيب الله، فخذ ما آتيتك واكتمه وكن من الشاكرين تكن معنا غداً في عليين.

ثم بعد الرواية قال رضي الله عنه: لم أسمع هذا الحديث إلا من علي بن عبد الله الوراق ووجدته بخطه مثبتاً فسألته عنه فرواه لي عن سعد بن عبد الله، عن أحمد بن إسحاق رضي الله عنه كما ذكرته (3).

ونظائر هذا الاحاديث عن كلّ واحد من الأئمة عليهم السلام كثيرة. فهذه الاخبار وردت بالكناية عن الاسم والكنية، ولم يرد خبر أصلاً بالنهي عن ذلك كما وردت الاخبار الجمّة ناطقة بالنهي عن التسمية والتكنية أي عن التصريح بصريح الاسم وصريح الكنية.

فلذلك جرت سنة أعظم الاصحاب على هذه الشرعة ومضت طريقتهم على هذه الطريقة، والشيخ الناصر لدين الشيعة على بن عيسى الاربيلى شكر الله سعيه لم يتنبّه للفرق بين الامرين، فظنّ أنّه قد اعترض عليهم رضوان الله تعالى عليهم، فنقل في كتاب كشف الغمّة عن الشيخ الفاضل المفسّر أمين الاسلام أبي على الطبرسي رحمه الله تعالى: أنّه قال في كتابه إعلام الوري في ذكر اسم القائم وكنيته

ص: 101

1- عليه العهد خ ل

2- ان هذا الامر خ ل

3- كمال الدين 385/2-384

ولقبه عليه السلام: هو المسمى باسم النبي صلى الله عليه وآله المكنى بكنيته [وقد جاء] في الأخبار أنه لا يحلّ احد أن يسميه باسمه ولا أن يكتبه بكنيته إلى أن يزيّن الله تعالى الأرض بظهور دولته، وأمّا لقبه عليه السلام: فالحجّة والقائم والمهدي والخلف الصالح وصاحب الزمان والصاحب؛ والشيعّة كانوا يكونون عنه عليه السلام ويعبّرون عن جنبته بالناحية (1) المقدّسة وكان ذلك (2) رمزاً بين الشيعة يعرفونه به وكانوا يقولون به أيضاً على سبيل الرمز والتقّيّة: الغريم وصاحب الامر ويعنونونه عليه السلام.

ثمّ قال منتصباً للاعتراض: من العجب أنّ الشيخ الطبرسي والشيخ المفيد رحمهما الله تعالى، قالوا: لا يجوز ذكر اسمه ولا كنيته: ثمّ يقولون: اسمه اسم النبي صلى الله عليه وآله وكنيته كنيته، وهما يظنّان أنّهما لم يذكر اسمهما ولا كنيته، وهذا عجيب والذي أراه أنّ المنع من ذلك إنّما كان في وقت الخوف عليه والطلب له والسؤال عنه عليه السلام، وأمّا الآن فلا (3).

ونحن نقول: إنّ هذا ليس بعجيب ولا هو من العجب في شئ أصلاً بل الشئ العجيب عدم الفرق بين التسمية والتكنية والكناية عن الاسم والكنية، وحسبان أنّ الكناية عن الاسم والكنية هي ذكر الاسم والكنية على التصريح. ألم يتدبّر أنّه إذا كانت الكناية عن الاسم والكنية تصرّحاً فإذا الذي هو الكناية عنها؟

ومن أعجب العجب تأقيت المنع بالوقت الذي كان فيه الخوف عليه والطلب به والسؤال عنه عليه السلام دون هذه الاوقات، والنصوص الناطقة بالنهي التي منها ينبعث المنع منادية بأعلى الصوت ومعالنة باجهر القول: أنّ الناس محرّم عليهم ذكر الاسم والكنية إلى أن يظهر عليه السلام بشخصه عليهم ويخرج فيملاً الأرض قسطاً وعدلاً كما ملئت جوراً وظلماً، فرفع هذا التحريم عنهم في هذه الأوقات تشريع آخر

ص: 102

1- الجنبه بالتحريك: الناحية، واما الجنبه بالتسكين بمعنى الجانب

2- وفي كتاب ربيع الشيعة لابن طاووس [قدمرّ انه بعينه اعلام الورى للطبرسى] ايضاً بهذه العبارة: وقد جاء في الاخبار انه لا يحلّ لاحدان يسميه باسمه ولا أن بكنيته الى زمان يزيّن الله تعالى الأرض بظهور دولته، ويلقب عليه السلام بالحجّة والقائم والمهدي والخلف الصالح وصاحب الزمان. منه ره راجع اعلام الورى. ص

3- كشف الغمة 3/ 310-309

بمجرد الأهواء والآراء على خلاف شرع أفضل الشارعيين وعلى ضد ما قد تطابقت عليه نصوص أوصيائه المعصومين الذين هم حملة الوحي وحفظة الدين.

ومن العجب كل العجب أنّ هذا الوقت المخصص الراجع المنع من ذلك عن هذا الآن وهذه الاوان أورد في كتابه هذا من قبل ومن بعد طائفة من تلك النصوص الناهية عن هذا التوقيت والتخصيص والرفع ناطقة حتى يخرج فيملاً الارض قسطاً وعدلاً كما ملئت جوراً وظلماً وحتى يظهره الله تعالى فيملاًها قسطاً وعدلاً وحتى يظهر امره فيملاًها قسطاً وعدلاً وحتى يبعثه الله عز وجل.

ثم ليت شعر شاعر ما معنى الخوف عليه عليه السلام في صدر زمن غيبته، وهو زمان الطلب له والسؤال عنه دون هذا الزمان أكان مكانه معلوماً للطالبيين ومأواه معهوداً عند السائلين وأكان للطالبيين والسائلين أن يظفروا به في غيبته إذا أرادوه وأن يبصروه ببصارهم إذا قصدوه.

وما الفرق في عدم ظفر قاصديه به بالابصار وعدم مصادفتهم آياه بالادوار بين صدر زمن الغيبة المعبر عنه بزمن الغيبة الصغرى وزمن السفراء، وبين هذا الزمان المعبر عنه بزمن الغيبة الكبرى وزمان انقطاع السفارة.

وكيف هذا الخوف يرتفع بمجرد تحريم ذكر صريح الاسم والكنية مع تجويز ذكر القائم والحجة من آل محمد صلى الله عليه وآله، وابن الحسن بن علي عليها السلام، والخلف الصالح، والمهدي المنتظر، والامام الغائب وصاحب الزمان، وسمى رسول الله وكنيته.

ثم ما حقيقة ذلك الخوف وتلك القنينة من قبل ولادته باعوام وعصور وقرون ودهور حتى أن آباءه الطاهرين عليهم السلام من قبل واحداً قبل واحدٍ ينهون عن تسميته وتكنيته بالتصريح، وهم يعبرون عن اسمه وكنيته بالكناية، وهكذا إلى جدّه رسول الله صلى الله عليه وآله، وحتى أن الله عز وجل ينزل على رسوله لوحاً مكتوباً فيه اسمه بحروف متقاطعة متفارزة على خلاف أسماء آباءه الاثمة الاوصياء من قبل فما لكم أيها الناس لا تعقلون.

ثم إن أصل غيبته عليه السلام من أسرار الله المطوية علتها عن عباده فيا خطبكم في هذا الحكم من أحكامها وهذا الفرع من فروعها ومالككم تخوضون فيا نها

الله ورسوله و أوصياء رسوله عن الخوض فيه والفحص عن علته وأنتم مؤمنون.

رُحْلَفَة وَتَثْبِيتٌ

(رُحْلَفَة (1) وَتَثْبِيتٌ)

ربّ غير مثبتّ في المعرفة يصادف بنظره ما رواه رئيس المحدثين أبو جعفر محمّد بن يعقوب الكليني رضي الله تعالى عنه في كتابه الكافي بسند حسن كاديكون صحيحاً (2) وهو على بن إبراهيم عن أبيه عن عبد الله بن جندب (3). قال: سألت أبا الحسن الماضي عليه السلام عمّا أقول في سجدة الشكر فقد اختلف أصحابنا فيه.

فقال: قل وأنت ساجد: اللهم إني أشهدك وأشهد ملائكتك وأنبيائك ورسلك وجميع خلقك أنك الله ربّي والاسلام ديني ومحمّد نبّي وفلان وفلان إلى آخرهم انتمّي لهم أتولّى ومن عدوّهم أتبرء. اللهم إني انشدك (4) دم المظلوم (5) - ثلاثاً - إلى تمام

ص: 104

1- في الصحاح [1368/4]: «الزحلوقة: آثار ترلّج الصبيان من فوق التلّ إلى اسفله، والزحلوقة مكان ممّلس، والزحلوقة كالدحرجة» وفي المغرب [230/1] زحلف عن كذا وازلحف عنه إذا تنحّى عنه وبعد» منه ره

2- حسن عال محقوق بان يعدّ صحيحاً عالياً

3- عبد الله بن جندب مع رجال الكاظم والرضا عليها السلام، وكان ثقة مجتهداً جليل القدر، وكان وكيلاً لها عليها السلام، وكان رفيع المنزلة لديها. روى الكشي [ص 585] أنّ أبا الحسن عليه السلام أقسم فقال له: والله إني راض عنك والله ورسوله، وقال عليه السلام: ان عبد الله بن جندب لمن احببني»

4- انشدك من نشد الضّالة نشداناً من باب طلب طلبها، أي أسألك بدم المظلوم، وأذكرك إياه وأطلبه منك وأطلب إليك بحقه، وقولهم: في الاستعطاف ونشدتك الله وباللله وناشدتك الله وباللله، أي سألتك بالله، وطلبت إليك بحقه كاتي ذكّرتك إيّاه فنشدت، أي تذكّرت، وقولهم: تنوشد هرفي موضع نُشِد، أي سئِل، ونشدك الله بكسر النون ونصب الله: مصدر في معنى الفعل، أي نشدتك الله، وأصله النِشْدَة حذفت منها التاء واقامت مقام الفعل. وأمّا أنشدتك الله وباللله وأنشدك الله وباللله من باب أكرم فخطأً فاضح، فأنّه من النّشد بمعنى رفع الصوت يقال: انشدت الضّالة إذا عرفتها. ومنه إنشاد الشعر، يقال: استنشدت فلاناً شعره: فأنشدته، والنشيد الشعر: المتناشد بين القوم. منه ره

5- المراد بدم المظلوم دم مولانا المذبوح في سبيل الله سيد الشهداء ابي عبد الله الحسين بن علي بن ابي طالب عليهما السلام. وقد روى الصدوق ابو جعفر بن بابويه رضي الله تعالى عنه بسنده الصحيح في كتابه الخصال [ج 1/58] وفي كتاب عيون اخبار الرضا [ج 1/209] عن الفضل بن شاذان عن مولانا ابي الحسن الرضا عليه السلام: ان الذبح العظيم الذي به فدى الله سبحانه ذبيحه اسماعيل في قوله عز من قائل «وفديناه

الحديث(1)،فيتوهم من ذلك ذكر القائم أيضا عليه السلام باسمه.

فاذا اعتري إنساناً ما هذا الوهم فليثبت وليشعر أنّ معناه ذكرهم عليهم السلام على الطريقة المطّردة في سائر الادعية والسنة المستمرة في سائر الأحاديث، ألم يتفرغ هذا المتوهم لان يتتبع الاحاديث ولم يقع له ان يتصفح الكتب فينظر أنّ الصدوق عروة الاسلام رضوان الله تعالى عليه قد روي هذا الحديث بعينه على تفصيل ذلك الاجمال بطريقه الحسن(2) وأورده في كتاب من لا يحضره الفقيه في أول باب سجدة الشكر والقول فيها بهذه الالفاظ:

روى عبدالله بن جندب عن موسى بن جعفر عليه السلام،إنه قال تقول في سجدة الشكر:اللهم إني اشهدك واشهد ملائكتك وأنبيائك ورسلك وجميع خلقك أنّك الله ربّي،والاسلام ديني،ومحمدنبيّ،وعلى امامي والحسن والحسين وعلى بن الحسين ومحمد بن علي وجعفر بن محمد وموسى بن جعفر وعلي بن موسى و محمد بن علي و محمد والحسن بن علي والحجة ابن الحسن بن علي أئمتي لهم أتولّى ومن عدوّهم أتبرّء.

اللهم إني انشدك دم المظلوم-ثلاثاً-اللهم اتي انشدك بايوائك(3) على نفسك لاعدائك لتهلكتهم بايديهم وأيدي المؤمنين،اللهم إني انشدك بايوائك على

ص: 105

1-الكاف/310-309

2-حسن عال بل صحيح

3- انشدك بايوائك كاطلبك، أي أذكرك وعدك على نفسك. وأسألك به وأقسم عليك بحقه من قولهم نشدتك بالله والرّحم. وناشدتك، أي سألتك بالله والرّحم، وأقسمت عليك بها، أو معناه أطلبك بوعدك وأطلب منك إنجازه والايفاء به، على ما في الحديث عنه صلّى الله عليه وآله وسلم، اني انشدك عهدك ووعدك، اي اذكرك ما عاهدتني به ووعدتني وأطلبه منك. منه ره

نفسك لا وليائك لتظفرنهم لعدوك وعدوهم أن تصلي على محمد وعلى المستحفظين من آل محمد-ثلاثاً-اللهم اني أسالك اليسر بعد العسر-ثلاثاً-ثم تضع (1) خدك الايمن على الارض وتقول:يا كهني حين تعينى المذاهب وتضيق على الارض بما رحبت ويا بارئ خلق رحمة بي وكنت عن خلقى غنياً، ثم تضع خدك الايسر على الارض وتقول يا مذل كل جبار ويا معز كل ذليل قد وعزتك بلغ مجهودى-ثلاثاً-ثم تقول يا حنان يا منان يا كاشف الكرب العظيم-ثلاثاً-ثم تعود للسجود وتقول مائة مرة شكراً شكراً ثم تسأل حاجتك إن شاء الله»(2)

وأن شيخ الطائفة شيخنا أبا جعفر الطوسي نورالله تعالى ضريحه أورده بعينه برواية التفصيل مكاتبة بالطريق الحسن أيضا وكاد يكون صحيحا في مصباح المتعجد بعد ما ذكر من دعاء السر(3) بهذه العبارة:

ثم اسجد سجدة الشكر، وقل ما كتب أبو إبراهيم عليه السلام إلى عبدالله بن جندب فقال: إذا سجدت فقل: اللهم اني اشهدك واشهد ملائكتك وأنبياك ورسلك وجميع خلقك بانك انت الله ربي والاسلام ديني و محمد نبيي وعلى وليي والحسن والحسين وعلى ومحمد وجعفر وموسى وعلى ومحمد وعلى والحسن والخلف

ص: 106

1- وفي طريق الكافي، ثم ضع خدك الايمن على الأرض وتقول وكذلك ثم ضع خدك الايسر على الارض وتقول. منه ره

2- الفقيه 217/1 مع اختلاف يسير

3- ادعية السرر كانها من ضروب الاحاديث القدسية، والفرق بين القرآن وبين الحديث القدسي وبين الاحاديث النبوية: ان القرآن كلام يوحيه الله سبحانه الى النبي صلى الله عليه وآله معنى ولفظاً فيتلقيه النبي من روح القدس مرتباً ويسمعه من العالم العلوي منظماً. والحديث القدسي كلام يوحى الى النبي معناه فيجري الله على لسانه في العبارة عن الفاظاً مخصوصة في ترتيب مخصوص ليس للنبي ان يبدلها الفاظاً غيرها او ترتيباً غيره. والحديث النبوي كلام معناه ما بوحى إلى النبي فيعبر عنه حيث يشاء كيف يشاء. أو ان القرآن: هو الكلام المنزل بالفاظه المعينة في ترتيبها المعين للاعجاز بسورة منه. والحديث القدسي: هو الكلام المنزل بالفاظه بعينها في ترتيبها لا لفرض الاعجاز والحديث النبوي: هو الكلام الموحى اليه معناه لا بالفاظه فا اتانابه النبي صلى الله عليه وآله وسلم فانها هو جميعاً من تلقاء ايماء الله سبحانه اليه، «وما ينطق عن الهوى إن هو الا وحي يوحى» [سوره النجم/3 و4] لكن الوحي على انحاء ثلاثة، منه

الصالح صلواتك عليهم ائمتي لهم أتولّى ومن عدوّهم أتبرّء.

اللهم إني انشدك دم المظلوم-ثلاثاً-اللهم إني انشدك بايوائك(1) على نفسك لاوليائك لتظهرنّهم على عدوك وعدوّهم أن تصلّي على محمّد وعلى المستحفظين من آل محمد-ثلاثاً-وتقول: اللهم اني انشدك بايوائك على نفسك لاعدائك لتهلكنّهم ولتخزينهم بايدي المؤمنين وأيديهم أن تصلّي على محمّد وعلى المستحفظين من آل محمد-ثلاثاً-وتقول: اللهم اني اسالك اليسر بعد العسر-ثلاثاً-ثمّ تضع خدك الايمن على الارض، وتقول: يا كهني حين تعينني المذاهب وتضيق على الارض بما رحبت، ويابارئ خلقي رحمة لي وكان عن خلقي غنياً صلّ على محمد وعلى المستحفظين من آل محمد-ثلاثاً-ثمّ تضع خدك الايسر على الارض وتقول: يا مدلّ كل جبّار ويا معز كل ذليل قد وعزّتك بلغ مجهودي ففرّج عني -

ثلاثاً-

ثمّ تقول: يا حنّان يا مّان يا كاشف الكرب العظام-ثلاثاً-ثمّ تعود إلى

السجود فتضع جبهتك على الأرض وقل: شكراً شكراً مائة مرّة.

ثمّ تقول: يا سامع الصوت با سابق الفوت يا باري النفوس بعد الموت صل على محمد و آله محمد و افعل في كذا وكذا(2)

وأثّه نور الله مضجعه أورد التفصيل في سجدة الشكر أيضاً في «الصباح» حيث قال بعد ذكر الدعاء عقيب سادسة صلاة الليل: ثمّ تسجد سجدة الشكر فتقول فيها: اثنا عشر مرّة الحمد لله شكراً، ثمّ تقول: اللهم صل على محمد و آل محمد وصل

ص: 107

1- في النهاية الابن الأثيرية: «وفي حديث وهب ان الله تعالى قال: اني أويت على نفسي أن أذكر من ذكرني قال القتيبي: هذا غلط إلا أن يكون من المقلوب، والصحيح وأيت من الواي اي الوعد، يقول جعلته وعداً على نفسي» [النهاية 82/1] ولتصحح سبيل آخر غير القلب، وهو أن يؤخذ من آويته إذا أنزلته بك وهو معنى آخر غير آويته إذا أردتّه إلى منزلة وأرجعته إلى مأواه، وغير آويته إذا اعطينه منزلاً وعيّنت له مأوى أي أنزلت بنفسي وجعلت متمكناً مستقراً في نفسي أن أذكر من ذكرني، قال الجوهر في الصحاح [2274/6]: «المأوى كلّ منزل يأوي إليه شيء ليلاً أو نهاراً وقد آوى إلى منزله يأوي أوياً وأوياً وأوياءً وأويته أنا إيواءً وأريته إذا أنزلته بك» منه ره

2- مصباح المتهدد 213-214

على علي وفاطمة والحسن والحسين وعلي ومحمد و جعفر و موسى وعلي ومحمد وعلي والحسن والحجة القائم المنتظر المهدي صلوات الله عليهم اجمعين، اللهم لك الحمد على ما مننت به على من معرفتهم وعرفتيه من حقهم فاغض بهم حوائجى

-وتذكرها-، ثم تقول: الحمد لله شكرا سبع مرّات»(1).

وانّ الاصحاب أعلى الله تعالى درجاتهم قدر و واتفصيل ذلك الاجمال أيضا في السجدة في دعاء الكربة؛ وأورده شيخنا العلامة قدّس الله تعالى روحه في منهاج الصلاح بهذه الالفاظ: روى أحمد بن محمد بن عيسى عن أبي الحسن العسكري عليه السلام، قال: كتبت إليه، أسأله أن يعلمني دعاء أدعو به عند الكربة، فقال: صلّ ركعتين، وقل في كل سجدة منها: اللهم أنت انت انقطع الرجاء الامنك يا أحد من لا أحدله، ولا احدلى غيره وتردد ذلك مرارا، وتقول أسالك بحق محمد وعلي والحسن والحسين وعلي بن الحسين ومحمد و جعفر وموسى وعلي ومحمد وعلي والحسن والحجة صاحب الزمان فانّ لهم عندك شأنًا عظيمًا من الشان أن تصلي علي محمد وآل محمد، وان تكفيني شرّ فلان بن فلان، وتكفيني مؤنته بلا مؤنة»(2).

وانّ شيخنا شيخ الطائفة رفع الله تعالى مكانته في «مصباح المتهدّد» و شيخنا العلامة نور الله ضريحه في «منهاج الصلاح» قد أوردنا كيفية تسميتهم والسنة في ذكر أسمائهم عليهم السلام على التفصيل في الدعاء بعد التسليمة الرابعة من نوافل العصر هكذا: يا من أظهر الجميل وستر القبيح يا من لم يؤاخذ بالجريرة ولم يهتك الستر، يا عظيم العفو، يا حسن التجاوز، يا باسط اليدين بالرحمة، يا صاحب كلّ حاجة،(3) يا واسع المغفرة، يا مفرّج كلّ كربة يا مزيل العثرات يا كريم الصّفع يا عظيم المنّ يا مبتدئا بالنعمة قبل استحقاقها ياربّاه يا سيّده يا غاية رغبتاه أسألك بك ومحمد وعلي وفاطمة والحسن والحسين وعلي بن الحسين ومحمد بن علي وجعفر بن محمد وموسى بن جعفر وعلي بن موسى ومحمد بن علي وعلي بن محمد والحسن بن علي

ص: 108

1- مصباح المتهدّد 128

2- منهاج الصلاح

3- نجوى خ ل

والقائم المنتظر المهدي والائمة المادين عليهم السلام أن تصلي على محمد وآل محمد وأسألك يا الله أن لا تُشوّه خلقى [بالنار] وأن تفعل بي ما أنت أهله، وتذكر ماتريد»(1)

وبما نحن تلونا على سمعك وثبتنا قلبك في معرفته دريت سنة الامر فيا ذكره العلامة في منهاج الصلاح. وأرود ه الشيخ في «المصباح» رواية عاصم بن حميد، (2) وهو أبو الفضل الحنّاط الكوفي الثقة العين الصدوق عن مولانا أبي عبدالله الصادق عليه السلام، وبرواية أبان بن تغلب بن رباح (3) الثقة الجليل القدر العظيم المنزلة فاضل عصره وفقه دهره ومعتمد الأئمة عليهم السلام عن مولانا الصادق أبي عبدالله عليه السلام.

ورواه في التهذيب أيضا بطريق صحيح (4) نقى السند نجيب الاسناد. فطريق الشيخ أعلى الله منزلته في كتابيه التهذيب والاستبصار إلى أبي عبدالله البجلي موسى ابن القاسم بن معاوية بن وهب البجلي الثقة الجليل الواضح الحديث الحسن الطريقة صحيح وثيق حصيد.

وكذلك طريق الصدوق عروة الإسلام أبي جعفر بن بابويه رضى الله تعالى عنه إليه في كتاب «كتاب من لا يحضره الفقيه» وفي غيره من كتبه صحيح حصيد.

وقال رحمه الله تعالى في التهذيب في باب صلاة الحاجة: روى موسى بن القاسم البجلي عن صفوان بن يحيى ومحمد بن سهل عن أبي عبدالله (ع) إذا حضرت الك حاجة مهمة إلى الله عزوجل فصم ثلاثة أيام متوالية: الأربعاء والخميس والجمعة، فإذا كان يوم الجمعة -إن شاء الله- فاغتسل والبس ثوبا جديدا ثم اصعد إلى أعلى بيت في دارك فصلّ فيه ركعتين وارفع يديك إلى السماء. ثم قل: اللهم إني حللت بساحتك لمعرفتي بوحدانيك وصمدانيتك فإنه قادر على حاجتي غيرك (5)

ص: 109

1- مصباح المتهدجد 62-63- منهاج الصلاح

2- مصباح المتهدجد 287 و299- منهاج الصلاح

3- بالباء الموحدة والحاء المهملة. منه ره

4- صحيح حصيد جداً

5- وفي طريق المصباح [287-299] وأنه لا قادر بالواو وفتح الهمزة عطفا على بوحدانيتك. منه ره

وقد علمت يا ربّ أنّه كلّما تظاهرت نعمك على اشتدّت فاقتي إليك، وقد طرقتني همّ كذا وكذا وانت بكشفه عالم غير معلّم واسع غير متكلّف، فاسألك باسمك الذي وضعته على الجبال فنسفت ووضعته على السّماء فانثقت، وعلى النجوم فانتشرت وعلى الارض فسجّت (1) وأسالك بالحق الذي جعلته عند محمّد والأئمة وتسميهم الى آخرهم أن تصلّي على محمد وأهل بيته وأن تقضي حاجتي وأن تيسر لي عسيرها وتكفيني مُهمّتها، فان فعلت فلك الحمد وان لم تفعل فلك الحمد غير جائر في حكمك ولا متّهم في قضائك ولا حائف (2) في عدلك وتُلقق خدك بالارض. وتقول: اللهم إنّ يونس بن متى عبدك دعاك في بطن الحوت فاستجبت له وهو عبدك وأنا عبدك أدعوك فاستجب لي، ثم قال: أبو عبدالله عليه السلام: إذا كانت على الحاجة فادعو بهذا فأرجع، وقد قضيت (3)

فالمراد بقوله عليه السلام في هذا الحديث وتسميهم الى آخرهم تسميتهم عليهم السلام على القاعدة المعهودة الماخوذة عنهم صلوات الله عليهم في سائر الادعية، وهي ذكرهم الى القائم باسمائهم صلوات الله عليهم، وذكر القائم صلوات الله وتسليماته عليه بالقابه على ما قد وقع التصريح به عنه عليه السلام في هذا الحديث بعينه من طريق المصباح.

فهذا طريق المصباح فيه بالفاظه: صلاة اخرى للحاجة، روى عاصم بن حميد (4) قال: قال ابو عبدالله عليه السلام اذا حضرت أحدكم الحاجة فليصم يوم الأربعاء ويوم الخميس ويوم الجمعة، فاذا كان يوم الجمعة اغتسل ولبس ثوباً نظيفاً ثم يصعد الى أعلى موضع في داره فيصلّي ركعتين ثم يمدّ يديه إلى السماء، ويقول

اللّهم اني حللت بساحتك لمعرفتي بوحدانيتك وصمدانيتك وأنّه لا قادر على قضاء حاجتي غيرك، وقد

ص: 110

1- فسطحت خ ل. سجي بسجو سجّوا سكن ودام ومنه البحر الساجي الصحاح [2372/6] أي: الساكن ومنه ليلة ساجية أي ساكنة الريح. منه ره

2- ولا حائف بالحاء المهملة وبغير الهمزة من الحيف، وربما يوجد في بعض النسخ: ولا حائف بالخاء المعجمة وبالهمزة من الخوف، والصحيح هو الاول. منه ره

3- التهذيب. 183/3

4- صحيح الطريق نجيب السند منه ره

علمت يارب الله كلما شاهدت نعمتك على اشتدت فاقتي إليك وقد طرقتني يارب من مهم امرى ما قد عرفته قبل معرفتي، لانك عالم غير معلّم فاسالك بالاسم الذي وضعته على السموات فانشقت وعلى الارضين فانبسطت وعلى النجوم فانتشرت(1)، وعلى الجبال فاستقرت وأسالك بالاسم الذي جعلته عند محمد وعند على وعند الحسن وعند الحسين وعند الائمة كلهم صلوات الله عليهم أجمعين أن تصلي على محمد وآل محمد وان تقضى لي يارب حاجتي وتيسر لي عسيرها وتكفيني مهمتها وتفتح لي قفلها فان فعلت فلك الحمد وان لم تفعل فلك الحمد غير جائز في حكمك ولا مؤتمهم في قضائك ولا حايف(2) في عدلك.

ثم تبسط خذك الايمن على الارض، وتقول: اللهم إن يونس بن متى عبدك ونبىك دعاك في بطن الحوت بدعائي هذا فاستجبت له وأنا أدعوك فاستجبلي بحق محمد وآل محمد عليك.

ثم تقول: اللهم إني اسالك حسن الظن بك والصدق في التوكل عليك وأعوذ بك أن تبليني بليّة تحملنى ضرورتها على ركوب معاصيك وأعوذ بك أن أقول قولاً التمس به سواك وأعوذ بك أن تجعلني عظة لغيرى وأعوذ بك أن يكون احدٌ أسعد مني بما آتيني، وأعوذ بك ان أتكلّف طلب مالم تقسم لي وماقسمت لى من قسم

ص: 111

1- فانتشرت خ ل

2- الضابط في بناء اسم الفاعل من الثلاثي الاجوف ابدال العين همزة ان كانت قد اعلت في الفعل الماضي نحو قام فخر قائم وقال فهو قائل وسار فهو سائر وباع فهو بائع بالهمزة في الجميع. فاما إذا صحت الواو والياء في الفعل الماضي فاتها تصحّ في اسم الفاعل أيضاً، وذلك نحو عور فهو اور وصيد فهو صايد وايس فهو آيس غير مهموزة جميعاً، وكذلك الحايف بغير الهمزة من الحيف: الجور والظلم ذكره صاحب الغريبين وغيره وقال صاحب المفتاح [اي السكاكي في ص 18] في القسم الاول من كتابه في فصل هيئات المجرى من الافعال: وهذا اعنى التفرع على الفعل الثابت القدم في الاعلال هو الاصل عندي في دفع ماله مدخل في المنع عنه، كسكون ما قبل المعتل من يخاف واخواته [اللهم] الا- اذا كان المنع امتناع ما قبل المعتل عن التحريك كالالف في قاول و بايع وتناولوا وتبايعوا فانه يحتاج في دفعه الى تقوية الدافع كنحو ما وجدت في باب قاول و بايع اسمى فاعلين من قال و باع حتى اعلا فلزم اجتماع الفين فعدل إلى الهمزة وهي تحصيل الفرق بينها وبين عاور وصايد مثلاً اسمى فاعلين من عور و صيد وهذا المعنى قد يلتبس بمعنى التفرع فيعدان شيئاً واحداً. فلي تأمل) - ثم قال وهذا فصل، كلام اصحابنا فيه مبسوط وسيجد الماهر في هذا الفن ما اوردت. وبالله الحول وللمتقدّم الفضل. «[مفتاح العلوم/18] منه

أورزقتني من رزق فاتني به في يسر منك وعافيةٍ حلالاً طيباً، وأعوذ بك من كل شيء يزحزح بيني وبينك أو يباعد بيني وبينك أو يصرف بوجهك الكريم عني، وأعوذ بك أن تتحول خطيئتي وجرمي وظلمي واتباعي هواي، واستعمال شهوتي دون مغفرتك ورضوانك وثوابك ونانلك وبركاتك ووعدك الحسن الجميل على نفسك يا جواد يا كريم.

اللهم إني اتقرب إليك بنبيتك وصفيك وحبيبك وامينك ورسولك وخيرتك من خلقك الدّابّ عن حريم المؤمنين القائم بحجتك المطيع لامرك المبلّغ لرسالتك، الناصح لامته حتى أتاه اليقين إمام الخير وقائد الخير وخاتم النبيين وسيّد المرسلين وإمام المتقين وحجتك على العالمين الدّاعي إلى صراطك المستقيم الذي بصرته سبيلك وأوضحته له حجّتك وبرهانك ومهدت له أرضك وألزمته حق معرفتك وعرجت به إلى سماواتك، فصّل لي بجميع ملائكتك وغيبته في حجبتك فنظر إلى نورك وراى آياتك وكان منك كقاب قوسين أو ادنى فأوحيت إليه بما أوحيت، وناجيتّه بما ناجيت وأنزلت عليه وحيك على لسان طاووس الملائكة الروح الامين رسولك يارب العالمين فاطهر الدين لاوليائك المتقين وادى خلقك وفعل ما امرت به في كتابك بقولك: «يا ايها الرسول بلّغ ما انزل إليك من ربك. وان لم تفعل فما بلغت رسالاته والله يعصمك من الناس» (1)

ففعل صلّى الله عليه وآله، وبلغ رسالاتك، وأوضّح حجّتك، فصلّ اللهم عليه أفضل ما صلّيت على أحد من خلقك أجمعين، واغفر لي وارحمني وتجاوز عني، وارزقني وتوفّني على ملّته واحشرنني في زمرة واجعلني من جبرته في حجّتك إنك جواد كريم.

اللهم وأتقرب إليك بولايتك وخيرتك من خلقك ووصي نبيك مولاي ومولى المؤمنين والمؤمنات وقسيم الجنة والنار وقائد الأبرار وقاتل الكفرة الفجّار، ووارث الانبياء وسيّد الاوصياء والمؤدّي عن نبيك والموفى بعهدته والذائد (2) عن حوضه كريم. المطيع لا-مرك عينك في بلادك وحجّتك على عبادك زوج البتول سيّدة نساء العالمين

ص: 112

1- سورة المائدة: 67

2- الذائد اي الدافع

ووالد السَّبطين الحسن والحسين، ريحانتي رسولك وشُنْفَى عرشك، وسيّدَى شباب أهل الجنّة مغسَل جسد رسولك وحبّيبك الطيّب الطاهر وملحده في قبره.

اللهم فبحقّه عليك وحقّ مُحبّيه من أهل السموات والارض اغفرلي ولوالدي واهلي وولدي وقرابتي وخاصّتي وعامّتي وجميع إخواني المؤمنين والمؤمنات الاحياء منهم والاموات وسُقْ إليّ رزقا واسعاً من عندك تشبه فافتى وتم به شَعْنِي وتغنى به فقرى ياخير المسؤولين وياخير الرّازقين ارزقني خير الدنيا والاخرة يا قريب يا مجيب.

اللهم وأتقرّب إليك بالولّي البارّ التقى الطيب الزكى الامام ابن الامام السيد أبْن السيّد الحسن بن علي، وأتقرّب إليك بالقتيل المسلوب قتيل كربلا الحسين بن علي، وأتقرّب إليك بسيد العابدين وقرّة عين الصالحين على بن الحسين، وأتقرّب إليك بباقرالعالم صاحب الحكمة والبيان و وارث من كان قبله محمد بن علي، وأتقرّب إليك بالصادق الخيّر الفاضل جعفر بن محمد، وأتقرّب إليك بالكريم الشهيد الهادي المولى موسى بن جعفر، وأتقرّب إليك بالشهيد الغريب الحبيب المدفون بطوس على بن موسى، وأتقرّب إليك بالزكيّ التقى محمد بن علي، وأتقرّب إليك بالطهر الطاهر التقى على بن محمّد، وأتقرّب إليك بوليّك الحسن بن علي، وأتقرّب إليك بالبقية الباقي المقيم بين أوليائه الذي رضيته لنفسك الطيّب الطاهر الفاضل الخير نور الارض وعمادها ورجاء هذه الامة وسيّدها الأمر بالمعروف الناهي عن المنكر الناصح الامين المؤدي عن النبيين وخاتم الاوصياء النجباء الطاهرين صلوات الله عليهم اجمعين اللهم بهؤلاء أتوسل إليك وهم أقسم عليك فبحقّهم عليك إلا غفرت أورحمتني ورزقتني رزقا واسعا تُغنيني به عمّن سواك، يا عدّتي عند كربتي يا صاحبي عند شدّتي يا وليّي عند نعمتي يا عصمة الخائف المستجير يا رازق الطفل الصغير يا مغني البائس الفقير ويا مغيث الملهوف الضّرير ويا مطلق المكبل الاسير ويا جابر العظم الكسير با مخلص المكروب المشجون(1) اسألك أن تصلى على محمد وآل محمد وأن

ص: 113

1- الشجن بالتحريك: الحاجة حيث كانت، والجمع الشجون، وقد شجنتني الحاجة أي حبستني، والشجن: الحزن والجمع أشجان. كذا في الصحاح [2143/5] منه ره

ترزقني رزقا واسعاً ثم به شعبي وتجبر به فاقتي وتستبر به عورتى وتغنى به فقري وتقضى به ديني وتقرّ به عيني يا خير من سئل ويا أوسع من جاد وأعطى ويا آزرعَ من ملك ويا أقرب من دُعي ويا أرحم من استرحم أدعوك لهمّ لافترجه إلا أنت ولكرب لا يكشفه غيرك ولهمّ لا يُفْسُهُ سواك ولرغبة لا تنال إلا منك.

اللهم إنّي أسألك بحق من حَقَّك عليهم عظيم وبحقّ من حقهم عليك عظيم أن تصلّي على محمد وآل محمد وأن ترزقني العمل بما علّمتني من معرفة حَقَّك وأن تبسط على ما حَظرتَ من رزقك، يا قريب يا مجيب يا أرحم الراحمين. (1)

ومن طريق المصباح (2) ايضاً بألفاظه: وروى أبان بن تغلب عن أبي عبد الله عليه السلام: قال: إذا كانت لك حاجة فصم الأربعاء والخميس والجمعة وصلّ ركعتين عند زوال الشمس تحت السماء، وقل: اللهم اني حللت بساحتك لمعرفة بوحدايتك وأنه قادر على خلقه غيرك وقد علمت أنّ كلّما تظاهرت نعمك علىّ اشتدّت فاقتي اليك وقد طرقتني من مُهمّ همّ كذا وكذا ما أنت أعلم به منّي وأنت بكشفه عالم غير معلّم واسع غير متكلف. فاسألك باسمك الذي وضعته على الجبال فُنسفت وعلى السماء فانشقت وعلى النجوم فانتشرت وعلى الارض فسطحت، وبالاسم الذي جعلته عند محمد صلواتك ورحمتك عليه وعلى آله عند على والحسن والحسين وعلى و محمد و جعفر وموسى وعلى و محمد وعلى والحسن والحجة عليهم السلام أن تصلّي على محمد وآل محمد وأن تقضى لي حاجتي وتيسر لي عسيرها وتفتح لي قفليها وتكفيني مُهدّتها، فان فعلت فلك الحمد وإن لم تفعل فلك الحمد غير خائف (3) في حلمك ولا مُتّهم في قضائك ولا حائف في عدلك.

وتقول: اللهم إنّ يونس بن متى عبدك ورسولك دعاك في بطن الحوت فاستجبت له وفرّجت عنه فاستجب لي كما استجبت له وفرّج عني كما فرّجت عنه، ثمّ تضع خدك الايمن على الارض، وتقول: يا حسن البلاء عندي يا كريم العفو عني

ص: 114

1- مصباح المتهدج 287-292

2- صحيح السند نجيب الطريق

3- غير جائز ل

يامن لاغنى لشيء عنه يا من لا بدّ لشيء منه يا من مصير كلّ شيء إليه، يا من رزق كل شيء عليه، تولّني ولا تُولّني شرار خلقك وكما خلقتني فلا تُصدِّيعني، ثم تضع خدك اليسر على الارض، وتقول: الله الله ربّي لا أشركُ به-عشر مرّات-وتعود إلى السجود وتقول: اللهم أنت لها ولكلّ عظمة وأنّ هذه الامور التي قد أحاطت بي واكتفتني فاكفنيها وخالّصني منها إنك على كل شيء قدير. (1)

ومن طريق المصباح أيضا برواية أخرى الدعاء بعد الصلاة بهذه الألفاظ: اللهم اني حللتُ بساحتك لمعرفة بوحدايتك وصدمايتك وأنه لا يقدر على قضاء حاجتي غيرك، وقد علمت ياربّ انه كلما تظاهرت نعمتك عليّ اشتدّت فاقتي اليك وقد طرقني همّ كذا (2) وكذا وانت تكشّفه وأنت عالم غير معلم وواسع غير متكلف فاسالك باسمك الذي وضعته على الجبال فاستقرّت ووضعه على السماء فارتفعت، وأسالك بالحق الذي جعلته عند محمد و آل محمد وعند الائمة: على والحسن والحسين وعلى و محمد و جعفر و موسى وعلى و محمد وعلى والحسن والحجة عليهم السلام أن تصلّي على محمد واهل بيته وان تقضي حاجتي وتيسر عسيرها وأن تكفيني مهمّاتها، فان فعلت فلك الحمد وان لم تفعل فلك الحمد غير جائر في حكمك وغير متهم في قضائك ولا حايف في عدلك». (3)

وعلى هذا السبيل قياس الأمر في الدّعاء المجربّ المروي عن مولانا الصادق عليه السلام لقضاء الدين ولدفاع الظالم. رواه الاصحاح بطرقهم.

واورده العلامة في منهاج الصلاح: جاء رجل الى الصادق عليه السلام، فقال: يا سيدي أشكوا ليك ديناً كربني وسلطانا ركبني وغشمني فاريضان تعلمني دعاءً أغنم فيه غنيمة اقضي بها ديني و اكني بها ظلم السلطان، فقال عليه السلام: إذا جنّك الليل فصلّ ركعتين تقرأ في الاول الحمد وآية الكرسي وفي الثانية الحمد وآخر الحشر-وهي لوانزلنا الى آخر السورة-ثم خذ المصحف وضعه على رأسك وقل: بحقّ هذا

ص: 115

1- مصباح المتهجّد. ص 299

2- الواو حالية

3- مصباح المتهجّد. ص 294

القرآن وبحق من مدحته فيه و بحقك عليهم السلام فلا احد أعرف بحقك منك ثم قل: يا الله-عشراً- ثم قل: يا محمد-عشراً- ثم قل: يا علي- عشرة- ثم قل: يا فاطمة، ثم تنادي باقي الأئمة كل واحد عشراً، ثم سل حاجتك، قال فضي الرجل ثم عاد بعد مدّة يسيرة وقد قضى دينه وصلح له سلطانه»(1)

فناداتهم عليهم السلام والتوسّل باسمائهم في هذا الدعاء وفي كلّ دعاء على قياس المناداة والتسمية في دعاء الوسائل العظيم 81 المرتبة السريع الاستجابة وعلى قياس ما في الدعاء المعروف بدعاء الساراي.

وقد أورده السيّد الورع البارع العابد الزاهد، عمدة آل الرسول جمال العارفين أبو القاسم رضي الملة والدين على بن طاووس رضي الله عنه و أرضاه في كتابه مُهَج الدعوات باسناده و ذكر أنّه وجده بخط الرضى الموسوى رضي الله تعالى عنه(2) وهو دعاء منيع القدر رحيب الصدر طويل الباع كبير الصاع.

وفيه: هذا مقام من باء بخطيئته وتاب وأناب إلى ربّه وتوجّه بوجهه إلى الذي فطر السماوات والارض عالم الغيب والشهادة على ملة ابراهيم ومنهجه وعلى دين محمد و شريعته و على ولاية على وإمامته وعلى نهج الاوصياء والاولياء المختارين من ذريّتها المخصوصين بالإمامة والطهارة والوصاية والحكمة والتسمية بالسبطين الحسن والحسين

ص: 116

1- منهج الصلاح. ص

2- قوله: «بخط الرضى الموسوى» السيّد الرضى في أقاويل متأخرى الاصحاب واطلاقاتهم وطرقهم ور وياتهم مشترك بين الرضيين الثلاثة النجباء الاجلاء الكبراء العظماء الموسوي والحسيني والحسني رفع الله تعالى درجاتهم. فالاول: هو السيّد النقيب الامام المعظم جامع نهج البلاغة المكرم اخوالسيد امام المرتضى علم الهدى ذوالمجدّين رضى الدين ابوالحسن محمد بن على بن الحسين بن موسى بن محمد بن موسى بن ابراهيم بن مولانا المعصوم موسى بن جعفر بن محمد بن على بن الحسين بن على بن ابى طالب عليهم السلام رضى الله تعالى عنه وارضاه. والثاني: السيد السعيد النقيب الامام الفقيه المحدث صاحب الحكاية المعروفة والكرامة الماثورة في دعاء العبرات رضى الدين محمد بن محمد بن محمد الحسيني القاضي الأوى قدس الله تعالى روحه. والثالث: السيد الإمام رضى الدين على بن موسى بن طاووس الحسيني اعلى الله تعالى منزلته، منه ره

سَيِّدِي شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ أَجْمَعِينَ وَبِعَلَى بْنِ الْحُسَيْنِ سَيِّدِ الْعَابِدِينَ وَمُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بَاقِرِ عِلْمِ الْأَوَّلِينَ وَيَجْعَفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ الصَّادِقِ عَنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَمُوسَى بْنِ جَعْفَرِ الْعَبْدِ الصَّالِحِ [الأمين] مِنَ الصَّالِحِينَ وَبِعَلَى بْنِ مُوسَى الرِّضَا مِنَ الْمَرْضِيِّينَ وَمُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ التَّقِيِّ مِنَ الْمُتَّقِينَ وَبِعَلَى بْنِ مُحَمَّدِ الطَّاهِرِ مِنَ الْمُطَهَّرِينَ وَبِالْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْهَادِي مِنَ الْمُهْدِيِّينَ وَبِابْنِ الْحَسَنِ الْمُبَارَكِ مِنَ الْمُبَارَكِينَ عَلَى سُنَّتِهِمْ وَسَبِيلِهِمْ. (1) إِلَى آخِرِ الدَّعَاءِ (2)

وعلى قياس ما في دعاء رواه أبو حمزة الثمالي عن مولانا السَّجَّادِ سَيِّدِ الْعَابِدِينَ وَالسَّجَّادِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَذَكَرَ أَنَّهُ قَدْ قَرَأَهُ عَلَى يَدِ ابْنِهِ وَقَدْ انْكَسَرَتْ كَسْرًا قَبِيحًا فَاسْتَوَى الْكَسْرُ مِنْ غَيْرِ حَاجَةٍ إِلَى الْمُجَبَّرِ.

وأورده الرضى (3) الحسنية في مهج الدعوات (4).

وعلى قياس ما في دعاء العهد الذي رواه الصدوقان بالاسناد عن مولانا ابي جعفر الباقر عليه السلام، ورواه الرضى الحسني وأورده باسناده في مهجته: (5)

فهذه جملة صالحة قد اظفرناك بها في نصاب تام من القول، القيناه عليك لنثبت به فؤادك، فإياك وان يزلق قلبك ويُقلق سيرك من بعد ما قد ثبتناك، وإياك وأن يفوتك استذكارك ما قد قاله العقلاء: تعثر برجلك خير من أن تعثر بلسانك وتعثر بلسانك خير من أن تعثر بقلبك. واعلمن أن زلق القلب قلق السِّرِّ حريم التعرّب بعد الهجرة المستعاذ منه المعدود من موبات الكبائر في طرفنا (6) وفي طرق العامة.

ص: 117

1- على سنتهم وسيلهم خ ل

2- مهج الدعوات 328

3- قوله الرضى الحسني، قديقال له ولاخيه ولابن اخيه ولكل واحد من آل الطاووس: الحسني والحسني من جهة أن جدّهم سليمان بن داوود بن الحسن المثنى حسنى الاب حسيني الامّ، وذلك أن داوود بن الحسن أخا مولانا ابي عبدالله جعفر الصادق عليه السلام من الرضاة، وهو الذي علّم الصادق امّه الدعاء المعروف بدعاء ام داوود لخلاص داوود من حبس المنصور الدواني. قد تزوح ام كلثوم بنت زين العابدين وسيد السّاجدين على بن الحسين عليهما السلام فولدت له سليمان بن داوود بن الحسن بن الحسين بن على بن ابي طالب عليها السلام جدّ محمد الطاووس ابي بني طاووس. منه ره

4- مهج الدعوات. ص 165

5- مهج الدعوات. ص 334

6- قوله: في طرفنا الخ، يومن تلك الطرق ما لرئيس المحدثين ابي جعفر الكليني رضي الله تعالى عنه

ولعلك تقول: روى رئيس المحدثين أبو جعفر الكليني رضي الله تعالى عنه توفيقاً فيه إشعار بأن المنع عن الاسم للخوف والتقية. فقال في كتابه الكافي: علي بن محمد، عن أبي عبدالله الصالحي (1) قال: سألتني أصحابنا بعد مضي أبي محمد عليه السلام أن أسأل عن الاسم والمكان، فخرج الجواب: إن دلتهم على الاسم

ص: 118

1- أبو عبدالله الصالحي هو محمد بن صالح بن محمد الهمداني الهفان الوكيل من أصحاب مولانا العسكري عليه السلام ووكلائه ممدوح جليل القدر. منه ره

وكذلك حكى عن أبي عمر وعثمان بن سعيد العمري قولاً يظهر منه ذلك، فقال في باب تسمية من رآه عليه السلام: محمد بن عبدالله ومحمد بن يحيى جميعاً، عن عبدالله بن جعفر الحميري. قال: اجتمعت أنا والشيخ أبو عمر ورحمه الله عند أحمد بن إسحاق فغمزني أحمد بن إسحاق أن أسأله عن الخلف فقلت له: يا أبا عمرو أتى أريد أن أسألك عن شيء، وما أنا بشاكّ فيا أريد أن أسألك عنه. فإن اعتقادي وديني أنّ الارض لا تخلو من حجة إلا إذا كان قبل القيامة باربعين يوماً، فإذا كان رُفعت الحجة وأغلق باب التوبة، فلم يك ينفع نفساً إيمانها لم تكن آمنت من قبل أو كسبت في إيمانها خيراً، فأولئك أشرار من خلق الله عزّ وجل، وهم الذين تقوم عليهم القيامة، ولكّني أحببت أن أزداد يقيناً، وإنّ ابراهيم (ع) سأل ربّه عزّ وجلّ أن يريه كيف يحيي الموتى «قال: أو لم تؤمن، قال: بلى ولكن ليطمئنّ قلبي» (2) وقد اخبرني أبو علي أحمد بن إسحاق عن أبي الحسن عليه السلام قال: سألته من أعمارٍ وعمن أخذوا قول من أقبل؟ فقال له: العمري ثقّني فما أدّى إليك عنّي فعنّي يؤدّي، وما قال لك عنّي يقول، فاسمع له وأطع، فإنّه الثّقة المأمون. وأخبرني أبو علي أنّه سأل أبا محمد عليه السلام عن مثل ذلك. فقال له: العمري وابنه ثقّتان، فما أدّى إليك عنّي فعنّي يؤدّيان، وما قال لك عنّي يقولان، فاسمع لها وأطعها فإنّها الثقتان المأمونان فهذا قول إمامين قد مضيا فيك.

قال: فخرّ أبو عمر وساجداً وبكى ثمّ قال: سل حاجتك فقلت له: أنت رأيت الخلف من بعد أبي محمد عليه السلام؟ فقال: إي والله ورقبته مثل ذا- وأوماً بيده- فقلت له: فبقيت واحدة فقال لي: هات، قلت: فالاسم؟ قال: محرّم عليكم أن تسألوا عن ذلك، ولا أقول هذا من عندي، فليس لي أن أحلّل ولا أحرمّ، ولكن عنه عليه السلام، فإن الامر عند السلطان، إنّ أبا محمد عليه السلام مضى ولم يخلف ولداً وقسم ميراثه وأخذه من لاحق له فيه وهو ذا (3) عياله يجولون ليس احد يجسر أن

1- الكافي 333/1

2- البقرة: 260

3- هوذا بفتح الهاء وتسكين الواو كلمة مفردة تستعمل للتأكيد والاستمرار وللتحقيق ومرادفته في

يتعرّف اليهم أو ينيلهم شيئاً، وإذا وقع الاسم وقع المطلب، فاتقوا الله وامسكوا عن ذلك».

قال الكليني رحمه الله: وحدثني شيخ من أصحابنا- ذهب عنّي اسمه إنّ

أبا عمرو سأل عن أحمد بن إسحاق عن مثل هذا فأجاب بمثل هذا. (1)

فنقول لك أمّا حديث التوقيع فليس منطوقه من التعرض لتحريم التسمية أو إباحتها في شيء، بل إنّما مدلوله النهي عن دلالتهم على الاسم وتعريفهم إيّاه نحو كان ولو بالكتابة أو بالكناية لأنهم لم يكونوا بحيث إذا أحاطوا بالاسم علماً أكثوه في صدورهم وضمايرهم على ما هو سبيل المذهب في زمان الغيبة بل إنّهم كانوا إذا عرفوه أعلنوه وأذاعوه، وذلك غير سائغ مادامت الغيبة على ما قد وردت به النصوص وتواترت به الأحاديث وليس المراد بالمكان الذي كان أبو عبدالله الصالح يَسأل أن يُسأل عنه، فخرج الجواب: إنّهم ان عرفوه دلّوا عليه، هو مكانه الذي يكون عليه السلام فيه في زمن الغيبة. فمن المستبين أنّه عليه السلام حين الغيبة لا يكون في مكان يظفر به القاصدون وهدى اليه الطالبون ويخاف عليه هناك من شرّ الصادر والوارد ولم يكن أبو عبدالله الصالح من يخفى عليه ذلك، بل انما المراد به المكان الذي كان قد وقعت فيه الغيبة، ويختلف اليه السّفراء و تخرج منه التوقيعات وهناك بقيّة من عيال الماضي ابي محمّد عليه السلام وأصحابه وخرج الجوابيني ابي عبدالله بن صالح عن إيقاف السائلين على المكان وإعلامهم بالامر لأنهم لم يكونوا اذا عرفوا ذلك أجنّوه (2) في أفئدتهم وسرائرهم، بل إنّهم كانوا اذا علموه أفشّوه فكان يبلغ الخبر إلى السلطان فيبالغ في التجسس والتحسس وتستضر بذلك بقيّة عيال الماضي عليه السلام وأصحابه، فهذا النهي عن الاسم والمكان متعلق بالاستعلام والاعلام مطلقاً، سواء كان بالتصريح او بالتعريض وسواء كان بالتنطق أو بالكتابة بالقياس

ص: 120

1- جال يجول جولاً وجولاءً وكذلك المجال واجتال، والاجالة: الادارة التجوال: التطوان. الصحاح [1664/4]

2- اجننته إذا واريته، وأجننت الشيء في صدرى آكننته. الصحاح [2093/5]

إلى طائفة بخصوصها ووقت بخصوصه. وذلك أمر آخر وراء ما نطقت به الروايات من ذكره عليه السلام بالنسب واللقب أو بالكنية عن الاسم و الكنية لا بالتصريح بصريح الاسم والكنية إلى زمان الظهور وأوان الفرج وعصر العدل وعهد الدولة.

وأما قول أبي عمرو العمري رحمه الله تعالى ورضي عنه، فصريح منطوقه ردع أصحابه عن ذكر القائم عليه السلام باسمه النسبي الوارد في الاخبار ذكره عليه السلام به مادامت الغيبة، وهو ابن الحسن بن علي عليها السلام أو ما يجري مجراه، سواء كان بالتصريح أو بالكنية باللفظ أو بالكتابة وعد ذلك تسمية على وفق ما في دعاء في «مهج الدعوات» قد نقلناه، وقال: إن الأمر عند السلطان، أن أبا محمد عليه السلام مضى ولم يخلف ولداً وقسم ميراثه وأخذه من لاحق له فيه وعياله هوذا يجولون لا يجسر أحد أن يتعرف اليهم وينيلهم معروفاً، فاذا وقع الاسم أي قيل ابن الحسن أو ابن أبي محمد عليه السلام أو الخلف أو الخلف الصالح أو الحجّة من آل محمد عليه السلام أو ما جرى مجرى ذلك وقع الطلب من السلطان والمشاقاة والمعاناة منه على عيال الماضي أبي محمد عليه السلام بالمقاساة والتعنية (1) فاتقوا الله وأمسكوا عن ذلك.

والصدوق عروة الاسلام رضوان الله تعالى عليه أيضا قد حكى مثل ذلك عنه في كتاب كمال الدين وتمام النعمة، فقال في باب ذكر من شاهد القائم عليه السلام وراه وكلمه، وهو الباب السابع والاربعون (2) حدثنا (3) ابي ومحمد بن الحسن رضى الله عنها قال: حدثنا عبد الله بن جعفر الحميري قال: كنت مع احمد بن اسحاق عند العمري فقلت للعمري: اني اسألك عن مسألة كما قال الله عز وجل في قصة ابراهيم «أولم تؤمن قال بلى ولكن ليطمئن قلبي» هل رأيت صاحبي؟ فقال نعم وله عنق مثل ذي- وأوماً بيده جميعاً الى عنقه-، قال: قلت: فالاسم؟ قال: اياك ان

ص: 121

1- المشاقاة: المعاناة والممارسة. الصحاح 42394/6. المعاناة: المقاساة. الصحاح 2441/6. التعنية: الحبس

والاسر؛ والعاني: الاسير. يقال: عنى فيهم فلان أسيرا أي اقام فيهم على اساره واحتبس، وعنّاه غيره: حبسه واسره. منه ره

2- في المطبوع هو الباب السابع والاربعون

3- [هذا السند] صحيح نجيب جداً. منه

تبحث عن هذا فإنّ عند القوم ان هذا النسل قد انقطع» (1).

وبالجملة فهذا شىء آخر وراء المسألة التي نحن في سبيلها، وقد وردت فيها النصوص والاخبار على انك إن كنت قد تحققت علم الاصول كان لك سبيل آخر مستبين من القول، وهو أنّ اختصاص علة الحكم ببعض أفراد الموضوع ليس ممّا يوجب تخصيص الحكم بذلك الفرد بل إنّ تعميم الحكم المعلّل بعلة بالنسبة إلى أفراد الموضوع على العموم يكفي فيه وجود العلة في بعض الافراد ولا يتخصص الحكم بذلك اللهم الا ان يرد نصّ آخر مخصص الحكم بذلك الفرد الموجودة فيه العلة بخصوصه لا غير، ومالم يرد نصّ كذلك مخصص يحمل ذلك الحكم على الجنس او النوع بالعموم.

وذلك كما حكم التحريم على الخمر فانه معلل بالاسكار، والاسكار اّما هو في قدر يعتدّبه والحكم يعم جميع الافراد والاقدار ويستوعب الكثير والقليل والخالص والممزوج بشىء مطلقاً. (2)

وبذلك يسقط وهم من يتوهم ان قول النبي صلى الله عليه وآله: العين: وكاء السّه فن نام فليتوضأ». وفي رواية: العينان وكاء السّت فاذا نامت العينان أسد تطلق طلق الوكاء» يؤذن بان النوم ليس بحسب نفسه ناقضاً للوضوء بل انما بحسب ما أنّه مَطْلَّة الناقض لاستطلاق الوكاء، ولذلك ذهب العامة على ان النوم قاعداً وخصوصاً على بعض أوضاع القعود ليس بناقض. وقد بسطنا تحقيق ذلك في كتاب عيون المسائل. (3)

وايضاً هناك سبيل آخر للقول مستبين أيضاً، وهو أنّ الفرد لا يعارض الطبيعة بل يحققها، والمقيّد لا يعارض المطلق بل يحققه. وربما يكون الحكم المستوعب للطبيعة في بعض الافراد بخصوصه أكد، وذلك لا يرفع استيعاب الحكم عن الطبيعة إلاّ أن يكون هناك ما يعارض استيعاب الحكم ويدافعه لتعارض المدارك وتدافعها

ص: 122

1- كمال الدين 441-442/2

2- قوله مطلقاً، رد على العامة حيث زعموا حلّ الخمر الممزوج بشىء مزجا استهلاً كياً لعدم إطلاق الاسم. منه ره

3- عيون المسائل ص 67 وراجع المجازات النبوية للسيد الرضى ره ص 277-278

فيخصّص الحكم بذلك الفرد الخاص بخصوصه توفيقاً بين المدارك وجمعاً بين الأدلة، فإما إذا لم توجد أدلة متدافعة فلا يسوغ لاحد تخصيص الحكم أصلاً، مثلاً إذا قال الشارع: لا تصلّ في مكانٍ مغصوبٍ ثم قال: لا تصل في مكانٍ عُصِبَ عن يتيّم، فهذا القول الأخير لا يكون مخصصاً للحكم بالمكان المغصوب عن اليتيم، بل يكون حكم النهي بذلك فيه أكد وأغلظ ولا يسوغ لنا تخصيص النهي ما لم يثبت لدينا قول آخر من الشارع يدافعه، كأن يقول مثلاً صلّ في المكان المغصوب أولاً باس بالصلاة في المكان المغصوب أو شيئاً ممّا في معناه.

ولا يتوهمنّ ذو وهم أنّ الأدلة في مسألتنا التي نحن بسبيلها متعارضة إذا الاصل جواز تسميته عليه السلام بذكر صريح الاسم على التصريح كما تسمية غيره من الأئمة عليهم السلام فيسوغ لنا تخصيص النصوص الناطقة بالنهي؛ لأنّ الاصل لاحكم له بعد ورود النصّ، وهو أضعف الأدلة، وليس في قوّته أن يعارض نصّاً بل إنما منتهى مُنته (1) وقصارها أن يؤيد بعض النصوص المتدافعة ويرجح بعض الأدلة المتعارضة، وفي مسألتنا هذه نصوص ناصّة على التحريم عامة الحكم مستوعبة النهي مقرونة بادوات العموم والاستيعاب مؤكّدة بتعيين ما يقال في ذكره عليه السلام عوضاً عن صريح الاسم والكنية وبدلاً عنها غير معارضة بما يدافعها من الأدلة أصلاً، فاذن لا مساغ للتخصيص ولا محيص عن الامتثال.

تكملة

هنالك أخبار جَمَّةٌ قضيتها أنّ غيبته عليه السلام من الاسرار المخفية علّتها المستورة حكمتها، كأنّا قد أوردنا شيئاً منها؛ فلنورد الآن طرفاً مستطرفاً. (2)

روى رئيس المحدثين رضى الله تعالى عنه: في باب في الغيبة من كتاب الحجّة من كتابه الكافي بسنده (3) المعوّل عليه، فقال عليّ بن محمّد، عن الحسن بن

ص: 123

1- المنة بالضم القوة. الصحاح [2207/6]. منه ره

2- قال في الصحاح [1394/4]: استطرفه أي عدّه طريقاً، واستطرفت الشيء: استحدثته. والمراد بالمستطرف هنا المنتخب المختار المسترى هاستريت الناس والغنم أي اخترتهم منه ره

3- حسن ممدوح نجيب جداً بل صحيح عال معوّل عليه. منه ره

عيسى بن محمد بن علي بن جعفر، عن أبيه، عن جدّه، عن علي بن جعفر، عن أخيه موسى بن جعفر عليهما السلام قال: إذا فُقد الخامس من ولد السابع فالله الله في أديانكم لا يزيلكم عنها أحد، يا بَنِي إِبْنِهِ لَابِدٌ لَصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ مِنْ غِيْبَةٍ حَتَّى يَرْجِعَ عَنْ هَذَا الْأَمْرِ مَنْ كَانَ يَقُولُ بِهِ، إِنَّمَا هِيَ مَحْنَةٌ مِنَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ امْتَحَنَ بِهَا خَلْقَهُ، لَوْ عَلِمَ آبَاؤُكُمْ وَأَجْدَادُكُمْ دِيناً أَصَحَّ مِنْ هَذَا لَا تَبِعُوهُ، قَالَ: فَقُلْتُ: يَا سَيِّدِي مِنَ الْخَامِسِ مَنْ وُلِدَ السَّابِعُ؟ فَقَالَ: يَا بَنِي عَقُولِكُمْ تَصَغُرُ، عَنْ هَذَا، وَأَحْلَامِكُمْ (1) تَضِيقُ عَنْ حَمَلِهِ، وَلَكِنْ إِنْ تَعِيشُوا فَسَوْفَ تَدْرُ كُونَهُ. (2)

ورواه بعينه الصدوق عروة الاسلام رضوان الله تعالى عليه بسنده (3) الحسن الممدوح المعتبر. فقال في الباب الرابع والثلاثين من كتاب كمالالدين وتمام النعمة، وهو باب ماروى عن أبي الحسن موسى بن جعفر عليه السلام في النصّ على القائم عليه السلام، وأنه الثاني عشر:

حدّثنا أبي، ومحمد بن الحسن رضى الله عنها قالوا: حدّثنا سعد بن عبدالله، عن الحسن بن عيسى بن محمد بن علي بن جعفر (4)، عن أبيه، عن جدّه محمد بن علي، عن علي بن جعفر، عن أخيه موسى بن جعفر عليها السلام قال: إذا فقد الخامس من ولد السابع فالله الله في أديانكم لا يزيلنكم أحد عنها، يا أخِي إِبْنِهِ لَابِدٌ لَصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ مِنْ غِيْبَةٍ حَتَّى يَرْجِعَ عَنْ هَذَا الْأَمْرِ مَنْ كَانَ يَقُولُ بِهِ، إِنَّمَا هِيَ مَحْنَةٌ مِنَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ امْتَحَنَ اللَّهُ بِهَا خَلْقَهُ، وَلَوْ عَلِمَ آبَاؤُكُمْ وَأَجْدَادُكُمْ دِيناً أَصَحَّ مِنْ هَذَا لَا تَبِعُوهُ

ص: 124

1- الاحلام: العقول والالباب، واحدها حلم بالكسر. منه ره

2- الكافي 336/1

3- حسن نجيب بل صحيح حصيف عال

4- محمد بن علي بن جعفر ذكره شيخنا الطوسي في كتاب الرجال [ص 386] في اصحاب مولانا ابي الحسن علي بن موسى الرضا عليهما السلام، وهو غير مذكور في كتاب شيخنا النجاشي ولا في خلاصة شيخنا العلامة ولا في كتاب الشيخ الفاضل تقي الدين الحسن بن داوود. وعيسى بن محمد والحسن بن عيسى لم يذكر هما شيخنا الطوسي ولا شيخنا النجاشي ولا شيخنا العلامة ولا الشيخ ابن داوود. ولكننا قد حققنا من طبقات الطرق والاسانيد ومن كتاب الانساب ومن غيرها أنّهم فقهاء محدّثون عابدون زاهدون، والله سبحانه اعلم. منه

فقلت: ياسيدي من الخامس من وُلد السابع؟ فقال: يا بني عقولكم تصغر عن هذا وأحلامكم تضيق عن حملته، ولكن إن تعيشوا فسوف تدركونه» (1)

وروى الصدوق رضوان الله تعالى عليه، في الباب الثامن والأربعين (2) من كتاب كمال الدين وتمام النعمة، وهو باب علة الغيبة: بسنده الحسن الممدوح و كاديكون صحيحاً. فقال: حدثنا عبد الواحد بن محمد بن عبدوس العطار رحمه الله قال: حدثني علي بن محمد بن قتيبة النيسابوري قال: حدثني احمد بن عبدالله بن جعفر المدائني، عن عبدالله بن الفضل الهاشمي قال: سمعت الصادق جعفر بن محمد عليها السلام يقول: إن لصاحب هذا الامر غيبة لا بد منها يرتاب فيها كل مبطل، فقلت له: ولم جعلت فداك؟ قال: لأمر لم يؤذن لنا في كشفه إلا بعد ظهوره، كما لم ينكشف وجه الحكمة في أناه (3) الخضر عليه السلام من خرق السفينة، وقتل الغلام، وإقامة الجدار لموسى عليه السلام إلى وقت افتراقها. يا ابن الفضل: إن هذا الامر أمر من أمر الله وسر من سر الله وغيب من غيب الله، ومتى علمنا أنه عز وجل حكيم صدقنا بأن أفعاله كلها حكمة وان كان وجهها غير منكشف» (4)

وروى رضوان الله تعالى عليه في هذا الباب، بسنده القوي الموثق لمكان الحسن بن محمد بن سماعة الصيرفي وحنان بن سدير. فقال: حدثنا المظفر بن جعفر بن المظفر العلوي رضى الله عنه، قال: حدثنا جعفر بن محمد بن مسعود و حيدر بن محمد السمرقندي جميعاً قالوا: (5) حدثنا محمد بن مسعود قال: حدثنا جبرئيل بن احمد، عن موسى بن جعفر البغدادي قال: حدثني الحسن بن محمد الصيرفي، عن حنان بن سدير عن أبيه، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: إن للقائم منّا غيبة يطول

ص: 125

1- كمال الدين 360/2

2- في المطبوع في الباب الرابع والأربعين

3- اتاه خ ل. اتاه اى اتى به قال الجوهرى في الصحاح [2261/6] الاتيان الميئ، وقد أثبتته أنياً «وانه كان وعده مأثياً» [مرم 61] اى أنياً، وتقول انيت الامر من مأثأته. وآتاه اى أعطاه، وآتاه ايغا اى اتى به، ومنه «آتنا غداءنا» [الكهف 62] اى ائتنا به. منه ره

4- كمال الدين 481-482/2

5- قالوا خ ل

أمدّها، فقلت له: يا ابن رسول الله ولم ذلك؟ قال: لأنّ الله عزّوجلّ أبى أن لا تجرى فيه (1) سنن الأنبياء عليهم السلام في غيبتهم، وإنّه لا بدّ يا سدير من استيفاء مدد غيبتهم، قال الله تبارك وتعالى: «لتركنن طبقاً عن طبق» (2) أي سنن من كان قبلكم». (3)

وفي هذا الباب أيضاً بطريقه القوي الموثق من جهة أحمد بن محمد الهمداني قال حدّثنا أحمد بن محمد الهمداني (4) قال: حدّثنا علي بن الحسن بن علي بن فضال، عن أبيه، عن أبي الحسن علي بن موسى الرضا عليها السلام انه قال: كاتى بالشيعه عند فقدهم الرابع من ولدى يجولون جولان النعم يطلبون المرعى فلا يجدونه، قلت له: ولم ذلك يا ابن رسول الله؟ قال: لأنّ إمامهم يغيب عنهم فقلت: ولم؟ قال كيلا تكون

لاحد في عنقه بيعة إذا قام بالسيف». (5)

وفي هذا الباب ايضاً بسنده الصحيح (6)، حدّثنا أبي رحمه الله قال: حدّثنا سعد بن عبدالله، عن يعقوب بن يزيد والحسن بن زريف جميعاً، عن محمد بن أبي عمير، عن هشام بن سالم، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: يقوم القائم وليس لاحد في عنقه بيعة». (7)

وفيه من غير طريق واحد بسنده عن ابن أبي عمير، عن سعيد بن غزوان، عن

ص: 126

1- أبي الا ان يجرى فيه. خ ل

2- سورة الانشقاق: 19

3- كمال الدين 480/2-481

4- هو احمد بن محمد بن سعيد بن عبدالرحمن بن زياد بن عبدالله بن زياد بن عجلان، مولى عبدالرحمن بن سعيد بن قيس الهمداني بتسكين الميم واهمال الدال السبيعي الكوفي المكنى بأبي العباس المعروف بابن عقدة الحافظ، امره في الجلالة والثقة والحفظ اعظم من ان يذكر الا- انه كان زيديا جاروديا وعلى ذلك مات بالكوفة سنة ثلاث وثلاثين وثلاثمائة. قال الشيخ في كتاب الرجال [ص 442] سمعت جماعة يحكون عنه أنه قال: احفظ مائة وعشرين الف حديث باسانيدها واذكر بثلاثمائة الف حديث. روى عنه التلعكبري من شيوخنا وغيره. منه ره

5- كمال الدين 480/2

6- صحيح معول عليه عال الاسناد جدّاً

7- كمال الدين 480/2

ابي بصير، عن أبي عبدالله عليه السلام وعن ابن ابي عمير، عن جميل بن صالح، عن ابي عبدالله عليه السلام قال: صاحب هذا الامر تغيب ولادته عن الخلق كيلا- تكون لاحد في عنقه بيعةً إذا خرج ويصلح الله عزوجل امره في ليلة وقال: يبعث القائم وليس في عنقه بيعة لاحد. وقال صاحب هذا الامر تعمى ولادته على الخلق كيلا يكون لاحد في عنقه بيعة إذا خرج». (1)

وروى رضى الله تعالى عنه في الباب الثالث والثلاثين بسنده عن أبي بصير قال: سمعت ابا عبدالله عليه السلام يقول ان سنن الأنبياء عليهم السلام بما وقع عليهم من الغيبات جارية في القائم من اهل البيت حذو النعل بالنعل والقذة بالقذة. (2)

فقال ابوبصير: يا ابن رسول الله من القائم منكم اهل البيت؟ فقال: يا ابابصير هو الخامس من ولد ابني موسى، ذلك ابن سيّدة الاماء، يغيب غيبة يرتاب فيها المبطلون، ثم يظهره الله عزوجل فيفتح على يده مشارق الارض ومغاربها، وينزل روح الله عيسى بن مريم فيصلّي خلفه وتشرق الارض بنور ربّها ولا تبقى في الارض بقعة عبد فيها غير الله عزوجل الا عبداً الله فيها، ويكون الدين كلّ له ولو كره المشركون». (3)

وفيه ايضا بسنده الحسن بل الصحيح (4) حدّثنا أبي رحمه الله قال: حدّثنا على بن ابراهيم، عن أبيه، عن محمد بن الفضل، عن أبيه، عن منصور قال: قال ابوعبدالله عليه السلام: يا منصور إنّ هذا الامر لا ياتيكم إلا بعد بأس لا والله حتّى تميّزوا، لا والله حتّى تمحصوا، لا والله حتّى يشقى من شقى ويسعد من سعد». (5)

وفيه ايضا في حديث آخر بسنده، عن خالد بن نجيج، عن زرارة بن اعين، عن الصادق عليه السلام حيث قال: وهو المنتظر الذي يشك الناس في ولادته؛ فمنهم من يقول:

ص: 127

1- كمال الدين 479/2-480

2- القذريش السهم واحدها قذّة ومنه الحديث «لتركب سنن من كان قبلكم حذو القذة بالقذة» اي كما تقدر كل واحد منها على قدر صاحبها وتقطع تضرب مثلاً للشيين يستويان ولا يتعارتان وقد يتكرر ذكرها في الحديث مفردة ومجموعة. [النهاية 28/4]

3- كمال الدين 361/2-345

4- حسن نجيب بل صحيح

5- كمال الدين 346/2

إذا مات أبوه مات، ولا عقب له، ومنهم من يقول: وُلد قبل وفاة أبيه بسنين؛ لأن الله عزَّوجلَّ يحبُّ أن يمتحن خلقه فعند ذلك يرتاب المبطلون»(1)

وروى رضوان الله تعالى عليه في باب التوقيعات بسنده الصحيح(2) من طريقه الصحِّي إلى أبي جعفر محمد بن يعقوب الكليني، عن إسحاق بن يعقوب الكليني قال: سألت محمد بن عثمان العمري رضي الله عنه أن يوصل لي كتابا قد سألتُ فيه عن مسائل اشكلت على فوردي [ت في خ] التوقيع بخط مولانا صاحب الزمان صلوات الله عليه وهذا آخر ما في ذلك التوقيع بخطه عجل الله فرجه وصلَّى عليه وعلى آباءه المعصومين - وأما علة وقوع الغيبة فان الله عزَّوجلَّ يقول: «يا أيها الذين آمنوا لا تسئلوا عن أشياء إن تبدلكنم تسؤكنم»(3) أنه لم يكن أحد من من آبائهم عليهم السلام إلا وقعت(4) في عنقه بيعة لطاغية زمانه، وإني أخرج حين أخرج، ولا بيعة لاحد من الطواغيت في عنقي.

وأما وجه الانتفاع بي في غيبتى، فكلا انتفاع بالشمس إذا غيبتت عن الابصار السحاب، وإني لا مان لاهل الارض كما أن النجوم أمان لاهل السماء، فاغلقوا أبواب السؤال عما لا يعينكم ولا تتكلفوا علم ما قد كفيتم، واكثروا الدعاء بتعجيل الفرج، فان ذلك فرجكم والسلام عليك يا إسحاق بن يعقوب، وعلى من اتبع الهدى»(5)

وفي باب في الغيبة من كتاب الحجّة من كتاب الكافي لرئيس المحدثين

ص: 128

1- كمال الدين 346/2

2- صحيح عال معول عليه جداً

3- سورة المائدة: 102

4- معناه: الا وقد ادعى عليه أن في عنقه بيعة لطاغية زمانه؟ فان أمير المؤمنين صلوات الله وتسليماته عليه لم يبايع طاغية زمانه أصلاً، بل إنما ترك مطالبة حقه، والمنازعة على طلبه لقلّة الاعوان والانصار، ولعلّة هوبها أعلم ومصلحة هوبها اعرف، مع تجاهره و تعالنه بانّ الامر والخلافة حقه بالوصية السابقة وأنه أحقّ بالبيعة له والدخول في ولايته من غيره للفضيلة الساطعة، وهذا أمر فوق التواتر في الاحاديث الخاصية وفي الروايات العامية، وهو أبين من ضوء النهار عند من له بصيرة ما في تتبع الآثار وقسط ما من تصفح كتب الاخبار، ومع ذلك فانّ العلماء الجمهورية يتفحون ويدعون عليه عليه السلام أنه قد صار إلى الدخول في بيعة الطاغية وإن هي الأ وقاحة فاضحة وشناعة واضحة. منه ره

5- كمال الدين 483/2

رضى الله عنه، من طريقة أحمد بن إدريس، عن محمد بن أحمد، عن جعفر بن القاسم، عن محمد بن الوليد الخزاز، عن الوليد بن عقبة، عن الحارث بن زياد، عن شعيب، عن أبي حمزة قال: دخلت على أبي عبدالله عليه السلام فقلت له: أنت صاحب هذا الامر؟ فقال: لا فقلت: فولدك؟ فقال: لا، فقلت فولد ولدك؟ فقال: لا، فقلت: فولد ولد ولدك؟ فقال: لا، قلت: من هو؟ قال: الذي يملأها عدلاً كما ملئت ظلماً وجوراً، على فترة من الأئمة، كما أن رسول الله صلى الله عليه وآله بعث على فترة من الرسل». (1)

وفيه أيضاً من طريقة محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن ابن أبي نجران، عن محمد بن المساور، عن المفضل بن عمر قال: سمعت أبا عبدالله عليه السلام يقول: إياكم والتويه (2) أما والله ليغيبن إمامكم سنيناً من دهركم ولثمحصن (3) حتى يقال: مات، قيل هلك، بأي وادسلك؟ ولتدمعنّ عليه عيون المؤمنين، ولتكفأنّ كما تكفأ (4) السفينة في امواج البحر فلا- ينجو إلا- من أخذ الله ميثاقه، وكتب في قلبه الايمان، وأيده بروح منه، وليرفعن اثنتا عشرة راية مشتبهة، لا يدري أي من أي، قال: فيكيت ثم قلت: فكيف نصنع؟ قال فنظر إلى شمس داخله في الصفة فقال: يا ابا عبدالله ترى هذه الشمس قلت: نعم، فقال: والله لأمرنا أبين من هذه الشمس. (5)

ص: 129

1- الكافي 341/1

2- أمّا بتائينِ مثنانين من فوق، أي اياكم وتضليل انفسكم وتحيرها من تاة يتيه تيهاً اذا ضلّ وتحير وتاه في الارض، أي ذهب متحيراً تيهاً وتيهانا. قال في الصحاح [ج6/2229] «وتيه نفسه وتوه بمعنى أي حيرها وطوحها». أو اياكم وتصيير انفسكم من اهل العجب والتكبر في الدين. قال ابن الاثير في نهايته [نهاية ابن الاثير: ج1/203]. «في الحديث: انك امزوتاه، أي متكبر أَرْضَالُ متحير، ومنه الحديث: فتاهت به سفينته. وقد تاه يتيه تيهاً: اذا تحير وضلّ، واذا تكبر». وأمّا بالناء المثناة من فوق والنون من نوة بكذا، أي شهّه وعرفه، ونوّهت بفلان تنوبهاً، اذا رفعت ذكره وشهرته». منه

3- من التمحيص الابتلاء والاختبار، وأمّا بالاعجام فتصحيّف وتحريف، منه ره

4- كفأت القوم كفاً إذا ارادوا وجهاً نصر فهم إلى غيره فانكنؤوا أي رجعوا. وكفأت الاناء: كبته وقلبته. الصحاح [ج1/67]

5- الكافي 336/1

وفيه أيضا بسنده من طريق آخر الحسين بن محمد و محمد بن يحيى، عن جعفر بن محمد، عن الحسن بن معاوية، عن عبد الله بن جبلة، عن ابراهيم بن خلف بن عباد(1) الأنماطي، عن مفضل بن عمر قال: كنت عند أبي عبد الله عليه السلام وعنده في البيت اناس فظننت أنه إنما أراد بذلك غيري، فقال: أما والله ليغيينّ عنكم صاحب هذا الامر وليحملنّ(2) هذا حتى يقال: مات هلك، في أيّ وادسلك؟ ولتَكفَّانَ كما تكفأ السفينة في أمواج البحر، لا ينجو الاّ من أخذ الله ميثاقه، وكتب الايمان في قلبه وأيده بروح منه و لترفعينّ اثنتا عشرة راية مشتبهة لا يُدرى أيّ من أيّ، قال: فبكيت، فقال: ما يكيك يا ابا عبد الله قلت: جعلت فداك كيف لا- ابكي وانت تقول: اثنتا عشرة راية مشتبهة لا يدري أيّ من أيّ؟! قال: وفي مجلسه كوّة تدخل فيها الشمس فقال: ابينة هذه؟ فقلت: نعم، قال: أمرنا أبين من هذه الشمس». (3)

ومن طريق الصدوق(4) عروة الاسلام رضوان الله تعالى عليه في كتاب كمال الدين و تمام النعمة، عن أبيه و محمد بن الحسن رضى الله عنها جميعا، عن سعد بن عبد الله و عبد الله بن جعفر الحميري و احمد بن ادريس جميعا، عن احمد بن محمد بن عيسى و محمد بن الحسين بن أبي الخطاب و محمد بن عبد الجبار و عبد الله بن عامر بن سعيد الأشعري جميعا، عن عبد الرحمان بن أبي نجران، مثل ما في الكافي من الطريق الاول. (5)

ومن طريقه الموثقى(6) رضى الله تعالى عنه في كتابه ذا[كمال الدين] في الباب التاسع والعشرين بالاسناد عن حنان بن سدير، عن ابيه سدير بن حكيم الصيرفي عن ابيه حكيم بن صهيب، عن أبي سعيد عقيصا(7) أنّ مولانا الحسن بن علي

ص: 130

1- عباد بضمّ المهملة وتخفيف الموحدة من تحت. منه ره

2- وليحملنّ. خ ل وهو الصحيح ظاهراً

3- الكافي 1/339-338

4- صحيح عال معولّ عليه جداً. منه ره

5- كمال الدين 2/347

6- موثّق قوئى، كذا في الهامش

7- ابوسعيد عقيصان من خواص امير المؤمنين صلوات الله عيله و من اصفياء اصحابه، ضبطه

أمير المؤمنين عليه السلام على المنبر (1) يخرج رجل من ولدي في آخر الزمان أبيض مشرب حمرة (2) مُندح (3) البطن عريض الفخذين عظيم مشاش المنكبين، بظهره شامتان، شامة على لون جلده وشامة على شبه شامة النبي صلى الله عليه وآله له اسمان: اسم يخفي واسم يعلن. فأما الذي يخفي فأحمد، وأما الذي يعلن ف«م، ح، م، د»؛ فإذا هَزَّ رأيتَه أضاء بها ما بين المشرق والمغرب، ووضع يده على رؤوس العباد فلا يبقى مؤمن إلا صار قلبه أشد من زير الحديد وأعطاه الله عز وجل قوة أربعين رجلاً، ولا يبقى ميت إلا دخلت عليه تلك الفرحة (4) في قبره، وهم يتزاورون في قبورهم ويتباشرون بقيام القائم صلوات الله عليه». (5)

وفي «ربيع الشيعة» (6) الحديث بعينه إلا «مُندَح» بالنون والبدال المهملة والخاء المعجمة؛ «وله اسمان»: اسم خفي واسم علني «مكان» اسم يخفي واسم يعلن «وأضاء لها مكان» «أضاء بها» و«فهم» مكان «وهم يتزاورون».

فهذا الخبر وإن كان ضعيف الطرق جداً من جهة أبي الجارود الأعمى الزيدي المسمى سرحوباً باسم شيطان أعمى يسكن البحر إلا أنه يصلح أن يُخَرَّجَ شاهداً لمتواتر مضمون الأحاديث الجمّة المطلقة أن اسمه عليه السلام اسم النبي صلى الله عليه وآله وكنيته كنيته؛ أي كما اسم النبي عند الله عز وجل وفي كتبه التي أنزلها على أنبيائه

ص: 133

- 1- وهو على المنبر. كذا في المصدر
- 2- في المصدر: مشرب بالحمرة
- 3- مبدح خ ل مندح خ ل. في النهاية الابن الاثيرية [454/2] في صفته عليه السلام «أبيض مشرب حمرة» الاشراب خلط لون بلون كأن أحدا للونين سقى اللون الاخر، يقال وبياض مشرب حمرة مخفقا وإذا شدد كان للتكثير والمبالغة، ومندح بالنون والحاء المهملتين أي عريض متسع يقال: اندح بطن فلان اندحاحا أي اتسع، وكذلك مبدح بالباء الموحدة والبدال المهملة المفتوحة والحاء المشددة المهملة وفي نسخ كتاب ربيع الشيعة [أي اعلام الوري] في هذا الحديث بعينه مندح بضم الميم وتسكين النون واهمال الدال المفتوحة وإعجام الخاء المشددة، وهو أيضاً بمعنى المتسع، يقال وادناد اي واسع، منه ره
- 4- في المصدر: في قلبه وهو في قبره
- 5- كمال الدين 653/2
- 6- هو بعينه كتاب اعلام الوري كما مرّ راجع اعلام الوري

وعند الخلق حين ما يدعونه وينادونه ويذكرونه؛ فكذلك اسم القائم عليه السلام عند الله عز وجلّ وفي كتبه وصحفه التي أنزلها على رسله وأنبائه وعند الخلق حين ما يدعونه ويذكرونه في زمن ظهوره وفي عهد دولته عجلّ الله تعالى فرجه.

وذلك أمرٌ لا ينافيه ما في كتاب «الكافي» للرئيس المحدثين الكليني رضي الله عنه في باب الاشارة [والنص] إلى صاحب الدار عليه السلام من كتاب الحجّة: الحسين بن محمد الأشعري عن معلى بن محمد عن أحمد بن محمد بن عبد الله الأشعري (1)، قال: خرج عن أبي محمد عليه السلام حين قُتِلَ الزبيرى -لعنه الله-: هذا جزء من اجترأ على الله في أوليائه يزعم أنه يقتلني وليس لى عقب فكيف رأى قدرة الله عز وجلّ فيه وولّد له ولد سَمَّاه «محمد» في سنة ستّ وخمسين ومائتين. (2)

وفي أبواب التاريخ من كتاب الحجّة من كتاب «الكافي» أيضاً في مولد الصاحب عليه السلام: الحسين بن محمد الأشعري عن معلى بن محمد بن أحمد بن محمد بن محمد بن محمد بن أحمد بن محمد بن عبد الله الأشعري: (3) هذا جزء من افترى على الله في أوليائه، زعم أنه يقتلني وليس لى عقب؛ فكيف رأى قدرة الله ووُلّد له ولد سَمَّاه «م ح م د» سنة ستّ وخمسين ومائتين (4)

وكذلك الصدوق عروة الإسلام -رضى الله تعالى عنه- رواه أيضاً بعينه في باب ما روي في ميلاد القائم عليه السلام وهو الباب الخامس والاربعون من كتابه (5)؛

ثم إنّه رضوان الله تعالى عليه روي في الباب الثالث والستين (6)

ص: 134

1- [هذا السند] حسن ممدوح على رأي، ومنظور فيه على قول من جهة معلى بن محمد. كذا في الهامش

2- الكافي 329/1

3- الزبيرى كان لقب بعض الاشقياء من ولد الزبير كان في زمانه عليه السلام وقتله الله على يد الخليفة أو غيره، وصف بعضهم وقرأ بفتح الزاي وكسر الباء من الزبير بمعنى الداهية كناية عن المهدي العباسي حيث قتله الموالي

4- الكافي 1514/1

5- كمال الدين 430/2، وفيه في الباب الثاني والاربعين

6- في المطبوع: السابع والخمسين

بالإسناد عن جابر الجعفي عن أبي جعفر عليه السلام، قال: إنَّ العلم بكتاب الله عزَّوجلَّ وسنة نبيه صَلَّى الله عليه وآله لينبت في قلب مهدينا كما ينبت الزرع على أحسن نباته، فن بقي منكم حتَّى يلقاه فليقل حين يراه: السلام عليكم يا أهل بيت الرحمة والنبوة ومعدن العلم وموضع الرسالة. وروى أنَّ التسليم على القائم عليه السلام أن يُقال له: السلام عليك يا بقيَّة الله في أرضه» (1)

تختمة نصحية

هل لك قسط صالح من استقصاء الأحاديث وتتبع الروايات فتكون قد صادفت بنظرك في كتب الأخبار العامية والخاصية ما روى أنَّ سلاله الجلالة وسبط الرسالة مولانا المؤمن أبا محمد الحسن صلوات من الله عليه وعلى جدّه وأبيه وأمه وأخيه كان يحضر مجلس رسول الله صَلَّى الله عليه وآله وهو ابن سبع سنين يسمع الوحي فيحفظه فيأتي أمّه فيلقى إليها ما حفظه، فلمّا (ظافكلمًا) دخل على عليه السلام وجد عندها علماً بالتنزيل فسألها (خ ل: فيسألها) عن ذلك، فقالت: من ولدك الحسن، فتخفّى يوماً في الدار وقد دخل الحسن وقد سمع الوحي، فأراد ان يلقيه إليها فأرتج (2) عليه فعجبت أمّه سيّدة النساء من ذلك، فقال: لا تعجبين يا أمّاه! فإنّ كبيراً يسمعي واستماعه قد أوقفني. فخرج عليه السلام فقبّله. وفي رواية: قلّ بياني وكلّ

ص: 135

1- كمال الدين 453/2

2- بالتاء المثناة من فوق، وبالجميم، وعلى البناء للمفعول، إمّا بالتخفيف على ما عليه الاكثر، قال الجوهرى في الصحاح [317/1]: «وارتج على القارئ على ما لم يسمّ فاعله، اذالم يقدر على القراءة، كأنه أُطبق عليه كما يرتج الباب» وإمّا بالتشديد على ما حقّقه بعضهم. قال المطرزي في مغربه [201/1]: «قولهم: ارتج على الخطيب أو على القارئ مبنياً للمفعول إذا استغلق عليه القراءة فلم يقدر على إتمامها وهو من الأوّل- يعنى من اول المذكورين من قولهم: هو ارتج الباب: أغلقه إغلاقاً وثيقاً. قال: ألا تراهم قالوا للمرشد فتح على القارئ. قال شيخنا: والعامّة تقول: ارتجّ بالتشديد. وعن بعضهم أنّ له وجها وان معناه: وقع في رجّة، وهي الاختلاط. قلت: ويعضده قولهم: ارتجّ الظلام: إذا تراكم والتبس وأظهر منه ما حكى الازهرى عن عمرو عن أبيه: ارتجّ: ارتجّ عليه وارتجّ عليه واستبهم عليه بمعنى». منه ره

فإذا تَدَكَّرْتَهُ فاستذكر من ذلك أنّ سيّدك القيوم الواجب بالذات جلّ ذكره وهو السميع البصير العليم الخبير بما يغشاك من الأعمال والأقوال ويعتريك من الخواطر والنّيّات، يُبصرُك ويراك ويحيط بك ويرعاك ويشهدك حيثما ذهبت في مذهبك وممشاك وهو معك أينما كنتنفي مَقِيلِكَ (1) ومسعاك فراقب سرّك وجهراك ولا حظّ بداك ورُجعاك وراعِ سبيلك في ذكراك ونجواك واذكر أمرك في منقلبك ومثواك، وإيّاك وأن تكون لك في سرّك عوزة قلبية مكشوفة للعين الباقية وإن كانت مستورة عن عيون باندة وفي نفسك سواة رُوَعِيّة مشهودة للبصر الدائمة، وإن كانت مكتومة عن أنظار دائرة وإذا هممت بصنعة فاعلمن أنّ أعيناً من الملكوت لناظرة إليك وأبصاراً من السماوات لشاهدة عليك.

ختامة كرة العرق نجية الأصل

عِطْرِيّة الختم مسكنيّة الختام، تقوح منها رائحة كرم الكتاب ختمه، ممّا وردت به الروايات عن أهل البيت عليهم السلام من الدعاء في زمان الغيبة مارواه رئيس المحدثين رضي الله عنه في كتاب الحجّة من كتابه «الكافي» بطريق ممدوح معوّل عليه، محقّق بأن يعدّ صحيحة وهو على بن ابراهيم عن الحسن بن موسى الخشّاب عن عبدالله (2) بن موسى عن عبدالله بن بكير (3) عن زرارة قال: سمعت ابا

ص: 136

-
- 1- المقييل هنا مطلق موضع السكون والاستراحة مستفاداً من موضع القائلة وهي القيلولة اي النوم في الظهيرة او الاستراحة نصف النهار وإن لم تكن معها نوم. والمقييل أيضاً مصدر قال يقليل قيلولة، وقيلوا مقيلاً فهو قاييل لا بالهمز كالقائلة لا بالهمز والقائلة أيضاً بمعنى الظهيرة. منه ره. اقول: في القرآن المجيد: وهم قائلون بالهمز فراجع
 - 2- جدّا بي تراب...
 - 3- هو عبدالله بن موسى بن عبدالله بن الحسن بن الحسن بن علي بن أبي طالب عليها السلام ذكره الشيخ في الفهرست. [ص 104] منه ره

عبدالله عليه السلام يقول: إن للغلام غيبةً- إلى حيث قال عليه السلام:- وهو المنتظر، غير أن الله عزوجل يريد أن يمتحن الشيعة، فعند ذلك يرتاب المبطلون؛ يا زارة! إذا أدركت ذلك الزمان فادع بهذا الدعاء: اللهم عرفني نفسك فإنك إن لم تعرفني نفسك لم أعرف نبيك اللهم عرفني رسولك فإنك إن لم تعرفني رسولك لم أعرف حجبتك، اللهم عرفني حجبتك فإنك إن لم تعرفني حجبتك ضللت عن ديني...» (1)

وفيه من طريق آخر: الحسين بن أحمد عن أحمد بن هلال، قال: حدثنا عثمان بن عيسى عن خالد بن نجیح عن زرارة بن أعين قال، قال أبو عبدالله عليه السلام: لا بد للغلام من غيبةٍ- إلى حيث قال زرارة: فقلت: وما تأمرني لو أدركت ذلك الزمان؟ قال: ادع الله بهذا الدعاء: اللهم عرفني نفسك، فإنك إن لم تعرفني نفسك لم أعرفك، اللهم عرفني نبيك فإنك إن لم تعرفني نبيك لم أعرفه قط، اللهم عرفني حجبتك فإنك إن لم تعرفني حجبتك ضللت عن ديني» (2)

ورواه أيضاً الصدوق عروة الإسلام رضى الله تعالى عنه في كتابه «كمال الدين وتمام النعمة» بأسانيد عديدة، فقال في باب ما روي عن الصادق جعفر بن محمد عليها السلام في القائم عليه السلام وغيبته: حدثنا أحمد بن محمد بن يحيى العطار رضى الله عنه، قال حدثنا سعد بن عبدالله، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن عثمان بن عيسى الكلابي، عن خالد بن نجیح، عن زرارة بن أعين (3) قال: سمعت أبا عبدالله عليه السلام يقول: إن للغلام غيبة قبل أن يقوم- إلى أن قال عليه السلام:- وهو المنتظر غير أن الله تبارك وتعالى يحب أن يمتحن الشيعة فعند ذلك يرتاب المبطلون، قال زرارة فقلت له: جعلت فداك فإن أدركت ذلك الزمان فكيف أصنع؟ قال: فالزم هذا الدعاء: اللهم عرفني نفسك فإنك إن لم تعرفني نفسك لم أعرف نبيك، اللهم عرفني رسولك فإنك إن لم تعرفني رسولك لم أعرف حجبتك، اللهم عرفني

ص: 137

1- الكاف 337/1

2- الكاف 342/1

3- [هذا السند] قوى مقبول: كذا في الهامش

حجتك فإنك إن لم تعرّفني حجتك ضللت عن ديني. (1)

ثم قال الصدوق بعد تمام الحديث: وحدثنا بهذا الحديث محمد بن إبراهيم بن إسحاق رضى الله عنه، قال: حدثنا أبو علي بن همام، قال: حدثنا محمد بن أحمد النوفلي، قال: حدثنا أحمد بن هلال عن عثمان بن عيسى (2) الكلابي (3) عن خالد بن نجيح عن زرارة بن أعين عن الصادق جعفر بن محمد عليها السلام. (4)

قال: وحدثنا محمد بن الحسن رضى الله عنه قال حدثنا عبدالله بن جعفر الحميري عن علي بن محمد الحجال (5) عن الحسن بن علي بن فضال عن عبدالله بن بكير عن زرارة بن أعين عن الصادق جعفر بن محمد عليها السلام أنه قال: إن للغلام غيبة قبل أن يقوم - وذكر الحديث مثله سواء. (6)

ونحن نقول: وطريقة الأخير ذا صِحِّى

ومن ذلك دعاء العهد رواه السيد المعظم المكرّم الرضى الحسنى رضى الله تعالى عنه في كتابه «مهج الدعوات» بالاسناد عن شيخنا الصدوق ابي جعفر محمد بن

ص: 138

1- كمال الدين 342/2 - 343 وفيه: «ان للقائمه» مكان «إن للغلام»

2- عثمان بن عيسى ابو عمرو الرواسي. بضم الراء والهمزة بعدها والسين المهملة، منسوب الى رؤس بن كلاب بن ربيعة بن عامر بن صعصعة بن معاوية بن بكر بن هوازن بالتخفيف على المشهور وبالتشديد على ما ضبطه ابن داوود [في رجاله ص 258] والتخفيف هو المشهور
3- في الايضاح [اللملأمة] عثمان بن عيسى أبو عمرو - بالواو - العامري الكلابي - بالباء المنقطه تحتها نقطة والكاف المكسورة من ولد عبيد بن رؤاس، فتارة يقال: كلابي وتارة يقال: الرؤاسي، وأيضا أنه مولى بن رؤاس شيخ الواقعة

4- كمال الدين 342/2

5- فيا عندنا الآن من نسخ الكتاب عن علي بن محمد الحجال، ولكن الصحيح عن عبدالله بن محمد الحجال. ولعل ذلك سهو من الناسخ والله سبحانه اعلم. منه ره. فالحجال قال الكشي [الصحيح: النجاشي راجع ص 226 منه: «انه ثقة ثقة ثبت» وكذلك اورده الشيخ تقي الدين بن داوود [في ص 122 من رجاله] والشيخ ذكره في الفهرست [ص 102] من غير مطعن ولا - مغمز فيه اصلا، والحسن بن علي بن فضال معظم عظيم المنزلة جليل القدر جدا. وعبدالله بن بكير وإن كان يقال إنه فطحي فهو ثقة وجه فقيه من فقهاء الاصحاب بالاتفاق. وقال ابو عمرو والكشي رحمه الله [في ص 556] إنه من أجمعت العصابة على تصحيح ما يصح عنه والاقرار له بالفقه. منه ره

6- كمال الدين 343/2

بابويه عن ابيه الصدوق أبي الحسن علي بن الحسين بن موسى بن بابويه القمي باسناده عن جابر بن يزيد الجعفي، قال: قال ابو جعفر عليه السلام: من دعا بهذا الدعاء مرة واحدة في دهره كُتِبَ في رَقِّ ورفع في ديوان القائم عليه السلام، فإذا قام قائمنا ناداه باسمه واسمه ابيه ثم يدفع إليه هذا الكتاب ويقال له: هذا كتاب العهد الذي عاهدتنا به في دار الدنيا، وذلك قوله عز وجل: «إلا من اتخذ عند الرحمن عهداً».

وادع به وأنت طاهر تقول: اللهم يا إله الآلهة يا واحد يا أحد يا آخر الآخرين با قاهر القاهرين، يا عليّ يا عظيم أنت العليّ الأعلى علوت فوق كلِّ علو. هذا با سيدي عهدي (1) وأنجز وعدى آمنت بك وأسألك بحجابك العربيّ وبحجابك العجمي وبحجابك العبراني وبحجابك السرياني وبحجابك الرومي وبحجابك الهندي وأثبت (ظ أثبت) معرفتك بالعناية الأولى فإنك أنت الله لا ترى (ظ: ترى ولا ترى) وأنت بالمنظر الأعلى وأتقرب إليك برسولك المُنذر صلّى الله عليه وآله وسلّم وبعلى أمير المؤمنين صلوات الله عليه الهادي وبالحسن السيّد وبالحسين الشهيد سبطي نبيك وبفاطمة البتول وبعلى بن الحسين زين العابدين ذي الثنات ومحمد بن علي الباقر عن علمك ويجعفر بن محمد الصادق الذي صدق بميثاقك وميعادك وموسى بن جعفر الحضور (خ ل: الحضور) القائم بعهدك وبعلى بن موسى الرضا الراضي بحكمك ومحمد بن علي الحبر (خ ل: الخبير) الفاضل المرتضى في المؤمنين وبعلى بن محمد الأمين المؤمن هادي المسترشدين وبالحسن بن علي الطاهر الزكيّ خزّانة (خ ل: خزّانة) (2) الوصيين وأتقرب إليك بالإمام العدل المهدي المنتظر إمامنا وابن إمامنا صلوات الله عليهم أجمعين يا من جلّ فعظم وأهل ذلك فعن ورحم، يا من قدر فلطف أشكوا إليك ضعفي وما قصّر عنه أملى (خ ل: عملى) من توحيدك وكُنه معرفتك، وأتوجه إليك بالتسمية البيضاء والوحدانية الكبرى التي قصّر عنها من أدبر وتولّى وآمنت بحجابك الأعظم وبكلماتك التامة العُلّيا التي خلقت منها دار البلى وأحللت من أجت [ظ: أحببت] جنّة المأوى وآمنت بالسابقين والصدّيقين - من

ص: 139

1- علوت فوق كل علو وانت منجز وعدى يا مولاي عهدي خ ل

2- الخزّانة بالضمّ والتخفيف: عيال الرجل الذي يتحزن بامرهم الصحاح [2098/5]

أصحاب اليمين(1) من المؤمنين الذين خلطوا عملاً صالحاً وآخر سيئاً ألا تُولَى غيرهم ولا تفرّق بيني وبينهم غداً إذا قدّمت الرضا بفصل القضاء. آمنت بسرّهم وعلانيتهم وخواتم أعمالهم فإنّك تختتم عليها إذا شئت يا من أتحنني بالإقرار بالوحدانية وحباني معرفة الربوبية وخالصني من الشكّ والعمى، رضيتُ بك ربّاً وبالأصفياء حججاً وبالمحجوبين أنبياء و الرسل أدلاء وبالمتقين أمراء، وسامعاً لك مطيعاً. هذا آخر دعاء العهد.(2)

ومن أدعية كريمة قد استريناها والتزمنها في أوردانا وتعقيبات صلواتنا دعاءً لسيدنا ومولانا سيّد الأوصياء وسند الأصفياء، مولى العلماء ومقتدى العقلاء، باب أبواب المآرب والمطالب، أبي السبطين أمير المؤمنين علي بن أبي طالب صلوات الله و تسليماته عليه؛ في «نهج البلاغة» المُكرّم، فلنجدله على فصل الخطاب كالختم عليا الكتاب:

«اللهم إنك أفس الأنسين لأوليائك، وأحضرهم بالكفاية للمتوكّلين عليك، تشاهدهم في سرائرهم وتطلّع عليهم في ضمائرهم، وتعلم مبلغ بصائرهم، فأسرارهم لك مشكوفة وقلوبهم إليك ملهوفة، إن أوحشتهم الغربية أنسهم ذكرك، وان صبّ عليهم المصائب(3) لجأوا إلى الاستجارة بك علماً بأنّ أزمّة الامور بيدك،

ص: 140

1- «من اصحاب اليمين» متعلقة ب«من أحببت» ومبيّنة له، وأما «آمنت بالسابقين والصدّيقين» فجملة في البين. منه ره

2- مهج الدعوات. ص 335

3- قوله عليه السلام «المصائب»؛ الواو والياء إذا وقعتا بعد الألف في أوزان «مفاعل» و«فاعيل»، فان كانتا أصليتين فالقياس القانوني إبقاءهما على الأصل غير مقلوبتين همزةً، وذلك كما في «مقاول ظ»، و«معاش على خلاف الأمر في الزائدة، كما في «رسائل» و«صحائف» و«عجائز» فانها تقلب همزةً فرقاً بين الأصلية والزائدة، والزائدة أخرى بالتغيير، إلا إذا ما كانت حرف العلة قد اكتنفت الألف من حاشيتها كما في «أوائل» و«عوائق» و«بوائع» و«جنائز» فإنّ هنالك تقلب التي من بعد الألف همزة وإن كانت أصليةً، وكذلك الأمر في «الحوائج» على الضابط القياسي لكنها تستعمل لا بالهمز على

ومصادرهما عن قضائك، اللهم وإن فهت عن (1) مسألتي أوعمته (2) عن طلبتي فدلتني على مصالحي و خذ يقلي إلى مراشدي، فليس ذلك بِنكرٍ من هداياتك ولا ببدعٍ من كفاياتك اللهم احملني على عفوك ولا تحملني على عدلك (3) برحمتك يا أرحم الراحمين، وصلى الله على سيدنا ونبينا محمد وآله الطاهرين.

وكتب بيمناه الجانية الفانية أوج المروبين إلى الرب الغني: محمد بن محمد يدعى باقر الداماد، الحسيني ختم الله له بالحسنى في عام 1020 من الهجرة المقدسة المباركة النبوية، (4) حامداً مصلياً مسلماً مستغفراً، والحمد لمن له الحمد كله حق حمده، وسبحانه وتعالى عما يصفون. (5)

ص: 141

-
- 1- الفنية والفهاة: العي، وقد فهمت يارجل بالكسر فهما اي عييت صحاح اللغة [2245/6]
 - 2- العمه: التحير والتردد، وعمه بالكسر فهو عمه وعامه. صحاح اللغة [2242/6]
 - 3- نهج البلاغة طبع صبحي الصالح 349-350 وفيه «عميت» مكان «عمهت»
 - 4- وهذا تاريخ الفراغ من التأليف كما في النسخ الاربعة التي راجعناها
 - 5- تم استنساخها وتحقيقها واعدادها للطبع في شوال 1408 من الهجرة المقدسة المباركة النبوية

مصادر و مراجع مقدمه و اصل كتاب

مصادر و مراجع مقدمه و اصل كتاب (1)

1- قران كريم

2- المعجم المفهرس

3- الاثنى عشر رسالة تأليف ميرداماد

4- احتجاج طبرسى چاپ نجف

5- و احياء العلوم غزالي

6- اختيار معرفة الرجال

7- ارشاد شيخ مفيد چاپ آخوندى

8- اعلام الورى طبرسى چاپ ايران و نجف

9- امالى شيخ صدوق چاپ سنگى

10- ايضاح الاشتباه علامه حلى

11- باب حادى عشر علامه حلى

12- بحار الانوار علامه مجلسى

13- البلد الامين كفعمى

14- تفسير على بن ابراهيم قمى

15- تنقيح المقال ممقانى

16- توحيد صدوق چاپ غفارى

17- تهذيب الاحكام شيخ طوسى

18- ثواب الاعمال شيخ صدوق چاپ غفارى

19- خلاصة الاقوال=رجال علامه حلى

20-الدروس الشرعية شهيد اول

21-الذريعة حاج شيخ آغا بزرگ طهرانى

22-ذكرى شهيد اول

23-ربيع الشيعة=اعلام الورى

24-رجال ابن داود

25-رجال شيخ طوسى

26-رجال نجاشى=فهرست نجاشى

27-الرواشح السماوية ميرداماد

28-سنن ابن ماجه

29-شارع النجاة ميرداماد

30-شرح صحيفه سجديه ميرداماد

31-شرح كلييات قانون از قطب الدين شيرازى

32-شرح مختصر الاصول عضدى

33-شرح منهاج الاصول غزى

34-الشفاء ابن سينا

35-صحاح اللغة جوهرى چاپ شش جلدى

ص: 142

1- با واسطه و بى واسطه

- 36-صفات الشيعه شيخ صدوق
- 37-العوارف چاپ شده در حاشيه احياء العلوم
- 38-عيون اخبار الرضا چاپ قم
- 39-عيون المسائل ميرداماد
- 40-غيبت شيخ طوسى
- 41-فلك المشحون سيد باقر قزوينى
- 42-فهرست كتابخانه آستان قدس
- 43-فهرست كتابخانه دانشگاه
- 44-فهرست كتابخانه مجلس
- 45-فهرست كتابخانه آية الله مرعشى
- 46-فهرست كتب چاپى مشار
- 47-فهرست شيخ طوسى
- 48-قاموس اللغة فيروز آبادى
- 49-كانى شيخ كلينى چاپ آخوندى
- 50-كامل الزيارات ابن قولويه
- 51-كتابنامه حضرت مهدى عليه اسلام
- 52-كشف الغمه اربلى چاپ سه جلدى
- 53-كشف الظنون حاج خليفه
- 54-كفاية المهتدى ميرلوحى
- 55-كمال الدين شيخ صدوق چاپ غفارى
- 56-لسان العرب چاپ جديد

- 57-المجازات النبوية سيدرضى
- 58-محاسن برقى چاپ محدث
- 59-محبوب القلوب قطب الدين لاهيجى
- 60-مرآت العقول علامه مجلسى
- 61-مستدرک الوسائل محدث نورى
- 62-مصباح المهتجد شيخ طوسى
- 63-المغرب مطرزى
- 64-مفاتيح الجنان محدث قمى
- 65-مفتاح العلوم سكاكى
- 66-مقالات و بررسىها دفتر سوم و چهارم سال 1369
- 67-مكيال المكارم ميرزا محمد تقى موسوى چاپ قم
- 68-مقدمه تعليقه بر رجال كشى ميرداماد
- 69-مقدمه تعليقه بر كافى ميرداماد
- 70-مقدمه شرح صحيفه ميرداماد
- 71-مقدمه قبسات ميرداماد
- 72-منتهى الآمال محدث قمى چاپ علميه اسلاميه
- 73-من لا يحضره الفقيه شيخ صدوق
- 74-منهاج الاصلاح علامه حلى
- 75-مهج الدعوات ابن طاووس چاپ جديد
- 76-نجم الثاقب محدث نورى چاپ علميه اسلاميه
- 77-نهاية اللغة ابن اثير چاپ 5جلدى

78- نهج البلاغه چاپ صبحی صالح

79- وافی فیض کاشانی چاپ سه جلدی

80- هدیه الزائرین محدث قمی چاپ سنگی

ص: 143

اشعار معلم ثالث مرحوم ميرداماد (ره) در باره: انمه معصومين (ع) خاصه حضرت صاحب الامر (عج)

اشاره

ص: 144

ای خرد از حلقه بگوشان تو ای ز تو این کوی گریبان چرخ

ای ز تو نه طاق فلک پر شروق (1) داغ تو بر جبهه روح القدس حلقه تعلیم تو در گوش عقل زنگ غمت صیقل مرآت دل

ذات تو مصداق وجود صفات گردن ما سخره طوق فنا

قد ابد پیش بقای تو پست از تو ضمیر خرد آراسته

از تو جهان کوکب و هستی مدار گردش چرخ از تو بانجام شد خود ز تو چون باده افق همچو جام تخم کواکب تو پراکنده ای

تاج خرد از تو مکمل (2) شده روی زمین روز تو رخشان کنی

بی تو روان ره نبرد سوی تن قالب گردنده تو بیجان کنی

چهره خورشید درخشان ز تست از تو جهان هستی جاوید یافت یافت ز تو جوف سپهر برین طفل سخن دامن لب را دهی

خلق خوش از عطر فروشان تو گوی شده پیش تو چوگان چرخ وی ز تو آراسته این چهار سوق خاک درت آب چهار اسطقس (3)

غاشیه (4) حکم تو بر دوش عقل یاد تو تعمیر خرابات دل

ایک صفات تو همه عین ذات ملک قدیم خاص و مسلم ترا

قامت معنی ز ثنای تو پست فیض تو پهلوی عدم کاسته

از تو فلک پخته زمین خام کار عدم از تو چنین خام شد

کار فلک از تو چنین با نظام ناف شب از مشک تو آکنده ای

زیج وجود از تو مجدول (5) شده زلف فلک شب تو پریشان کنی جان نرهد بی تو ز جادوی تن باز رگ مرده تو شریان کنی گردش نه چرخ

بسامان توست مار شب و مهره خورشید یافت زهره دریا و سپر ز زمین مهره صبح افعی شب را دهی

ص: 145

1- نور و روشنایی

2- درخشان ملمح

3- عنصر-چهار ماده آب و باد-خاک و آتش

4- فرمان-رکابدار

5- جدول بندی شده

یاد تو شد صحت جان سقیم (1) منطقه چرخ شتاب از تو یافت

کنه تو اندیشه تصور نکرد عقل به تائید دلیل و قیاس

برق تو خود خرمن ادراک سوخت ای گهر ما صدف نعمت

خاک درت سر مه اشراق شد ذمت (2) جانش بتو بسپرده ام

هرکه غلامی تو را در خور است بوی تو شد قوت دماغ نسیم

ملت ایجاد کتاب از تو یافت جام تصور ز تو کس پر نکرد

گفت نهاد معرفت را اساس بال و پر مرغ خرد پاک سوخت

وی گنه ما علف رحمت زین شرف اندر دو جهان طاق شد

وقف غلامی تو اش کرده ام از گهر عقل گرامی تر است

مناجات دوم

ای سخنت نقل سر خوان عقل محو تو ابصار بدور و شمس

پی سپر از نور خورت شبهه ها چرخ یکی گردش پرکار توست مزرع ابداع قنات از تو یافت جز تو بافلاک که این زاد داد

جز تو بخاک اینهمه پستی که داد جمله جهان پیش تو مشت گلند چشم سر عقل که بیننده کرد؟ ظل (3) زمین موی سیاهش که داد؟

در نگه حسن که ناز آفرید؟ مرکز افلاک ثبات از تو یافت

دیده ز تو تابش شیدی گرفت از تو پر از نور جبین خرد

خاک رهت توشه انبان عقل ظل تو انوار عقول نفوس

نور ور از خاک درت جبهه ها نور خور از سایه دیوار توست جوی وجود آب حیات از تو یافت خاک عدم جز تو که بر باد داد خاک جهانرا

نم هستی که داد حق توئی و جمله دگر باطلند

قطب فلک را که نشنیده کرد؟ زلف ز شب روی ز ماهش که باد؟ زلف شب غم که دراز آفرید؟ دفتر تقدیر برات از تو یافت خاک ز تو نور

جلیدی (4) گرفت وز تو شده طور یقین خرد

- 1- نادرست-بی
- 2- عهدہ-زینہار
- 3- نادرست-بی
- 4- پوستی و جلدی

تازه ز باران تو بستان عقل ***جسم تو دیده جان روشنش

گشته ولود(1) از تو چمن دی عقیم(2) ورنه کنی گردش گردون قبول از تو توانگر دل پیر خرد وهم بحکم تو رئیس قوی

آب رخ جوی قناعت ز تو جوی کمال از تو پر آب شرف

یاد غمت خورده ز اندیشه باج دامن هستی ز تو پر در شده

از تو جهان یافت قوام وجود جوهر جان گوهر ذات از تو یافت آتش تو جزیه گرفت از جگر گل که اقالیم گلستان گرفت

خور که رعیت ز کواکب گزید سفت هیولی چه که عقل نخست هرکه در این طارم اخضر رسید هرکه در این عرش برین راه یافت این سگ درگاه اشراق نام مهر فلک شد که سماک تو شد ناصیه آر ای بداغ قبول مژده برم طالع خود را بگاه

پاک بتائید تو دامن عقل آب طبیعت تو در گلشنش

از تو فلک سایر و مرکز مقیم چرخ شود ساکن و مرکز عجول(3) وز تو همه نور ضمیر خرد عقل غریزی ز تو شد مقتدا

نور در آئینه طاعت ز تو در شرف راز تو انسان صدف

خواسته سودای تو از سر خراج جیب دل از درد غمت پر شده پخته ز تو جام نظام وجود مرغ خرد صبح نجات از تو یافت

داد بشام تو جبایت(4) سحر در ره تو شغل مگیلان گرفت

غاشیه بر سفت(5) غلامی کشید غاشیه گردان غلامی تو است خاک رهت سرمه خورشید دید داغ تو بر ناصیه ماه یافت

کز غم تو وام گرفت احترام آب جهان گشت که خاک تو شد

مژده برم طالع خود را بگاه *** وز سر تختش بریایم کلاه

در طلب مغفرت از خداوند عظیم

ای کرمت مایه امید من سرو جوان از تو کهن بید من

ص: 147

1- زاد و ولد کننده زیاد

2- نازا

3- شتابنده

4- باج و خراج

5- دوش و کتف سرو جوان از تو کهن بید من

یاد توام قوت تن و جان دل مرگ ز تو هستی جاوید من

دیده من خاک درت راست باج قافله سالار نویدم توئی

پیش تو داروی مداوای من گر بنوازی تو اگر افکنی

گر دهیم خواری اگر عزتی گوش من و حلقه افکندگی

جز تو ندارم کس و یار دگر جز تو کسی کس بود آن خواریست

آه که در حکم تو عاصی شدم روی دلم در عرق معصیت

خال دو صد معصیتم بر جبین دیده دل نایب جیحون کنم

ز ابر دو چشم آنقدر اندر سجود کش بخيال آنکه در آرد دلیر

بر در جود تو بیارم شفیع نالش از آئین بدیع آورم

تا مگر آنجا که کر مه‌های تو است در حرم عفو تو تقصیرها

چشم دلم بر کنف عفو توست قطره از عفو تو موج بحار

کنج دل او که بتایید تو است خواجه کونین شفیع چنین

دولت اشراق که در طینتش

درد توام مایه درمان دل سایه دیوار تو خورشید من

داغ تو را ناصیه من خراج آب ده کشت امیدم توئی

مایه سود از تو زیانهای من من نتوانم ز تو بودن غنی

نیست مرا بر در تو حجتی دوش من و غاشیه بندگی

کیست کنون از من کس دارتر چون تو کسی اینهمه کس داریست تاجر بازار معاصی شدم خون تنم از شفق معصیت

پیش تو چون جبهه نهم بر زمین دامن جان دجله از خون کنم قطره بریزم بکنار وجود رویدش اقسام گیاه از ضمیر

از در اشک اینهمه طفل رضیع(1) خواجه کونین شفیع آورم

لطف تو سازد غلط مادرست خورده زعفران تو تشویرها(2)

جرم دو عالم علف عفو توست ترسم از آرایش مشتی غبار

مهر رسول تو و توحید تو است سهل بود بخشش یک کف زمین خاک رسول تو بدو عترتش

ص: 148

1- شیرخوار

2- شرمندگی - پریشانی

آب رخ نه فلک از جوی توست عرش اگر دعوی رفعت نمود

نافه بخلق تو فرستاده باج گر شده تعلیم تو استاد وهم

لطف تو کرده نظر بر زیان کرده اگر تیر قبولت هدف

نافه چین داغ کش بوی تو است رای تو مهر فلک خانه زاد

یافته چون روح بخاری جنین خلق تو از نافه جبایت(1) گرفت حکمت حق قاعده دین تو پیش شبانی تو عالم رمه

فذ(2) لکه هستی و خاتم توئی اینهمه پاکی که بزینت گرفت

آب خضر چون سرمن چاکرت چونکه نسیم تو حمایت کراست روضه دین تو چو باغ ارم ذمت اشراق رهین تو شد

ملک شرف رهن سر کوی توست چرخ ز درگاه تو برهان شنود یاد تو ز اندیشه گرفته خراج کرد همای خرد از خاد وهم

دامنش از سود زده بر میان گشته بدن غیرت روح از شرف

جزیه ده غالیه موی تو است جود سحاب از کف تو مستفاد

تالاب شک از تو روان یقین کوی تو از کعبه ولایت گرفت

ملت روح القدس آئین تو سایه نداری که تو نوری همه

غایت ایجاد در عالم توئی دامن عقل از تو ودیعت گرفت

خواسته در پوزه(3) ز خاک درت شعله ز بستان ارم خوشتر است از تف(4) با حور معاصی چه غم خاک نشین در دین تو شد

ص: 149

1- خراج و باج

2- از این جهت

3- گدائی

4- گرمی و حرارت

نعت اول

شاه رسل خواجه این چهار سوی آب رخ عقل نم جوی او

حلقه آن میم که در نام اوست نه فلکش پیش کنند از نخست

خاک بیاراست بانعام او حلقماش از گوش فلک خواست باج

دال که از ناف اسمش نشان گر ز درش حلقهء آید بیچنگ

خاک درش کاصل دوی تن است خود شرف گوهر اشراق از اوست ساخته از خاک قدم آبروی هر دو جهان تعبیه (1) دو کوی او کش افق
از خاک نشینان اوست نسخه ده منطقه خود درست دوش خود از غاشیه نام او دامنش از دور معدل خراج

داد ستد جزیه ز زلف بتان گوش خرد جزیه دهد بیدرنگ

کوثر و تسنیم (2) روان من است در همه عالم بشرف طاق از اوست

نعت دوم

ای شرف مسند پیغمبری چرخ نهم سفره دربان تو عهد تو

چون موسم باران عزیز طوف کن کوی تو ایوان چرخ

مهر فلک آینه رای تو در حرم بندگی تو قوی

جمله قوی عالیه و سافله گوش فلک حلقه کش بندگی است

موسی و عیسی همه محتاج تو گشته بلند از سر تو سروری

نه فلکت نایب انگشتری عقل دهم ریزه خور خوان تو

شرع تو چون صحبت یاران عزیز نازکش گوی تو چوگان چرخ قلمز هستی کف دریای تو جمع و در قوت بنطاکیا

در ره اخلاص تو هم قافله خنده صبح از لب فرخنده گی است هفت سما سلم (3) معراج تو هندوی تو جای زحل مشتری

ص: 150

1- آراسته-درست شده

2- نام چشمه در بهشت

3- نردبان

در مدح و منقبت امیر مومنان علی بن ابیطالب علیه السلام

نفس بنی باب بدینه علوم سید ابرار و شه انقیاء

خازن سبحانی تنزیل وحی داغ کش نافه او مشک ناب

فذلکه عالم و باب وجود حامل دین غیبه علم خدا خاک درش تاج سر سروران راست به بازوش همی پشت دین

اوست که در ظلمت ست جهات کفر برآویخته دینش ز دار

کردن او گوش نه در بیعت است جبهه آن گوش نه خاک ره است نسل نبی زایجه (1) صلب اوست تا که شده کنیست او بو تراب صورت اشراق چه از خاک اوست

در کف او آهن مریخ موم سرور و سرخیل همه اصفیاء

عالم ربانی تاویل وحی جزیه ده سایه او آفتاب

سوره توحید و کتاب وجود عقل دهم کرده بر او اقتدا

آب کفش کوثر ترین پروران لاغر از او پهلوی کفر اینچنین کعبه نور است و سفینه نجات بر در او شرک همی سنگسار عروه (2) کفر و علم شقوت است (3)

تیه (4) ضلالی است که در لهله است

خیل سعادت همه در طلب اوست نه فلک از جوی زمین خورده آب در ره معنی سک چالاک اوست

فضل الخطاب فی منقبت علی علیه السلام

ای پدر عترت و زوج بتول ای بد و بیضای گفت ابر جود

ای بتو در خطه اقلیم دین ای بتو مرجوع حساب وجود

حلقه کش علم تو گوش عقول ذات تو سرمایه نظم وجود

مسجد اقصایجهان یقین وی بتو مختوم کتاب وجود

ص: 151

1- پیستونی پس

2- دستگیره-حلقه

3- بدبختی

4- بیابان بی آب و علف

تنویر(2) تو باطل از اعجاز تو افسون کفر آدم از اقبال تو موجود شد بانی از مرتبه توام توئی راه حق و هادی هر گمراهی صورت میزان الهی توئی مصحف هستی ز تو تفسیر یافت نایب حقی تو و سلطان دین بحر و سحاب امت دست تواند داده بدرگاه تو افلاک باج نعت جلال تو برون از حساب خاتم دین نقش نگیش توئی رای تو با نور زیک دودمان جهل ز تو شخص روانش مریض خواب سخا دست تو تعبیر کرد طاق خلافت ز تو پر نور شد شاخ یقین میوه تر از تو یافت آنکه گذشت از تو و غیره گزید وانکه بشب بردگری دیده دوخت از تو منور حرم اهل بیت معرکه به کعبه هدی اندر رسید هر که ره سر مع الله یافت مرصد(3) اشراق رصد بند توذات تو معصوم ز هر شین(4) و عیب عالم معنی همه تفسیر تو ریخته خنجر تو خون کفر چون تو خلف داشت که مسجود شد میرلوا صاحب تو سم توئی ما ظلما تیم و تو نور الهی معنی قرآن الهی توئی دعوی ملت ز تو تحریر یافت نباء(5) عظیمی و امام مبین خاک در ملت دست تواند دست تو از ابر گرفته خراج اسم تو من عنده علم الکتاب پیر خرد نور جبینش توئی دست تو و بحر همی توامان نقطه ز فیض تو طویل و عریض آیت دین علم تو تفسیر کرد بیت هدایت ز تو معمور شد کوکب دین پر تو خود از تو یافت نور بداد ابله و ظلمت خرید خاک سیه بستند و گوهر فروخت یافته مصباح نبی از تو زیت از تو و سبطین پیمبر رسید نور شما بدرقه راه یافت دین تو و یازده فرزند تو

ص: 152

1- بازگرفته

2- نور دادن- کتاب- قرآن

3- رصد خانه

4- زشتی

5- خبیر

در مدح و منقبت ائمه هدی سلام الله علیهم

ای گهر غیب زکان شما قدس جهان وادی طور شماست ای ز ازل نور شما مقتدا حلقه کش علم شما گوش عقل شمس و قمر نور یقین شما آب شما روغن قندیل(1) عقل خاک شما خاک سر طور شرع دور فلک حلقه بگوش شماست دولتتان منطقه چرخ دین طینستان گوهر شرع رسول مهر شما داروی جان همه قائمتان خسرو هر دو جهان سر مه کش اشراق از آن خاک پای

وی حرم قدس مکان شما مصحف کل سوره نور شماست دین در جهان را بشما اقتدا واله و شیدای شما هوش عقل سطح فلک روی زمین شما باز شما شهبر جبریل عقل مقتبس(2) از نار شما نور شرع پیر خرد نکته نیوش شماست رایتان اختر برج یقین اصل همه عالمو فرع رسول یاد شما حرز زبان همه حجت حق مهدی آخر زمان تا کنمش جان و دل و تن فدا

در نعت و فضائل امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه

ای علمت کنیت و نام نبی مهدی دین هادی عالم توئی حافظ شرعی و امام امم جان توئی و هر دو جهانت تنست آهن مریخ شده موم تو چرخ که این اوج فروشی کند عقل که لافش ز سروشی بود

خورده لب آب ز جام نبی روشنی دیده آدم توئی طاعت تو فرض همی بر ذمم مهر و مه از نور رخت روشن است عیسی عقل آمده ماموم(3) تو بر در تو حلقه بگوشی کنه پیش تو در نکته نیوشی بود

ص: 153

1- چراغ آویزان

2- گرفته شده

3- اقتدا کننده

ای ملک مللت از خون دین فتنه بر اقطار جهان تاخته است بحر چه یک لحظه بخون ستم ای بدرت مقتدی افلاکیان شخص تو چون نفس و جهان چون بدن ماهمه مقهور و توئی قهرمان ظلم ز عدل تو سقیم المزاج عالم دین را بجهان شکفت شرع تو کشتی است بیا نوح باش اسب تو بر آخر عطلت چراست؟ زین فلک چونت ابر باره نیست یار نشد دل تو بیا یار شو درد تو جان داروی جانهای ماست دیده بدیدار بیا باز کن کن فکن خلوت اسرار باش تا که در افلاک بود سعد و نحس سعد فلک باد بفرمان تو عیش گر آستن کامت شود باد میسر ز تو تا صور عشق روغن اشراق از آب تو باد

خاک جهان کرد زمانه عجین تیغ حوادث زنیام آخته(1) است کل کنی خاک وجود و عدم سایه فکن بر سر این خاکیان در چمنش طرح تصرف فکن خون دل و دین ز جهان و استان خود ز چه عدل تو ندارد رواج ظلمت طوفان حوادث گرفت ما همگی تن تو بیا روح باش خود در رکاب مه و مهتر کجاست؟ اشهب(2) روزا دهم(3) شب بهرکیست گردن غم بشگن و دلدار شو خاک درت آب روانهای ماست پرده آهنگ دگر ساز کن ما همه مستیم و تو هشیار باش یادی و امروز بود قبل و بعد عیش جهان باد بدوران تو یا چو می فتح بجامت شود کار سقنقور(4) ز کافور عشق در قدمت هم چو رکاب تو باد

در معرفی خود گوید

شه ملک دانشم من بجنود(5) آسمانی

که بود زفضل دیهیم(6) از معانی(7)

ص: 154

1- کشیده شد-از غلاف بیرون آمده

2- اسب سفید

3- اسب خاکستری

4- جانور گزنده شبیه به سوسمار

5- لشکرها

6- تاج

7- تخت

از مداد من سوادى در چشم آفرينش در اتقاي فکرم خط استوا ز دانش صدف محيط طبعم کنف(1) در حقايق نقط سواد نطقم همه جيب قوس گردونشوس(2) صوابينم به حبس(3) مصاف داني همه اختران طبعم فلک آورد بتحفه زرداي من کناغى(4) بردوش سعد اکبر لقب من است جز من بکسى سزا نباشد دل مرده را بجز من نکند کسى مسيحي پرن(5) سماى عقلم مه چرخ نامجوئى سر کوى دانش من عرفات را ز گردون زشفای من ارسطو شده بهر مند دانش سخن از حدوث(6) بى من بنوائب(7) غرامت خردم بعدر خواهى ز تقدم زمانه زکنان(8) فکر هرگه بکشم خدنگ برهان فکنم بجوى باغ سخن آبی از طراوت زستاک باغ طبعم بغرامت است طوبى درمن چو کعبه سازد که خليل فضل و دانش ز هنر خراج گیرم ز خرد جبايت(9) اما رسع(10) شک آورم من زدو پلک چشم بيرون

ز ظلال من کلاهی برتارک معانى نطق(11) میان نطقم افق درر فشانی محک نفوذ طرزم فلک رسوم(12) دانی وتر(13) قسى فضلم همه قطر آسمانى رقم قضا نشانم حکم قدر بيابى همه دختران غييم خرد آرد ارمغانى ز ثنائى من کنانى(14) در لوح عقل ثنائى چه ممهد(15) حقايق چه مشيد(16) مبانى تن حکمه را بجز من ندهد کسى روانى سقط(17) نهاد پاکم نمط(18) خرد فشانی

حرم حریم فکرم در کعبه معانى از رموز من فلاطون زده گام در معانى

خرد از وجود بيمن بمضيق(19) ايرمانى فلکم بعفو جوئى ز تصدر مکانى چه فلک ز قامت خود خردم کند کمانى که نمى از آن نيابى بر دجله جوانى زنگار نقش فکرم بخجالت است مانى دل من مطاف سازد که سروش آسمانى بوفور فضل و دانش نه بزور حکمرانى دى(20) خطاکنم من ز مزاج فکرفانى

ص: 155

1- پناه-جانب

2- بگوشه چشم نگريستن

3- سخت و درشت

4- تار ابريشم

5- ستاره ثريا

6- تازه و نو-ايجاد

7- سختيها

8- پرده-پوشش

9- باج و خراج

10- پيه چشم

11- جاىگاه مشرف

12- باج و خراج-شتر-شاهره-نگارش-آداب

13- کمان

14- در شعر کناخ بود ولى در لغت نامه ها کاخ نيامده بلکه کناد است بمعنى صيغه دعا و دعائى و کنان بمعنى پوشش که در معنى شعر بيشتر کنان است

15- گسترانیده شده-هموار

16- محکم-افروخته شده

17- افتاده و غلط

18- روش-راه

19- پشیمانی

20- متهم در نسب و ادعا

تعريف مركز

بسم الله الرحمن الرحيم
هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ
الزمر: 9

عنوان المكتب المركزي
أصفهان، شارع عبد الرزاق، سوق حاج محمد جعفر آباه اي، زقاق الشهيد محمد حسن التوكلي، الرقم 129، الطبقة الأولى.

عنوان الموقع : : www.ghbook.ir

البريد الالكتروني : Info@ghbook.ir

هاتف المكتب المركزي 03134490125

هاتف المكتب في طهران 021 - 88318722

قسم البيع 09132000109 شؤون المستخدمين 09132000109.

مركز
للبحوث والتحريرات الكمبيوترية
اصبهان
الغمامية



للحصول على المكتبات الخاصة الاخرى
ارجعوا الى عنوان المركز من فضلكم
www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

و للايحاء من فضلكم

٠٩١٣ ٢٠٠٠ ١٥٩

